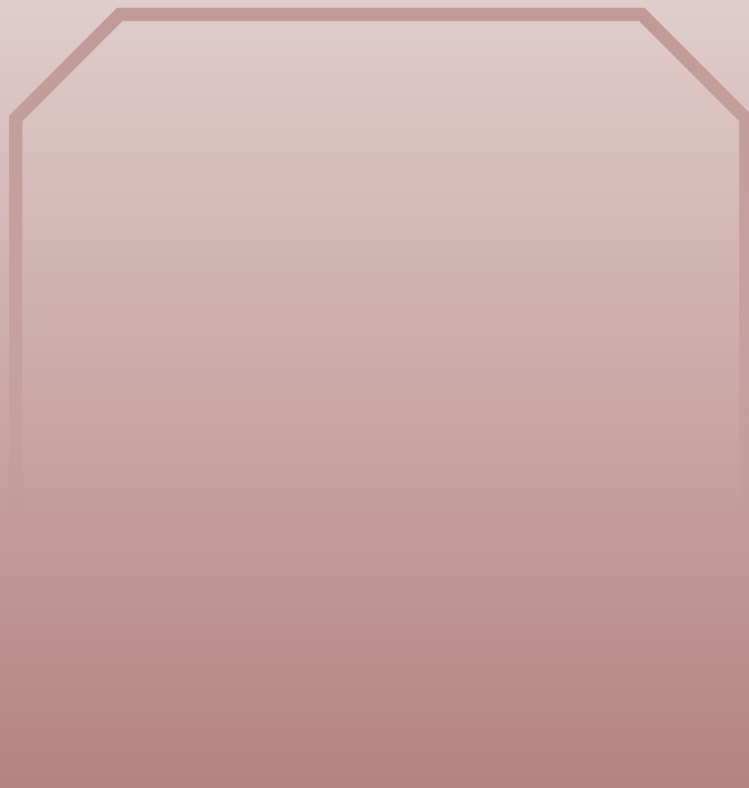


بازنگری چهار جنبش زیرساختی جامعه مدنی جنبش خودبنياد ايران

جنبش کارنگری



انتشارات مستضعفین

دکتر اول



شناسنامه کتاب:

اسم کتاب: دفتر اول - جنبش کارگری - جلد دوم

چاپ اول: نشر مستضعفین

چاپ دوم: بهار ۱۴۰۰

www.pm-iran.org
www.nashr-mostazafin.com

info@nashr-mostazafin.com

انتشارات مستضعفین

فهرست مطالب

- ۷.....مبارزه کارگران برای تعیین «حداقل مزد سالانه و افزایش دستمزد».....
- ۱۷.....کالبد شکافی «افزایش دستمزد سال ۹۹ کارگران ایران» در بحران.....
- ۳۳.....پانزده صندوق بازنشستگی کشور در آستانه ورشکستگی.....
- ۴۸.....جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل زحمتکشان اردوگاه کار و زحمت ایران.....
- ۷۱.....جنبش «خودبنیاد» کارگری ایران در شرایط امروز جامعه بزرگ ایران با.....
- ۱۱۷.....جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگری در «فرایند نوین» خود دارای.....
- ۱۶۵.....اهمیت «آسیب‌شناسی جنبش کارگری» در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران.....

مبارزه کارگران برای تعیین
«حداقل مزد سالانه و افزایش
دستمزد» از چه مسیری می‌گذرد؟

با فرا رسیدن ماه اسفند از آنجائیکه در چارچوب ماده ۴۱ قانون کار (شورای عالی کار همه ساله موظف است میزان حداقل مزد کارگران را برای نقاط مختلف کشور و یا صنایع مختلف با توجه به معیارهای ذیل تعیین نماید:

۱- حداقل مزد کارگران با توجه به درصد تورمی که از طرف بانک مرکزی اعلام می‌شود.

۲ - حداقل مزد بدون آنکه مشخصات جسمی و روحی کارگران و ویژگی‌های کار محول شده را مورد توجه قرار دهد، باید به اندازه‌ای باشد تا زندگی یک خانواده که تعداد متوسط آنها توسط مراجع رسمی اعلام می‌شود را تأمین نمایند) کمیته دستمزد شورای عالی کار که اعضای آن شامل نمایندگان کارفرما و نمایندگان دولت و نمایندگان انتصاب شده کارگران می‌باشند، موظف به تعیین حداقل دستمزد و افزایش دستمزد «۲۲ میلیون خانواده ایرانی هستند که در چارچوب قانون کار مجبور به فروش نیروی کار خود جهت تأمین معیشت خود می‌باشند.»

بدون تردید این ۲۲ میلیون خانواده مزدبگیر قانون کار در بخش‌های تولیدی و توزیعی و خدمات و کارمندان شرکتی نهادهای دولتی و خصوصی (تحت عنوان نیروهای مزدبگیر) کار می‌کنند، بنابراین «تعیین حداقل دستمزد و افزایش دستمزد» در اسفندماه هر سال (در چارچوب ماده ۴۱ قانون کار) می‌تواند سرنوشت یکسال آینده ۲۲ میلیون خانواده ایرانی را به لحاظ درآمدی و معیشتی مشخص کند؛ و این در شرایطی است که بیش از ۸۰ درصد از جمعیت ۲۲ میلیون خانواده مزدبگیر ایرانی، تنها از «حداقل حقوق اعلام شده توسط شورای عالی کار برخوردار می‌باشند» و کمتر از ۲۰ درصد آن‌ها می‌توانند از طرح طبقه‌بندی مشاغل (موضوع ماده ۴۹ و ۵۰ قانون کار) و حقوق مربوطه برخوردار بشوند.

باری، در خصوص مکانیزم دوگانه افزایش تورم اعلام شده توسط بانک مرکزی و افزایش هزینه سبد معیشتی یک خانواده ۳/۳ نفری به عنوان مبنای تعیین کننده دستمزد ۲۲ میلیون مزدبگیر، از سال ۹۵ تاکنون با احیای کمیته مزد شورای عالی کار، استخراج هزینه سبد معیشت خانوارهای کارگری و ملاک قرار گرفتن آن در فرایند تعیین حداقل دستمزد در مذاکرات مزدی، به عنوان یک وظیفه کمیته مزد شورای عالی کار می‌باشد. بر این نکته بیافزاییم که حتی در طول ۴ سال گذشته، هرگز نمایندگان دولت و کارفرما حاضر نشده‌اند برای «تزدیک کردن دریافتی نیروی کار به هزینه معیشتی» اقدام قابل ملاحظه‌ای انجام دهند؛ و لذا در طول ۴۱ سال عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، هرگز گرایش شورای عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم به «سمت کاهش شکاف مزد و معیشت کارگران نبوده است» در نتیجه همین امر باعث گردیده است که در طول ۴۱ سال عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم «پیوسته شکاف بین مزد کارگران و معیشت آنها عمیق تر بشود» به عبارت دیگر در طول ۴۱ سال گذشته، «قدرت خرید کارگران در برابر هزینه زندگی پیوسته روند افولی داشته است» و شاید دلیل اصلی این امر آن باشد که در طول ۴۱ سال گذشته، «هرگز هزینه معیشتی یک خانواده ۳/۳ نفری موضوع بند ۳ ماده ۴۱ قانون کار ملاک واقعی برای تعیین دستمزد کارگران نبوده است» و دلیل این امر همان است که «نماینده کارفرمایان در چانه‌زنی کمیته دستمزد شورای عالی کار، عامل اصلی شکاف ایجاد شده میان مزد و معیشت کارگران، دولت و رژیم مطلقه

فقاہتی حاکم می‌دانند» که در طول ۴۱ سال گذشته توسط «جهش نرخ ارز و کسری بودجه نجومی و افزایش بی در پیکر نقدینگی، باعث کاهش ارزش پول ملی و افزایش تورم و کاهش قدرت خرید کارگران شده است» و هرگز در طول ۴۱ سال گذشته رژیم مطلقه فقاہتی حاکم حاضر نشده است تا در برابر «سونامی تورم و کاهش قدرت خرید کارگران و سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور و در برابر ضرر و زیان حقوق کارگران، هزینه پرداخت نمایند.»

پر واضح است که در شرایط رکود و تورم دست‌ساز حاکمیت مطلقه فقاہتی حاکم، طبقه بورژوازی که نماینده آنها یک طرف از سه طرف کمیته مزد شورای عالی کار رژیم مطلقه فقاہتی می‌باشند، هرگز حاضر نمی‌شوند که «بار غارت‌گری حکومت در عرصه ایجاد دست‌ساز تورم و رکود و افزایش نقدینگی و کاهش پول ملی کشور بر دوش بکشند» در نتیجه آنچنانکه در ۴۱ سال گذشته شاهد بوده‌ایم، مزدبگیران (مشمول قانون کار رژیم مطلقه فقاہتی حاکم که با فروش اجباری نیروی کار خود مجبور به تأمین معیشت خود می‌باشند) تنها مؤلفه‌ای هستند که بار غارت‌گری رژیم مطلقه فقاہتی در عرصه افزایش قیمت دلارهای نفتی خود و افزایش سرطانی نقدینگی کشور و افزایش سونامی تورم و کاهش ارزش پول ملی کشور و کاهش مستمر قدرت خرید خود را می‌پردازند.

برای مثال در خصوص تعیین حداقل مزد کارگران در سال ۱۳۹۹ کمیته دست‌مزد شورای عالی کار پس از برگزاری چندین نشست در مسیر تعیین حداقل مزد کارگران و تعیین رقم برای سبد معیشت میانگین یک خانوار کارگری در شرایط بحرانی کشور، ابتدا به رقم ۶ میلیون تومانی برای سبد معیشت رسیدند و بعد در جریان مخالفت نمایندگان کارفرما و دولت با این پیشنهاد، نماینده کارگران (در جلسه کمیته مزد شورای عالی کار) مبلغ شش میلیون تومان فوق، به رقم ۵/۵ میلیون تومان کاهش پیدا کرد، اما در ادامه باز هم با مخالفت نمایندگان کارفرمایان و دولت، «این رقم برای مرحله سوم به رقم ۴ میلیون و ۹۴۰ هزار تومان کاهش پیدا کرد» که البته در مقایسه با سبد معیشتی ۳ میلیون و ۷۶۰ هزار تومانی سال ۹۸، رقم فوق (سبد معیشتی خانوار

کارگری سال ۹۹) نشان دهنده افزایش ۳۱/۴ درصد می‌باشد. قابل ذکر است که افزایش تورم طبق آمارهای دست‌ساز خود رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در این شرایط بیش از ۴۰ درصد می‌باشد. یادمان باشد که حداقل دستمزد کارگران طبق مصوبه شورای عالی کار در سال ۱۳۹۸، ۲ میلیون و ۳۴ هزار و ۴۰۰ تومان بوده است که در مقایسه با سبد معیشتی ۳ میلیون و ۷۶۰ هزار تومانی سال ۹۸ (توسط کمیته دستمزد شورای عالی کار) «حداقل دستمزد در سال ۹۸ فقط ۵۴/۱۲ درصد، هزینه سبد معیشتی کارگران را پوشش می‌داده است.»

بر این اساس، برای حفظ همان قدرت خرید سال ۹۸ کارگران در سال ۹۹ باید «حداقل حقوق و مزایای پرداختی به کارگران معادل ۵۸/۰۴ درصد افزایش پیدا کند» تا به ۳ میلیون و ۲۱۵ هزار تومان برسد؛ و همچنین نسبت پوشش دهی آن به هزینه سبد معیشت ۴ میلیون و ۹۴۰ هزار تومانی، تنها با افزایش ۵۴/۱۲ درصدی (در مرحله سوم توافق کمیته دستمزد شورای عالی کار در سال ۹۹) ممکن می‌باشد. البته این در شرایطی است که «تشکل مستقل کارگری ایران رقم سبد معیشت کارگری را در این شرایط بحرانی جامعه ایران ۹ میلیون تومان اعلام کرده است» که با قبول این مبلغ «تفاوت رقم ۹ میلیون تومانی تشکل مستقل کارگری با رقم کمیته دستمزد شورای عالی کار ۴ میلیون و شصت هزار تومان می‌باشد» بنابراین:

یک - «تورم حاکم بر سبد معیشتی خانوار کارگری در شرایط فعلی ۶۱ تا ۶۳ درصد می‌باشد که با نرخ تورمی اعلام شده توسط مرکز آمار ایران ۴۰ درصد تفاوت دارد». قابل ذکر است که تا قبل از سال ۱۳۹۵ مبنای افزایش حداقل دستمزد کارگران طبق بند یک ماده ۴۱ قانون کار (حداقل مزد کارگران با توجه به درصد تورمی که از طرف بانک مرکزی اعلام می‌شود) تعیین می‌گردید، اما از سال ۱۳۹۵ الی الان، شورای عالی کار سبد معیشتی کارگری که مبلغ آن سالانه توسط کمیته مزد شورای عالی کار به استناد ماده ۴۱ قانون کار در شورای عالی با حضور نمایندگان کارگری و کارفرمایی و دولت به ریاست وزیر تعاون کار و رفاه اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد و با اجماع طرفین مذاکره مشخص می‌کند. از سال ۱۳۹۵ باز میزان افزایش اعمال شده در مزد هر سال

تنها و تنها بخشی از شکاف موجود میان دستمزد پرداختی به کارگران و هزینه سبد معیشتی خانوار کارگری را پوشش داده است.

دو - رقم سبد معیشتی خانوار کارگری ۳ میلیون و ۸۰۰ هزار تومانی سال ۹۸ شورای عالی کار حداکثر برای شهرهای کوچک کشور قابل تعریف می‌باشد و بدون تردید این مبلغ در شهرهای بزرگ و کلان‌شهرهای کشور بیشتر از شش میلیون تومان در سال ۹۸ بوده است. قابل ذکر است که مرکز آمار ایران برای تعیین نرخ تورم و تعیین سبد معیشتی مؤلفه‌های تأثیرگذار بر نرخ تورم را ۳۰۰ تا ۴۰۰ قلم محاسبه می‌کنند که از جمله آنها هزینه سفر خارجی می‌باشد، بنابراین «بیشتر اقلام مبنای تعیین تورم و سبد معیشتی مرکز آمار ایران، در سبد معیشتی زندگی کارگران جایی ندارد.»

سه - با افزایش یک روزه ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین در آبان‌ماه ۹۸ این پروژه ویرانگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، باعث تغییر همه جانبه یک روزه سبد معیشتی خانوار کارگری گردید. لذا در این رابطه بود که کمیته مزد شورای عالی کار در راستای تعیین هزینه سبد معیشت خانوار کارگری سال ۹۹ در فرایند پساافزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین، برای مدتی ادامه جلسه به تعویق انداخت ولی با همه این احوال این کمیته نتوانست در سه فرایند مختلف پساافزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین «رقم سبد معیشت خانوار کارگری را در سال ۹۹ بیش از ۴ میلیون و ۹۴۰ هزار تومان تعیین نماید» در صورتی که طبق ارزیابی نهادهای مستقل کارگری در فرایند پساافزایش قیمت ۳۰۰ درصدی بنزین «حداقل هزینه سبد معیشت کارگری به ۹ میلیون تومان افزایش پیدا کرده است». لذا اگر بر پایه رقم اعلام شده تشکیلات مستقل کارگری نسبت افزایش سبد معیشت خانوار کارگری در سال ۹۹ دآوری نمائیم، بدون تردید در سال ۹۹ دستیابی به آن رقم نیازمند به افزایش ۵۸ درصدی حقوق کارگران نسبت به سال ۹۸ می‌باشد.

چهار - از آنجائیکه طبق ادعای طرف کارگری در عرصه چانه‌زنی کمیته مزد شورای عالی کار، مبحث بهبود معیشت کارگران از دو مسیر نقدی و افزایش قدرت خرید به شیوه غیر نقدی استوار می‌باشد، از آنجائیکه طرف کارفرما در جدال چانه‌زنی تعیین

مزد در کمیته مزد شورای عالی کار همه ساله معتقد است که بر اساس مواد ۲۹ و ۳۱ قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی «تأمین مسکن، درمان و آموزش کارگران هزینه‌هایی است که باید به طور کلی از سوی دولت پرداخت گردد» با عنایت به اینکه در ۴۱ سال گذشته مبلغ حداقلی هزینه مسکن کارگران به صورت نقدی ماهانه به جای دولت توسط کارفرمایان به کارگران پرداخت گردیده است و هزینه درمان و آموزش در طول ۴۱ سال به کارگران پرداخت نشده است. طبق ادعای نماینده کارفرمایان در کمیته مزد شورای عالی کار این عوامل باعث گردیده است تا «سنگین حداقلی هزینه سبد معیشتی کارگران عمدتاً مربوط به هزینه خواربار و پوشاک و مسکن و درمان باشد که طبق قانون اساسی دولت موظف به تأمین آنها می‌باشد نه کارفرمایان» و لذا در این رابطه است که نمایندگان کارفرمایان در کمیته مزدی شورای عالی کار اعتقاد دارند «تنها راه تأمین رقم سبد معیشت خانوار کارگری این است که هزینه‌های درمان و مسکن کارگران را از دل هزینه جاری خانوار کارگری کم کنیم و دولت را موظف به پرداخت آن نمائیم» زیرا در نگاه آنها «۶۰ درصد هزینه خانوار مربوط به هزینه مسکن، خواربار، پوشاک، درمان و آموزش خانوار کارگری می‌باشد» (که تأمین همه آنها به عهده دولت می‌باشد) بنابراین بدین ترتیب است که نمایندگان کارفرما در کمیته مزد ادعا دارند که بخشی از دستمزدی که توسط آنها به کارگران پرداخت می‌گردد به صورت بلاعوض به نیابت از دولت می‌باشد.

پنج - با عنایت به موارد فوق است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط در راستای افزایش حقوق کارگران جهت تأمین معیشت و زندگی ۲۲ میلیون خانوار ایرانی، تلاش می‌کند که از «طریق اقتصاد صدقه‌ای هدف خود را دنبال نماید» چراکه منهای اینکه اقتصاد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۱ سال گذشته «اقتصاد مصرف‌محور بوده است نه اقتصاد تولیدمحور» در نتیجه همین رویکرد اقتصاد مصرف‌محور رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۱ سال گذشته باعث گردیده است تا رژیم مطلقه فقهاتی توسط «اقتصاد صدقه‌ای بتواند بخشی از جامعه بزرگ ایران را به خود وابسته نماید» آنچنانکه طبق آمار دولت روحانی در شرایط امروز جامعه ایران بیش از «۶۰ میلیون نفر وابسته به اقتصاد صدقه‌ای حاکمیت می‌باشند».

شش - این همه نشان می‌دهد که در جامعه امروز ایران که سرمایه‌داری به عنوان روابط تولیدی مسلط تعیین کننده تمامی روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و حقوقی جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران می‌باشد، «مبارزه کارگران برای تعیین حداقل مزد سالانه آنها باید از مسیر و کانال مبارزه با سرمایه‌داری عبور کند» چراکه در شرایطی که تنها در دولت روحانی حجم نقدینگی ۴ برابر شده است و در شرایطی که خط فقر در جامعه امروز ایران به ۹ میلیون تومان رسیده است و در شرایطی که ۱۲ میلیون کارگر بیکار در جامعه امروز ایران وجود دارد و نزدیک به دو میلیون نفر کودک کار وجود دارد، جز از طریق مبارزه با نظام سرمایه‌داری مسلط بر جامعه امروز ایران، «آن‌ها نمی‌توانند به حقوق مسلم خود دست پیدا کنند» که البته حاصل نهائی این کنش و واکنش رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه غارت‌گری اردوگاه بزرگ کار و زحمت جامعه ایران به آنجا رسیده است که طبق آمار خود دولت روحانی در سال ۹۸ بیش از ۶۰ میلیون نفر ایرانی برای تأمین حداقل زندگی خط بقا نیازمند به سوبسید و کمک صدقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی هستند؛ و در نتیجه به خاطر همین حفره عظیم فقر است که در آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم که آتش عصیان این ۲۲ میلیون خانوار در ظرف ۵ ساعت توانست ۲۲ استان کشور را به آتش بکشاند و بیش از ۱۵۰۰ کشته و هزاران زخمی و زندانی اردوگاه کار زحمت ایران در این رابطه هزینه پرداخت نمایند.

پر پیداست که خود این امر معرف آن می‌باشد که در جامعه امروز ایران مبارزه دموکراسی خواهانه نمی‌تواند از مبارزه عدالت طلبانه با سرمایه‌داری حاکم جدا باشد و «هر گونه مبارزه دموکراسی خواهانه در جامعه ایران خارج از مسیر مبارزه با سرمایه‌داری حاکم سورنا را از دهان گشادش نواختن می‌باشد.»

پایان

کالبد شکافے «افزایش دستمزد
سال ۹۹ کارگران ایران» در عرصه
بحران «کرونا ویروس» و
«کرونا اقتصادی» و «کرونا
سیاسی»

شاید اگر بگوئیم که بزرگترین گروه اجتماعی (جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران) که توسط سونامی کرونای ویروسی، کرونای اقتصادی، کرونای سیاسی و کرونای بحران مدیریت و بحران مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در دو ماه گذشته) از حداکثر ضرر و زیان اقتصادی و اجتماعی و حتی روحی و روانی برخوردار شده‌اند «طبقه کارگر و زحمتکشان شهر و روستاهای ایران می‌باشند»، داوری گزافی نکرده‌ایم چرا که:

۱ - در دوران قرنطینه و تعطیلی کار و اقتصاد کشور (از اسفند ماه ۹۸ الی الان) تنها گروه اجتماعی که مجبور به کار شده‌اند «اردوگاه کار و زحمت شهر و روستاهای ایران می‌باشند.»

۲ - برای اولین بار شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (به علت شرایط بحران کرونای ویروسی، کرونای اقتصادی، کرونای سیاسی و کرونای بحران مدیریت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) نتوانستند تا پایان اسفند ماه ۹۸ «دستمزد سال ۹۹ کارگران

ایران را تعیین نمایند» و بالاخره و بالاخره و بالاخره (کوه موش زائید، شورایعالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در دویست و نود و یکمین جلسه خود در تاریخ ۱۳۰/۰۱/۹۹) پس از آنکه نتوانستند با «سه نماینده کارگری» (منتخب خانه کارگر و دیگر تشکل‌های دست‌ساز کارگری شورایعالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم) در باب «دستمزد سال ۹۹ کارگران ایران» به توافق برسند (بعد از ترک سه نماینده فوق از جلسه) شش عضو باقی مانده جلسه فوق شورایعالی کار (که ۳ نفر آنها نماینده تشکل‌های کارفرمایی و ۳ نفر دیگر هم نماینده دولت کارفرما بودند)، در غیبت سه نماینده کارگری، دستمزد سال ۹۹ کارگران ایران را (بدون امضای سه نماینده کارگری فوق) که حداقل دستمزد در سال ۹۹ (با ۲۱ درصد افزایش نسبت به حداقل دستمزد سال ۹۸) با مبلغ یک میلیون و ۸۳۵ هزار و ۴۲۷ تومان به تصویب رساندند.

۳ - برای اولین بار در تاریخ قانون کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، دستمزد سالانه کارگران ایران با «توافق نمایندگان کارفرما» (اعم از خصوصی و حکومتی که بزرگترین کارفرمای کارگران ایران می‌باشند) تعیین گردید.

قابل ذکر است که بافت شورایعالی کار رژیم مطلقه فقاهتی (که طبق قانون کار این رژیم تنها نهاد تعیین کننده حقوق کارگران ایران می‌باشد) ۹ نفر می‌باشند که از این ۹ نفر، سه نفر از طرف تشکل‌های کارفرمایی تعیین می‌گردند و سه نفر از طرف حاکمیت و سه نفر دیگر هم به نمایندگی از طرف کارگران ایران توسط خانه کارگر و دیگر تشکل‌های دست‌ساز حکومتی انتخاب می‌شوند. پر واضح است که در غیبت تشکل‌های مستقل کارگری و در غیبت نماینده‌های مستقل طبقه کارگران ایران، در تحلیل نهائی «همان ۳ نماینده کارگری منتخب تشکل‌های زرد کارگری دست رژیم مطلقه فقاهتی هم خود مدافع حاکمیت و کارفرمایان می‌باشند نه نمایندگی کارگران ایران»، بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، «تعیین دستمزد طبقه کارگر ایران تنها توسط کارفرمایان در اشکال مختلف حکومتی و خصولتی و خصوصی انجام گرفته است» و دویست و نود و یکمین جلسه شورایعالی کار که در روز چهارشنبه مورخ ۱۳۹۹/۰۱/۲۰ دستمزد سال

جاری ۷۵ درصد نیروی کار ایران را تعیین کرده‌اند، مشتی نمونه خروار می‌باشد که برای اولین بار جوهر شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را آفتابی کرده است، چراکه این نهاد حتی وقتی که ۳ نماینده کارگری منتخب تشکیلات حکومتی کارگران ایران به اعتراض از مبلغ پیشنهادی جلسه شورای عالی کار را ترک کردند، با پرروئی و از موضع طلب کارانه، در غیبت همین نمایندگان دست‌ساز کارگری، «شش نماینده حکومتی و کارفرمایان سرنوشت یک‌ساله ۷۵ درصد جمعیت ایران را امضاء کردند و به تصویب رساندند.»

حاشا و کلاً از این همه جنایت عریان و آشکار، بنابراین بدین ترتیب است که می‌توان داوری کرد که شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۰ سال گذشته یک شورای عالی کار کارفرمایان بوده است نه شورای عالی کار کارگری؛ و البته علت و دلیل این مهم هم آن است که در طول ۴۰ سال گذشته «طبقه کارگر ایران هرگز نتوانسته است توسط دستیابی به سازماندهی و تشکل مستقل خودش منافع خودش را نمایندگی و حمایت کند». پر پیدا است که تا زمانیکه طبقه کارگر ایران نتواند به تشکل مستقل (خودسازمانده و خودرهبر) خودش به صورت دینامیک و تکوین یافته از پائین دست پیدا کند، هرگز نباید از تعیین دستمزدش توسط کارفرمایان گله‌مند باشد و «منتظر باشند که افعی برای آنها کبوتر بزیاند» زیرا هرگز «هیچ چاقوئی حاضر نمی‌شود تا دسته خودش را ببرد» و هیچ کارفرمائی هم در کادر مناسبات سرمایه‌داری حاضر نیست که بر علیه منافع خودش حکمی را امضاء نماید. یادمان باشد که «مانیفست سرمایه‌دار و سرمایه‌داری کسب هر چه بیشتر سود با هر روش و طریقی است» و مع الوصف بدین ترتیب است که می‌بینیم در سال ۹۹ دستمزد طبقه کارگر ایران بدون امضای نمایندگان شکلی کارگران و در غیبت نمایندگان شکلی کارگران توسط ۶ نماینده کارفرمایان حکومتی و خصوصی و خصولتی به تصویب می‌رسد.

۴ - بزرگ‌ترین فونکسیون بحران کرونای ویروسی، کرونای اقتصادی، کرونای اجتماعی، کرونای سیاسی و کرونای بحران مدیریت حاکمیت مطلقه فقهاتی «به رکود کشانیدن جنبش‌های مطالباتی و سیاسی و مدنی جامعه بزرگ امروز ایران می‌باشد» بطوریکه

اگر داوری کنیم که در طول ۴۱ سال گذشته هرگز جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی و مطالباتی و در رأس همه این‌ها جنبش کارگری تا این اندازه در کمای سیاسی - اجتماعی فرو نرفته است، داوری دور از واقعیت نکرده‌ایم. در این رابطه است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که تعیین دستمزد طبقه کارگر ایران در دویست و نود و یکمین جلسه شورای عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم نه تنها در شرایطی انجام گرفت که طبقه کارگر ایران از حداقل سازماندهی و تشکل مستقل محروم می‌باشد و نه تنها در شرایطی این مهم انجام گرفت که طبقه کارگر ایران در شورای عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم محروم از نمایندگان مستقل خودشان هستند و نه تنها تعیین دستمزد سال ۹۹ برای اولین بار در شکلی انجام گرفت که نه نمایندگان شکلی کارگران در جلسه فوق حضور داشتند و نه امضاء نمایندگان شکلی کارگران پای مصوبه فوق وجود دارد و تنها با توافق دو طرف نمایندگان کارفرمایان حکومتی و خصولتی و خصوصی به تصویب رسیده است، از همه مهمتر اینکه، تعیین دستمزد سال ۹۹ اردوگاه کار و زحمت ایران در شرایطی توسط کارفرمایان به تصویب رسید که «جنبش‌های مطالباتی و سیاسی و طبقاتی جامعه ایران در اشکال مختلف صنفی و سیاسی و مدنی آن به علت بحران کرونائی در اوج رکود ۴۱ سال گذشته خود قرار گرفته‌اند» که البته این موضوع فی نفسه خودش نشان دهنده آن است که در شرایطی که «اردوگاه کار و زحمت ایران از حداقل سازماندهی و تشکل مستقلی که بتوانند از منافع آنها حمایت کنند محروم باشند، خود جنبش‌های دموکراتیک و در رأس آنها جنبش طبقه کارگر ایران اگر به صورت مستقل و تکوین یافته از پائین شکل بگیرند، می‌توانند حتی خلاء تشکل‌های مستقل کارگری را هم پر بکنند و به عنوان مدافع حقوق کارگران توازن قوا حتی در شورای عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم را هم به نفع خودشان تغییر بدهند.»

بدون تردید همین امر می‌تواند نشان دهنده این حقیقت در این شرایط سخت بحرانی برای جامعه بزرگ ایران باشد که در شرایط پسابحران کرونای ویروسی، یعنی در فرایندی که «کرونای بحران اقتصادی، کرونای بحران سیاسی، کرونای بحران مدیریت و کرونای بحران مشروعیت رژیم مطلقه فقاهتی آشکار می‌گردد و این بحران‌های هزار توی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم جایگزین بحران کرونای ویروسی فعلی می‌گردد،

جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی مطالباتی و طبقاتی اعم از صنفی، سیاسی، مدنی و در رأس همه اینها جنبش کارگری ایران به صورت اگراندیس‌مان شده بازتولید خواهند شد». یادمان باشد که یکی از دستاوردهای کرونای ویروسی برای جامعه ایران «آفتابی کردن فقر فلاکت و تضادهای موجود بین بالائی‌های قدرت سه مؤلفه‌ای حاکم با پائینی‌های مانده در فقر فلاکت می‌باشد» که البته این آفتابی شدن توسط کرونای ویروسی، در فرایند کرونای بحران اقتصادی فردای امروز منهای اینکه می‌تواند بسترساز اعتلای جنبش‌های طبقاتی، جنبش‌های مطالباتی صنفی و سیاسی و مدنی گروه‌های مختلف جامعه ایران بشوند، حامل خطر بالقوه بازتولید پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر و اعتلای خیزش‌های معیشتی (اتمیزه بی‌سر و بی‌سازماندهی مانند خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) می‌باشد.

بر این مطلب اضافه کنیم که ظهور خیزش‌های معیشتی اتمیزه و بی‌سر (آنچنانکه در دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم) نه تنها بسترساز اعتلای جنبش‌های طبقاتی و جنبش‌های مطالباتی صنفی و سیاسی و مدنی نمی‌شوند، بلکه قطعاً منهای اینکه شرایط برای سرکوب و امنیتی کردن فضا (برای دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای) آماده می‌کنند، «بسترساز ظهور و بازتولید پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر در جامعه ایران نیز می‌گردند».

۵ - همه موارد چهارگانه فوق در این شرایط که بحران کرونای ویروسی در رأس همه معضلات جامعه بزرگ ایران قرار دارد، باعث گردیده است تا خروجی نهائی جلسات شورای عالی کار در خصوص تعیین حداقل دستمزد سال ۹۹ «با ۲۱ درصد افزایش نسبت به حداقل دستمزد مشمولان قانون کار در سال ۱۳۹۸ مبلغ یک میلیون و ۸۳۵ هزار و ۴۲۷ تومان تعیین بشود» که البته از آنجائیکه در این زمان جنبش‌های دموکراتیک و در رأس آنها جنبش طبقه کارگر ایران در اوج رکود تحمیلی به سر می‌برند، موضوع دستمزد سال ۹۹ اردوگاه کار و زحمت جامعه ایران نتواند مورد نقد عملی و نظری قرار بگیرد. فراموش نکنیم که فرامرز توفیقی رئیس کمیته دستمزد شورای عالی کار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در اسفند ماه سال ۹۸ در جریان جلسات رسمی شورای عالی

کار جهت تعیین دستمزد سال ۹۹ اعلام کرد که «مکانیزم و مبنای تعیین دستمزد کارگران در سال ۹۹ سبد معیشت کارگران می‌باشد نه تورم اعلام شده مراکز آمار حکومتی» و در خصوص «هزینه سبد معیشتی کارگران گفت که سه میلیون و هشتصد هزار تومان سال ۹۸ حداقل ممکن برای شهرهای کوچک ایران است که هزینه سال ۹۸ سبد معیشتی برای کلان‌شهرها حداقل پنج میلیون تومان می‌باشد» و البته او تورم حاکم بر سبد معیشتی کارگری در سال ۹۸ را ۶۳ درصد اعلام کرد. مع الوصف، گرچه در جلسات شورایی عالی کار در خصوص تعیین دستمزد سال ۹۹ طرف کارگری شورایی عالی کار خواستار نزدیک شدن حداقل حقوق کارگری به حداقل هزینه معیشتی شد، ولی در تعیین مزد سال ۹۹ کارگران، نه تنها رشد هزینه سبد معیشتی کارگری مبنای تعیین مزد واقع نشد، بلکه حتی نرخ تورم جعلی اعلام شده توسط نهادهای آماری خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم ملاک افزایش دستمزد سال ۹۹ قرار نگرفت، چرا که در شرایطی که مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «نرخ تورم ۳۴/۸ درصد اعلام کرده است» و کارشناسان تورم خود رژیم «نرخ تورم سال جاری را ۴۱ درصد پیش‌بینی می‌کنند، افزایش دستمزد سال ۹۹ تنها ۲۱ درصد می‌باشد» که خود این افزایش نشان دهنده «کاهش ۲۰ درصدی درآمد کارگران حتی بر مبنای تورم (به جای هزینه سبد معیشتی) می‌باشد.»

یادمان باشد که طبق محاسبه کمیته دستمزد شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «هزینه سبد معیشتی یک خانوار ۳/۳ نفره کارگری در اسفند ماه ۹۸ معادل ۴ میلیون و ۹۴۰ هزار تومان بوده است» که البته طبق اعلام خود همین کمیته دستمزد شورایی عالی کار، «حداقل هزینه سبد معیشت کارگری در سال جاری ۳۱/۴ درصد رشد خواهد کرد» که با این حساب «مبلغ یک میلیون و ۸۳۵ هزار و ۴۲۷ تومان، حداقل دستمزد ۹۹ مصوبه شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، تنها ۴۱ درصد هزینه معیشتی کارگران ایران را تأمین می‌نماید و ۵۹ درصد هزینه معیشت کارگران که معادل ۳ میلیون و ۴۷۰ هزار تومان ماهانه می‌باشد، بی‌پاسخ می‌ماند.»

همین امر باعث می‌شود که در سال جاری «روند فقیرتر شدن نیروی کار جامعه ایران

به صورت اگر ندیسمان شده نسبت به سال‌های گذشته افزایش پیدا کند» که برای فهم این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که در سال ۹۹ یک کارگر با حداقل مزد دریافتی تنها در ماه ۱۱۵ دلار حقوق می‌گیرد، در حالی که همین کارگر با حداقل حقوق دریافتی در سال ۹۶ می‌توانست ۲۳۰ دلار ماهانه حقوق بگیرد و در سال ۸۹ همین کارگر می‌توانست با حداقل حقوق ماهانه ۲۹۰ دلار مزد بگیرد. پر واضح است که سیر منفی منحنی دستمزد کارگران ایران علاوه بر اینکه باعث کاهش قدرت خرید کارگران می‌شود و علاوه بر اینکه بیش از ۸۰ درصد از نیروی کار ایران از فرایند خط فقر سال ۹۸ در سال ۹۹ وارد فرایند خط بقاء و فقر و فلاکت می‌شوند، از همه مهمتر اینکه این سیر منفی منحنی درآمد کارگران ایران در سال ۹۹ باعث رشد ناموزونی در طبقه کارگر ایران می‌گردد که بدون تردید این «رشد ناموزون در طبقه کارگر ایران علاوه بر اینکه باعث گسستگی عمودی بین لایه‌های این طبقه می‌گردد، در عرصه افقی باعث فاصله گرفتن طبقه کارگر ایران از جامعه مدنی جنبشی و پناه بردن به کمک‌های صدقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گردد.»

اضافه کنیم که طبق آمارهای خود دولت روحانی تعداد افراد صدقه بگیر جامعه ایران (از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در این شرایط بیش از ۶۰ میلیون نفر می‌باشند که خود این آمار نشان دهنده اوج فاجعه می‌باشد. بدون تردید کرونای بحران اقتصادی سال ۹۹ حتی همین آمار بیش از ۶۰ میلیون صدقه بگیر جامعه ایران را به شدت رشد خواهد داد و البته اولین فونکسیون این «سقوط درآمدی کارگران در سال ۹۹ استمرار رکود جنبش کارگری خواهد بود». فراموش نکنیم که آنچه که باعث «شکست جنبش سبز در سال ۸۸ و شکست خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ گردید، همین فاصله گرفتن طبقه کار و زحمت از این جنبش‌ها و خیزش‌ها بوده است». همچنین «کنترل پادگانی» کارگران کارگاه‌های بزرگ و کوچک تولیدی و خدماتی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای مولود و سنتر همین روند صعودی فقر فلاکت کارگران ایران می‌باشد. عنایت داشته باشیم که در این شرایط «جمعیت مزدبگیران جامعه ایران ۲۲ میلیون خانواده ۳ نفری می‌باشد که می‌شود ۶۶ میلیون نفر» و جمعیت رسمی بیکاران در شرایط بحرانی کورنای اقتصادی، «۸/۵ میلیون نفر می‌باشد» و جمعیت «زیر فقر نسبی بیش از ۶۰

میلیون نفر و جمعیت زیر خط فقر مطلق مملکت ۱۵ میلیون نفر می‌باشد.»

باری، با عنایت به اینکه امسال به علت بحران کرونای ویروسی در کشور و جهان «روز جهانی کارگر» (در جهان و کشور ما) قطعاً با سال‌های گذشته متفاوت خواهد بود؛ و قطعاً به لحاظ میدانی مانند گذشته امکان راه‌پیمایی‌ها و تظاهرات اعتراضی خیابانی در کشورهای متروپل و پیرامونی وجود نخواهد داشت. البته این موضوع در خصوص کشور ما چندان چیز تازه‌ای نیست چراکه در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هرگز و هرگز در عرصه میدانی برای «جنبش‌های دموکراتیک مدنی و طبقاتی و سیاسی و صنفی حتی حق کوچکترین اعتراض و اعتصاب مطالباتی و طبقاتی صنفی و سیاسی و مدنی قائل نبوده‌اند» هر چند که همین رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۱ سال گذشته عمر خود نشان داده است که در راستای تثبیت و نهادینه کردن اقتدار خود حاضر است که برای راه‌پیمایی‌های حکومتی طرفداران خودش آنچنانکه در جریان راه‌پیمایی ۲۲ بهمن سال ۹۸ شاهد بودیم (در شرایطی که ویروس مرگبار کرونا علاوه بر شهر قم غیر قرنطینه شده، کل استان‌های کشور را در نوردیده بود و رژیم مطلقه فقهاتی آگاه به این امر آگاه بود و حتی تا ۳۰ بهمن ۹۸ طبق دستور حکومتی پزشک قانونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، خان باختگان کرونا در کشور را تحت عنوان ایست قلبی و بیماری حاد تنفسی تعریف می‌کردند) حزب پادگانی خامنه‌ای و دولت روحانی حاضر نشدند قبل از راه‌پیمایی ۲۲ موضوع شیوع ویروس کرونا در کشور ایران را اعلام کنند. لذا بدین ترتیب است که ضرورت دارد که در اردیبهشت ماه جاری اندیشمندان و نظریه‌پردازان عملی و نظری دو جنبش بزرگ کارگری و معلمان ایران از فرصت استفاده کنند و «شعار محوری امسال خودشان را در چارچوب یک آسیب‌شناسی جدی تعریف نمایند»، چراکه در عرصه حرکت‌های اجتماعی و انسانی «وقوف» در حرکت غیر از «سکون» در حرکت می‌باشد.

فراموش نکنیم که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم هم جنبش کارگری و هم جنبش معلمان ایران در شرایط امروز بحران کرونایی کشور، «در اوج رکود تحمیلی میدانی قرار دارند» لذا بدین ترتیب است که باید «هم جنبش کارگری و هم جنبش معلمان

ایران در این شرایط حساس و تندپیچ عنایت داشته باشند که دوران بحران کرونای ویروسی در کشور و جهان گذراست و این دوران پایان می‌یابد و ویروس کرونا به دست توانای بشریت به زانو در خواهد آمد» و قطعاً مرحله پسادوران کرونای ویروسی (که همان دوران کرونای بحران اقتصادی، کرونای بحران سیاسی، کرونای بحران اجتماعی، کرونای بحران مدیریت حاکمیت و کرونای بحران مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد) فرا خواهد رسید و بدون تردید برعکس دوران کرونای ویروسی که حاکمین مطلقه فقهاتی «دوره‌گردان جامعه و سیاست و اقتصاد کشور بودند» در فرایند پساکرونای ویروسی «این گروه‌های اجتماعی پائینی جامعه ایران هستند که باید فشارها و هزینه‌های داده شده دوران کرونای ویروسی خودشان را در اوج فقر و فلاکت تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به فریاد و اعتراض و سازماندهی و تشکل و حرکت رو به جلو جنبشی تبدیل نمایند» بنابراین هم جنبش کارگران و هم جنبش معلمان باید در این شرایط رکود تحمیلی خود عنایت داشته باشند که در کشور ایران با ۴۷ میلیون کاربر شبکه‌های اجتماعی (که نسبت به جمعیت خود از اکتیوترین جوامع بشری در جهان و در عرصه فعالیت سیاسی و اجتماعی در فضای مجازی می‌باشند) آنچنانکه در جریان جنبش کامیونداران ایران (در سال‌های ۹۶ و ۹۷) شاهد بودیم (نخستین جنبشی که در جامعه ایران توانست رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه میدانی وارد به عقب‌نشینی بکند و به تمامی اهداف مطالباتی خودشان دست پیدا کنند) جنبش کامیونداران تنها جنبشی بود که تمامی سازماندهی و هدایت‌گری جریان خودشان را توسط شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی انجام می‌دادند.

به هر حال در اردیبهشت ماه جاری «محدودیت‌های کرونائی در عرصه میدانی نباید باعث سکون و رکود و عقب‌نشینی دو جنبش بزرگ کارگران و معلمان ایران بشود». فراموش نکنیم که در عرصه آسیب‌شناسی دو جنبش کارگران و معلمان ایران، بزرگ‌ترین ضعف محوری این دو جنبش (با سابقه و بزرگ ایران) این است که «هنوز زبان با هم حرف زدن و دیالوگ با یکدیگر یاد نگرفته‌اند» و هنوز با اینکه بیش از ۶۰ سال از عمر این دو جنبش در ایران می‌گذرد، «جریان‌های روشنفکری بیرون از این دو جنبش در داخل و خارج از کشور به نمایندگی از آنها با هم صحبت و دیالوگ

می‌کنند» و این اوج فاجعه است، چرا که تا زمانیکه «خود نظریه‌پردازان عملی و نظری این دو جنبش، از درون توان دیالوگ با یکدیگر پیدا نکنند (و دیگر جریان‌های بیرون از این دو جنبش بخواهند در داخل و خارج از کشور به نمایندگی از آنها با هم صحبت بکنند) قطعاً این دو جنبش به عنوان عمده‌آماتور و دنباله‌رو آن جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی و فراهم کردن مسیر کسب قدرت سیاسی آنها درخواهند آمد» اضافه کنیم که تا زمانیکه دو جنبش معلمان و کارگران ایران «زبان دیالوگ و حرف زدن با یکدیگر یاد نگیرند، امکان همبستگی و پیوستگی عمودی و افقی بین آنها وجود نخواهد داشت.»

عنایت داشته باشیم که وقتی که می‌گوئیم «دیالوگ و حرف زدن بین دو جنبش معلمان و کارگران نباید از این ترم و اصطلاح برداشت صرف ذهنی و انتزاعی و نظری محض بکنیم، بلکه برعکس باید توجه داشته باشیم که دیالوگ و حرف زدن در عرصه دو جنبش باید به صورت دیالکتیکی و در عرصه عمل و نظر و برنامه‌ریزی و نظریه‌پردازی و سازماندهی مادیت پیدا کند» زیرا «بزرگ‌ترین آفت صد سال گذشته جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران این بوده است که پیوسته به صورت یکطرفه و از بالا و توسط روشنفکران و به صورت کلامی و ذهنی و انتزاعی با هم دیالوگ می‌کرده‌اند» و هنوز پس از یک قرن مبارزه «جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران من جمله جنبش کارگری و جنبش معلمان ایران یاد نگرفته‌اند که در عرصه میدانی به صورت عملی و نظری با یکدیگر دیالوگ نمایند»، بنابراین در این رابطه است که باید عنایت داشته باشیم که این شرایط بحرانی کرونای ویروسی و رکود موضعی جنبش‌های اجتماعی ایران، بهترین فرصتی است که «جنبش‌های معلمان و کارگران همراه با دیگر شاخه‌های جنبش‌های اجتماعی در عرصه فضای مجازی و ۴۷ میلیون کار بر شبکه‌های اجتماعی به این مهم بپردازند» و به این واقعیت ایمان پیدا کنند که اگر این جنبش‌ها (آنچنانکه در جریان جنبش کامیونداران ایران در سال‌های ۹۶ و ۹۷ شاهد بودیم) «بتوانند روش دیالوگ و با هم صحبت کردن در فضای مجازی تجربه و تمرین بکنند، بدون تردید در فردای کرونای ویروسی این جنبش‌های اجتماعی دیگر نمی‌توانند مانند گذشته گرفتار حرکت‌های سکتاریستی و کارگاهی و صنفی محض و

غیره بشوند» و در خصوص همین تعیین دستمزد سال ۹۹ شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که فوقاً در باب آن صحبت کردیم) اگر بخواهیم تنها در رابطه با همین فاجعه تعیین دستمزد سال ۹۹ دو سوم نیروی کار کشور اظهار نظر بکنیم، باید بگوئیم که «تا زمانیکه جنبش کارگری ایران به لحاظ عمودی و افقی نتواند به سازمان‌گری مستقل دست پیدا کنند، آتش همین آتش است و کاسه همین کاسه است» و به قول ابوالقاسم لاهوتی: «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است»، به عبارت دیگر تا زمانیکه «جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران به لحاظ عمودی به سازماندهی و به لحاظ افقی به وحدت دست پیدا نکنند، هرگز نه در حرکت مدنی و نه در حرکت‌های صنفی و سیاسی در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه نمی‌تواند به دستاوردهای پایداری دست پیدا کنند.»

باری، باید توجه داشته باشیم که در بیش از ۶۰ سال تجربه جنبشی و مبارزه جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران، تنها جنبشی که توانسته است الی الان «سازماندهی و تشکیلات سراسری خودش را در جامعه ایران حفظ کند، جنبش معلمان ایران می‌باشد» که البته طرح این موضوع در اینجا به معنای بی‌نقص و عیب بودن جنبش معلمان ایران نیست، بلکه برعکس باید عنایت داشته باشیم که «تنها املاء و انشاء نانوشته غلط ندارد» طبیعتاً هر جنبشی به موازات گستردگی و فراگیری حرکت اجتماعی عمودی و افقی خودش آستن اشتباهات بیشتری می‌باشد؛ و نیازمند به آسیب‌شناسی مستمر و همه جانبه است. نکته‌ای که در این رابطه و در اینجا نیازمند به تاکید و تکرار می‌باشد اینکه علت اینکه جنبش کارگری ایران (با آن همه ظرفیت بالقوه و دینامیک که هم به لحاظ پتانسیل مبارزه طبقاتی و برابری‌خواهانه و هم به لحاظ پتانسیل سازماندهی و رهبری و هژمونی جنبش‌های اجتماعی ایران و هم به لحاظ پتانسیل مبارزه اعتصابی و اعتراضی که دارند) و می‌توانند حرف اول در جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین (در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ امروز مستضعفین ایران) بزنند، تاکنون نتوانسته‌اند حتی در حد جنبش معلمان ایران به سازماندهی عمودی و افقی دست پیدا کنند، به خاطر «رشد ناموزن طبقه کارگر در عرصه عینی و ذهنی می‌باشد» بطوریکه در خصوص رشد ناموزن طبقه کارگر ایران می‌توان حتی

داوری کرد که آنچنان این «رشد ناموزن عینی و ذهنی در طبقه کارگر ایران عمق و گسترش پیدا کرده است که حتی به کار بردن عنوان طبقه کارگر برای این گروه بزرگ اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران سنگین می‌باشد.»

در خصوص اینکه ریشه این رشد ناموزنی طبقه کارگر ایران در کجاست؟ قبلاً به تفصیل در باب آن صحبت کرده‌ایم و بطور خلاصه اگر بخواهیم در اینجا به آن اشاره کنیم، «باید از شکل ناقص و نامتعارف تکوین سرمایه‌داری در جامعه ایران و به خصوص رفرم ارضی شاه - کندی از سال ۴۲ و جایگاه نفت و رانت و رژیم‌های فاسد حکومتی تا شکاف بین درآمدهای حقوقی کارگران مطرح کنیم». بطوریکه امروز بزرگ‌ترین سؤال و آفت و آسیب جنبش کارگری ایران در این است که در شرایط امروز جامعه ایران که بیش از ۱۳۰۰ کارگاه بالاتر صد نفر کارگر در جامعه ایران وجود دارد و کارگران صنعت نفت و خودروسازی در نوک پیکان کارگاه‌های پر جمعیت کارگری ایران قرار گرفته‌اند. چرا جنبش کارگری ایران در ۳ سال گذشته تنها محدود به جنبش‌های کارگاهی کوچک و حداکثر به کارگاه‌های بزرگ نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز و آذرآب و هپکو آن هم در حد دستیابی به حقوق معوقه‌شان خلاصه شده است؟

آیا واقعاً این همان جوهر جنبش کارگری است که بیش از ۱۲۰ سال است که جامعه ایران بر طبل آن می‌کوبد؟

در پاسخ به این سؤال فربه تنها جوابی که می‌توانیم به آن بدهیم اینکه «رشد ناموزن در طبقه کارگری ایران به لحاظ عینی و ذهنی بسترساز این بحران درون جنبش کارگری ایران شده است» و به خاطر همین آفت است که امروز «عرصه جنبش کارگری ایران در حد کارگاهی می‌باشد نه در حد طبقه‌ای». سؤال دیگری که باز در این رابطه قابل طرح است اینکه، آیا واقعاً کارگران صنعت نفت ایران (که توسط مدیریت پادگانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کنترل می‌شوند) به لحاظ درآمدی و امکاناتی می‌توان با کارگران هپکو و آذرآب که در اختیار سپاه پاسداران می‌باشند مقایسه کرد؟ بدون تردید پاسخ منفی است؛ که البته خود خندق درآمدی تنها در چارچوب همان وجود رشد ناموزنی درآمدی در طبقه کارگر ایران قابل تبیین می‌باشد. اضافه کنیم که «این

رشد ناموزون نه تنها در عرصه عینی قابل مشاهده می‌باشد بلکه در عرصه ذهنی طبقه کارگر ایران هم به شدت محسوس می‌باشد» بطوریکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که اصلاً به لحاظ «ذهنی یک کارگر صنعت نفت ایران با یک کارگر آجرپزی ورامین قابل مقایسه نیست». یادمان باشد که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۳ سال گذشته حیات درونی و برونی خود چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین) پیوسته بر این اعتقاد بوده‌ایم که «تعریف‌ترم کارگر در جامعه ایران، کارگر فقط محدود به کارخانه و تولید صنعتی نمی‌شود، بلکه کارگر در رویکرد ما در چارچوب اردوگاهی قابل تعریف است»، به عبارت دیگر «کارگر مشمول تمامی افرادی می‌شوند که مجبور به فروش نیروی کار یدی و فکری خود برای تأمین معیشت خود می‌باشند» بنابراین «در رویکرد ما معلمان که برای تأمین معیشت زندگی خود مجبور به فروش کار فکری خود می‌باشند، همان اندازه کارگر هستند که کارگران تولیدی و خدماتی برای تأمین معیشت خود مجبور به فروش نیروی کار خود می‌باشند».

پر پیدا است که در چارچوب این رویکرد «به کار فکری معلمان و کار یدی کارگران تولیدی و خدماتی و توجه به مبارزه اردوگاهی آنها (نه مبارزه صرف طبقاتی آنها) در این شرایط می‌تواند بسترها جهت همبستگی و پیوستگی بین دو جنبش بزرگ معلمان و کارگران در جامعه بزرگ ایران فراهم نماید.»

پایان

پانزده صندوق بازنشستگی کشور
در آستانه ورشکستگی قرار دارند

شاید در کنار ابربحران‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و زیست محیطی امروز کشور ایران بتوانیم «موضوع ورشکستگی ۱۵ صندوق بازنشستگی کشور، به عنوان یک ابربحران دیگر در این شرایط تندپیچ اجتماعی - تاریخی مردم ایران مطرح کنیم». اگرچه موضوع ورشکستگی صندوق‌های بازنشستگی کشور حداقل سابقه زمانی بیش از یک دهه دارد و از زمان دولت نهم و دهم محمود احمدی‌نژاد الی الان روند افزایش هزینه بر درآمد و کسری بودجه این صندوق‌های بازنشستگی، با شیب تندی حرکت کرده است، ولی با فراگیر شدن بحران کرونای ویروسی و فونکسیون کرونای ویروسی بر بحران کرونای اقتصادی و کرونای اجتماعی کشور، توسط تعطیلی ۱/۵ میلیون کارگاه و افزوده شدن ۳۳۰۰۰۰۰ نفر (سه میلیون و سیصد هزار نفر) بیکار جدید به ارتش ده میلیون نفر بیکار قبلی کشور (طبق آمار اعلام شده علی ربیعی سخنگوی دولت شیخ حسن روحانی) و افزایش بیماران و جان باختگان کرونائی که همه بسترساز «کاهش پرداخت حق بیمه به این صندوق‌ها و افزایش تعهدات صندوق‌های بازنشستگی کشور شده است» (که طبق آمار دفتر پژوهش‌های مجلس بحران کرونای ویروسی بیش از دو

هزار میلیارد تومان به خاطر جان باختگان و بیکار شدگان تعهدات مالی بر صندوق‌های بازنشستگی ایجاد کرده است) همراه با تحمیل اگرانديسمان شده «هزینه‌های درمانی طرح سلامت دولت روحانی بر دوش این صندوق‌ها» (و در رأس آنها صندوق تأمین اجتماعی) و تحمیل هزینه قرنطینه کرونائی بر مردم بیکار خانه‌نشین، یا به عبارت دیگر خانه‌نشین کردن مردم در سه ماه گذشته بدون حمایت مالی و بهداشتی، این همه باعث گردیده است تا بحران ورشکستگی ۱۵ صندوق بازنشستگی کشور به یکباره سیر صعودی پیدا کند.

عنایت داشته باشیم که تعداد صندوق‌های بازنشستگی کشور (که تضمین کننده آینده بیش از ۶۰ میلیون نفر از جمعیت ۸۴ میلیون نفری جامعه بزرگ ایران می‌باشند) ۱۸ صندوق بازنشستگی می‌باشد که از این ۱۸ صندوق بازنشستگی در این شرایط تنها سه صندوق آن در حال کسری بودجه و برتری هزینه بر درآمد نیستند و الباقی، یعنی ۱۵ صندوق بازنشستگی کشور در حال کسر بودجه و ضرردهی و ورشکستگی می‌باشند؛ و دولت روحانی در سال گذشته با تزریق ۵۲ هزار میلیارد تومان به این صندوق‌ها توانست از فروپاشی و اعلام ورشکستگی آنها به صورت موقت (قبلاً از بحران کرونای ویروسی) جلوگیری نماید؛ و مع الوصف، ابربحران ورشکستگی صندوق‌های بازنشستگی باعث گردیده است تا آینده میلیون‌ها نفر در جامعه امروز ایران تار و تاریک بشود؛ که برای فهم عمق فاجعه تنها کافی است که بدانیم که «سازمان تأمین اجتماعی که ابرصندوق بازنشستگی کشور می‌باشد و بیش از ۴۷ میلیون نفر از جمعیت ایران عضو و بیمه ده این صندوق هستند، سالانه ۲۰ درصد کسری درآمد جهت انجام تعهدات کوتاه مدت خود دارد» که این سازمان جهت پر کردن این خلاء بیست درصدی، سالانه هزاران میلیارد تومان از بانک‌های کشور با پرداخت ۲۰ درصد سود وام دریافت می‌نماید؛ و این در شرایطی است که «دولت روحانی بیش از ۲۵۰ هزار میلیارد تومان بدهکار سازمان تأمین اجتماعی می‌باشد» و صد البته بدهی ۲۵۰ هزار میلیارد تومانی دولت شیخ حسن روحانی به سازمان تأمین اجتماعی منهای هزینه‌های نجومی طرح سلامت و طرح اشتغال دولت روحانی در باب واریزی سهم بیمه ۲۳ درصد سهم کارفرمایان کارگاه‌های کمتر از ۵ نفر می‌باشد که هر دو اینها توسط دولت روحانی، به صورت بار

اضافی کمرشکن بر سازمان تأمین اجتماعی تحمیل شده است. یادمان باشد که بحران کرونای ویروسی باعث گردید تا در چارچوب طرح سلامت دولت روحانی هزینه درمانی سازمان تأمین اجتماعی ۲/۵ برابر بشود.

بدون تردید اگر دولت روحانی (در این شرایط بحران زده سازمان تأمین اجتماعی) حداقل نسبت به پرداخت ۲۵۰ هزار میلیارد تومان بدهی خود به این سازمان اقدام کند، از آنجائیکه سازمان تأمین اجتماعی دیگر جهت پر کردن کسری درآمد بیست درصدی خود نیازمند به اخذ وام با ۲۰ درصد سود از بانک‌های کشور نمی‌باشد، صندوق تأمین اجتماعی می‌تواند تعهدات کوتاه‌مدت خود را (بدون بحران برای ۴۷ میلیون نفر اعضای خود) به انجام برساند. گریه‌آور این است که در این شرایط، دولت روحانی به جای پرداخت بدهی خود به سازمان تأمین اجتماعی جهت عبور کوتاه‌مدت از بحران این صندوق، با فرار به جلو در قیافه متولی سازمان تأمین اجتماعی تلاش می‌کند تا با فروش سهام ۱۰ درصد از ابرهلدینگ شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) که متعلق به سازمان تأمین اجتماعی می‌باشد (و مالک اصلی ابرهلدینگ شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی - شستا - ۴۷ میلیون نفر از جمعیت ایران می‌باشند که ماهانه با پرداخت ۳۰ درصد از حقوق ماهانه خودشان به عنوان حق بیمه، در چارچوب ماده ۲۸ قانون تأمین اجتماعی، برای تضمین آینده خودشان در این صندوق سرمایه‌گذاری دراز مدت کرده‌اند) در بازار بورس تهران، «موضوع پرداخت بدهی ۲۵۰ هزار میلیارد تومانی دولت به سازمان تأمین اجتماعی دور بزند».

بدین ترتیب در این رابطه بود که روز چهارشنبه ۲۷ فروردین ۹۹، ۱۰ درصد از سهام ابرهلدینگ شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) در چارچوب ۸ میلیارد سهم ۸۶۰ تومانی در بازار بورس تهران عرضه شد؛ که البته ۸ درصد از این ۱۰ درصد عرضه عمومی داشت و ۲ درصد آن برای صندوق‌های سرمایه‌گذاری بود. یادمان باشد که عرضه سهام شستا در روز چهارشنبه بزرگترین عرضه سهام در تاریخ ایران بوده است که البته تمامی ۸ میلیارد سهم فوق در همان روز اول به فروش رفت؛ و این امر باعث گردید تا روز چهارشنبه برای بازار بورس تهران روز تاریخی بشود که برای فهم بیشتر

ماجرای لازم است که به این نکات عنایت ویژه داشته باشیم.

الف - شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (ابرهلدینگ شستا) که تنها ۹ هلدینگ گازی و پتروشیمی، کشت و صنعت، کشتیرانی و سیمان زیرمجموعه آن می‌باشد، از ۱۸۷ شرکت مدیریتی و ۹۰ شرکت غیر مدیریتی تشکیل می‌شود که قیمت امروز آن بیش از ۱۲۰ هزار میلیارد تومان می‌باشد.

ب - ابرهلدینگ شستا در سال ۶۸ تحت عنوان «رد دیون دولت به سازمان تأمین اجتماعی» به صورت اولیه توسط «انتقال شرکت‌های ضرر ده به سازمان تأمین اجتماعی شکل گرفت» که البته به عمداً به مرور زمان توسط سرمایه‌گذاری سازمان تأمین اجتماعی (جهت تضمین آینده صندوق بازنشستگی اعضا) بزرگ و بزرگ‌تر شد، آنچنانکه طبق گفته محمد رضوانی‌فر مدیر عامل شستا در سال گذشته این «ابرهلدینگ ۱۲ هزار میلیارد تومان سود خالص داشته است.»

ج - در وضعیت بحرانی فعلی سازمان تأمین اجتماعی، در بهترین حالت حتی اگر کل شستا هم به فروش بگذارند بدون پرداخت بدهی دولت روحانی به سازمان تأمین اجتماعی، «فروش شستا تنها یک سال می‌تواند باعث انجام تعهدات کوتاه‌مدت سازمان تأمین اجتماعی بشود» چراکه کل ارزش شستا ۱۲۰ هزار میلیارد تومان است، در صورتی که دولت روحانی ۲/۵ برابر ارزش کل شستا بدهکار سازمان تأمین اجتماعی می‌باشد.

د - شستا متعلق به دولت نمی‌باشد و اعلام حق فروش شستا (به دولت روحانی) توسط خامنه‌ای دستوری پادگانی است، نه قانونی و حقوقی.

ه - دخالت «مدیریتی» و «مالکیتی» دولت در سازمان تأمین اجتماعی به معنای «دست در جیب مردم کردن جهت غارت این صندوق بازنشستگی می‌باشد» که صد البته، «یکی از عوامل ورشکستگی ۱۵ صندوق بازنشستگی کشور همین دخل و تصرف‌های مدیریتی و مالکیتی رژیم مطلقه فقاهتی در طول ۴۱ سال گذشته عمر این رژیم بوده است». فراموش نکنیم که در طول ۴۱ سال گذشته عمر این رژیم، پیوسته رژیم مطلقه فقاهتی حاکم «با تحمیل و تزریق ۵۰۰ تا ۶۰۰ مدیر به سازمان تأمین اجتماعی با

حقوق‌های نجومی، علاوه بر تحمیل بار مالی سنگین به سازمان تأمین اجتماعی، توازن قوا در تصمیم‌گیری‌های مدیریتی و مالکیتی به سود خود نگه داشته است.»

و - مالک سازمان تأمین اجتماعی نه دولت روحانی و نه خامنه‌ای و رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشند، بلکه برعکس مالک و صاحب و مدیر سازمان تأمین اجتماعی میلیون‌ها بیمه دهنده‌ای (که همان اردوگاه زحمتکشان جامعه بزرگ ایران) می‌باشند که برای مدت ۳۰ سال توسط پرداخت ۳۰ درصد حقوق ماهانه خودشان «صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی را برای تضمین آینده خودشان بر پا ساخته‌اند.»

ز - هدف خامنه‌ای و دولت روحانی از فروش شستا در این شرایط به خاطر آن است که: اولاً با جذب نقدینگی مردم جلو حرکت سونامی این پول‌های سرگردان جامعه به طرف بازارهای تورم‌زای ماشین و سکه و مسکن و ارز را بگیرد.

ثانیاً توسط انتقال بخشی از این نقدینگی به سازمان تأمین اجتماعی، بتواند بدهی ۲۵۰ هزار میلیارد تومانی دولت به سازمان تأمین اجتماعی را به محاق بکشد.

ح - خامنه‌ای و دولت روحانی با فروش شستا در تلاشند تا با «پرکردن ۲۰ درصد کسری درآمد بر هزینه تعهدات کوتاه‌مدت سازمان تأمین اجتماعی:

اولاً جلو ورشکستگی صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی را در کوتاه‌مدت بگیرند.

ثانیاً بتوانند در این شرایط بحران‌زده کرونای ویروسی، تعهدات مالی ۲/۵ برابر شده طرح سلامت را بر عهده سازمان تأمین اجتماعی بگذارند.

ط - انتخاب یکطرفه مدیر عامل و بیش از ۵۰۰ مدیر اصلی سازمان تأمین اجتماعی توسط دولت و یا قوه مجریه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در راستای تحمیل مدیریت و مالکیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر سازمان تأمین اجتماعی جهت غارت اموال صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی می‌باشد. داستان پرونده غارت اموال سازمان تأمین اجتماعی توسط سعید مرتضوی (دادستان اسبق تهران و قصاب کهریزک تابستان ۸۸ جنبش سبز) در دوران دولت دهم محمود احمدی‌نژاد تنها در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

ی - علت رونق بازار بورس در زمان عرضه سهام شستا به این خاطر است که: اولاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم استراتژی سرمایه‌گذاری ندارد.

ثانیاً منهای اینکه سرمایه‌گذاری برای صاحبان نقدینگی در بازار بورس زودبازده می‌باشد، حتی با ۵۰۰ هزار تومان نقدینگی هم از طریق آنلاین و در شرایط قرنطینه و خانه‌نشینی صاحبان نقدینگی می‌توانند وارد سرمایه‌گذاری در بازار بورس بشوند. تخفیف ۱۵ تا ۲۰ درصد اعلام شده سهام شستا توسط دژپسند وزیر اقتصاد دولت شیخ حسن روحانی تنها در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

ک - علل ورشکستگی صندوق تأمین اجتماعی عبارتند از:

۱ - تحمیل مدیریت از بالا (توسط دولت) به سازمان تأمین اجتماعی.

۲ - تحمیل بارهای اضافی مثل هزینه طرح سلامت روحانی به سازمان تأمین اجتماعی. قابل ذکر است که در دولت نهم و دهم محمود احمدی‌نژاد هزینه ۱۶ پروژه به سازمان تأمین اجتماعی تحمیل شد.

۳ - خلاء استراتژی سرمایه‌گذاری در سازمان تأمین اجتماعی توسط مدیران تحمیلی دولت. در این رابطه عنایت داشته باشیم که برای مثال اگر امروز سازمان تأمین اجتماعی بخواهد تعهدات درازمدت و کوتاه‌مدت خودش را با اعضای بیمه‌پرداز خودش (که زحمتکشان اردوگاه کار و زحمت جامعه ایران می‌باشند) تسویه حساب نماید، نیازمند به سه هزار، هزار میلیارد تومان می‌باشد و این در شرایطی است که کل سرمایه‌گذاری و نقدینگی سازمان تأمین اجتماعی در این شرایط ۲/۸ تریلیون تومان می‌باشد، یعنی ۲۰۰ هزار میلیارد تومان کسری برای پرداخت دارد؛ که خود این آمار نشان دهنده اعلام ورشکستگی صندوق بازنشستگی سازمان تأمین اجتماعی می‌باشد.

۴ - فساد ساختاری و سیستمی سازمان تأمین اجتماعی که مولود تعیین مدیریت از بالا و غارت مستمر مستقیم و غیر مستقیم رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۱ سال گذشته از این سازمان می‌باشد.

۵ - اقتصاد بحران‌زده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۱ سال گذشته که همراه با

تورم و رکود و بیکاری و رویکرد نئولیبرالیستی و اخراج و تعدیل نیرو بوده است، همین بیکاری و عدم اشتغال و تعدیل نیرو (به خاطر سیاست خصوصی سازی و نئولیبرالیستی رژیم مطلقه فقاهتی) باعث گردیده است که به مرور زمان نه تنها از تعداد پرداخت کنندگان حق بیمه به سازمان تأمین اجتماعی کم بشود، بلکه برعکس به علت افزایش حجم تعداد مشمولین بیمه بیکاری و تعهدات کوتاه مدت سازمان تأمین اجتماعی، به موازات بالا رفتن هزینه صندوق بازنشستگی، درآمد این صندوق کاهش پیدا کند که برای فهم این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که طبق آمار اعلام شده نهادهای خود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم از دولت هفتم و هشتم سید محمد خاتمی الی الان تعداد شغل جدید در کشور ۴ میلیون نفر بوده است، به عبارت دیگر در طول بیش از دو دهه گذشته تنها ۴ میلیون نفر به بیمه پردازان تأمین اجتماعی اضافه شده است (که البته باز همین ۴ میلیون نفر هم طبق آمار خود رژیم در جریان بحران کرونای ویروسی بیکار شده اند که معنی این حرف این است که در طول دو دهه گذشته حتی یک پرداخت کننده بیمه هم به اعضای سازمان تأمین اجتماعی اضافه نشده است) در صورتی که طبق آمار سازمان تأمین اجتماعی «برای اینکه درآمد و هزینه سازمان در طول دو دهه گذشته بتواند یر به یر بشود، می بایست به جای ۴ میلیون نفر فوق، ۱۶ میلیون شغل جدید در جامعه ایجاد می شد» پر پیداست که انجام این موضوع در رژیم مطلقه فقاهتی با رویکرد نئولیبرالیستی و اقتصاد بحران زده، رکود تورمی، امری محال می باشد. یادمان باشد که در شرایط فعلی «هزینه سازمان تأمین اجتماعی ۲/۵ برابر درآمدش می باشد» که تنها خود این یک آمار اعلام شده از طرف سازمان تأمین اجتماعی به معنای «اعلام ورشکستگی صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی می باشد.»

ل - سازمان تأمین اجتماعی و یا صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی در این شرایط بحران زده حتی با فروش تمامی سرمایه گذاری های خودش «تنها ۵ سال می تواند جلو ورشکستگی صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی را بگیرد.»

م - علت اینکه در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، «سازمان تأمین اجتماعی در برابر دولت و رژیم دست بسته بوده است، اساسنامه سازمان تأمین

اجتماعی و ترکیب هیئت مدیره و توازن قوا در عرصه مدیریت سازمان (که پیوسته به نفع حاکمیت بوده است) می‌باشد». عنایت داشته باشیم که «مدیر عامل و هیئت مدیره سازمان تأمین اجتماعی به صورت مستقیم و غیر مستقیم از طرف دولت انتخاب می‌شوند نه توسط اعضای آن» (که زحمتکشان اردوگاه بزرگ کار و زحمت جامعه بزرگ و رنگین کمان و متکثر ایران می‌باشند). بر این مطلب اضافه کنیم که در چارچوب اساسنامه سازمان تأمین اجتماعی هیچ استقلالی برای مدیریت آن در برابر دولت وجود ندارد. مضافاً اینکه در بستر این اساسنامه بیمه‌گزار توان مدیریت اموال خودش را هم ندارد و بیمه‌گزار حق دخالت در تعیین سرنوشت آینده خودش هم ندارد.

ن - در دولت دهم محمود احمدی‌نژاد جهت حل بحران صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی تلاش کردند تا با سرپل قرار دادن سعید مرتضوی (مدیر عامل وقت سازمان تأمین اجتماعی) بابک زنجانی را جهت پولشوئی اموالش وادار کنند تا با خرید شسته، صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی را از ورشکستگی نجات دهند که به علت فساد گسترده دو طرف معامله این پروژه شکست خورد.

باری، ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد می‌توان اینچنین خلاصه کرد:

۱ - در این شرایط تندپیچ بحران‌زده جامعه ایران اگرچه تاکنون ورشکستگی ۱۵ صندوق بازنشستگی کشور به علت کمک نقدینگی دولت رسماً اعلام ورشکستگی نشده است، ولی بدون تردید در چارچوب رویکرد جاری حاکم بر مدیریت این صندوق‌های بازنشستگی، اگر به صورت زیرساختی با موضوع برخورد نشود، ورشکستگی کامل این ۱۵ صندوق بازنشستگی امری محتوم و قطعی می‌باشد؛ که حاصل ورشکستگی این صندوق‌ها، حداقل فروپاشی و تار و تاریک شدن آینده زندگی بیش از ۶۰ میلیون نفر از مردم جامعه ایران می‌باشد.

۲ - باید توجه داشته باشیم که منبع مالی تمامی این صندوق‌های بازنشستگی کشور، «حق بیمه‌هایی است» که در طول ۳۰ سال کار اعضای این صندوق‌ها (که همان زحمتکشان اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ ایران می‌باشند) به صورت ماهانه از آنها دریافت می‌شود؛ و در این رابطه تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که «درصد

بیمه دریافتی» بزرگ‌ترین صندوق بازنشستگی کشور که همان صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی می‌باشد، «۳۰ درصد مبلغ حقوق ماهیانه آنها می‌باشد که بزرگ‌ترین درصد بیمه دریافتی در کل کشورهای جهان می‌باشد» چراکه برای نمونه یک کارگر ایرانی باید در طول ۳۰ سال، ماهیانه ۳۰ درصد از حقوق خود را به صندوق بازنشستگی تأمین اجتماعی واریز نماید تا در زمان بازنشستگی بتواند در چارچوب میانگین ۵ سال آخر کار، مبلغ حقوق بیمه پرداخت کرده خودش را حداکثر برای مدت ۲۴ سال عمر بازنشستگی، حقوق بازنشستگی دریافت نماید. البته اگرچه در خصوص آنالیز ۳۰ درصد بیمه پرداختی در کادر ماده ۲۸ قانون تأمین اجتماعی، ۷ درصد از این ۳۰ درصد خود پرسنل پرداخت می‌کنند و ۲۰ درصد از این ۳۰ درصد توسط کارفرمایان کارگر پرداخت می‌شود، ۳ درصد باقیمانده که عنوان بیمه بیکاری دارد، می‌بایست از طرف دولت پرداخت شود که در طول ۴۱ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی تا کنون دولت تن به پرداخت این ۳ درصد بیمه بیکاری به صندوق تأمین اجتماعی نداده است، در نتیجه سازمان تأمین اجتماعی پرداخت این ۳ درصد بیمه بیکاری هم به جای دولت بر گرده کارفرمای کارگر تحمیل کرده است. به هر حال همین ۲۳ درصد شدن سهمیه کارفرمای، کارگر باعث گردیده است تا کارفرما در تحلیل نهائی ۲۳ درصد سهم کارفرما جزء هزینه‌های کارگری محاسبه نماید. مع الوصف از آنجائیکه ۷ درصد باقیمانده از ۳۰ درصد سهم بیمه پرداختی به سازمان تأمین اجتماعی مستقیم از فیش حقوقی کارگران به صورت ماهانه در چارچوب ماده ۲۸ قانون تأمین اجتماعی کسر می‌گردد، این همه باعث می‌گردد تا داوری کنیم که در تحلیل نهائی «کل ۳۰ درصد بیمه پرداختی ماهانه به سازمان تأمین اجتماعی کشور به صورت مستقیم و غیر مستقیم خود کارگر پرداخت می‌کند.»

۳ - ماهانه به صندوق سازمان تأمین اجتماعی ۳۰ درصد از مبلغ حقوق ماهانه ۴۷ میلیون نفر اعضای این صندوق واریز می‌گردد؛ که با عنایت به مدت ۳۰ سال پرداخت حق بیمه هر کارگر می‌توان به عظمت نجومی مبالغ واریز شده برای نمونه به صندوق تأمین اجتماعی پی برد.

۴ - در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم همیشه قدرت مالی صندوق تأمین اجتماعی از قدرت خزانه کشور بیشتر بوده است، در نتیجه به خاطر همین پتانسیل مالی صندوق تأمین اجتماعی بوده که دولت‌های رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۱ سال گذشته جهت پر کردن کسری بودجه نجومی سالانه خود منهای چاپ اسکناس، تلاش کرده‌اند این منبع بزرگ مالی که تمامی سرمایه آن مربوط به حقوق کارگران و زحمتکشان جامعه ایران می‌باشد به صورت مستقیم و غیر مستقیم تاراج کنند.

۵ - از آنجائیکه دولت در رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۱ سال گذشته خودش را متولی این سازمان کارگری می‌داند و منهای تعیین مدیریت کلان این نهاد، تمامی سیاست‌گذاری این نهاد بزرگ کارگری کشور توسط دولت انجام می‌گیرد، همین دخالت مستقیم و همه جانبه دولت در مدیریت سازمان تأمین اجتماعی شرایط برای غارت این نهاد به صورت مستقیم و غیر مستقیم توسط رژیم مطلقه فقهاتی فراهم کرده است.

۶ - در روز چهارشنبه ۲۷ فروردین ۹۹ دولت روحانی ۱۰ درصد از شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا) جهت جذب پول‌های تازه نفس سرگردان با اعلام تخفیف‌های ۲۰ تا ۲۵ درصد وارد بازار بورس کرد که گرچه ارزش کل سهام ۶۸ هزار میلیارد تومان بوده است، در اندک مدتی تنها خالص ورود نقدینگی افراد حقیقی (جدای از نهادهای حقوقی) در سهام شستا ۵۷۵۰ میلیارد تومان بوده است که طبق گفته فرهاد دژپسند وزیر اقتصاد دولت شیخ حسن روحانی عرضه ۱۰ درصد شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی شستا بیش از صد هزار میلیارد تومان درآمد حاصل کرده است و البته این در شرایطی بود که طبق گفته مدیریت سازمان تأمین اجتماعی بدهی دولت شیخ حسن روحانی به سازمان تأمین اجتماعی در این شرایط بیش از ۲۵۰ هزار میلیارد تومان می‌باشد، قابل ذکر است که قبل از عرضه شستا به بازار بورس شیخ حسن روحانی در رابطه با مجوز فروش شستا اعلام کرد که کسانی در باب موضوع فروش شستا از خامنه‌ای سؤال کرده‌اند و ایشان گفته است که حق فروش شستا با دولت است و دولت باید آنها را بفروشد.

۷ - در مجموع نه شستا ضرر می‌دهد و نه متعلق به دولت است بلکه جزء اموال سازمان تأمین اجتماعی می‌باشد که مالکان اصلی آن ۴۷ میلیون عضو سازمان تأمین اجتماعی می‌باشند که با پرداخت ۳۰ درصد از حقوق ماهانه خود در طول ۳۰ سال سرمایه‌های سازمان تأمین اجتماعی را بوجود آورده‌اند، بنابراین موضوع اصلی اولیه آن است که دولت اجازه ندارد در مدیریت و خرید و فروش شستا دخالت بکند و مجوز خامنه‌ای در این رابطه نمی‌تواند برای دولت حسن روحانی ایجاد حق و حقوق بکند.

۸ - دولت روحانی در عرصه فراگیری بحران کرونای ویروسی و سقوط قیمت نفت و عدم توانائی جایگزین کردن اخذ مالیات به علت تعطیلی سه ماهه اقتصاد کشور و عدم توانائی استقراض از بانک‌ها و عدم توانائی چاپ بی‌رویه اسکناس به خاطر اوج‌گیری تورم، تنها سوپاپ اطمینانی که جهت کسب درآمد و مقابله با کسری بودجه نجومی دولت خود پیدا کرده است فعال کردن بازار بورس و عرضه کردن سهام سرمایه دولتی و غیر دولتی با تخفیف ۲۰ تا ۲۵ درصد در بازار بورس است که با عنایت به اینکه فعالیت به صورت آنلاین در بازار بورس برای مردمی که به خاطر قرنطینه بیکار و خانه‌نشین شده بودند و فعالیت در بازار بورس با سرمایه حداقلی پانصد هزار تومانی امکان‌پذیر می‌باشد و زودبازده هم است. لذا همین رویکرد روحانی توانست در طول ۴۰ روز بیش از ۳۰ هزار میلیارد تومان پول تازه وارد بورس بکند. بطوریکه در این مدت دولت توانست به خلق رکوردهای تازه‌ای در بازار بورس کشور دست پیدا کند و حتی ارزش روزانه معاملات به ۱۰ تا ۱۲ هزار میلیارد تومان هم برساند.

فراموش نکنیم که تورم بیش از ۴۰ درصد و رشد نقدینگی بالای ۳۰ درصد در این شرایط عامل دیگری بود که باعث گردید شرایط برای افزایش شاخص‌ها در بورس فراهم بشود و در شرایط بحران‌زده بازار طلا و بازار مسکن و بازار ارز بخش بزرگی از سرمایه‌های سرگردان حقیقی هم به طرف بازار بورس جاری و ساری بشود. بر این مطلب اضافه کنیم که در عرصه بازار بورس برعکس دیگر کشورهای سرمایه‌داری که رقابت و عرضه و تقاضا تعیین‌کننده قیمت‌گذاری سهام می‌باشد، در بازار بورس رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، خود دولت قیمت‌گذاری سهام می‌کند و اگر چه از نیمه

اردیبهشت شاخص کل بورس تهران روند منفی و معکوسی پیدا کرد. ولی به هر حال دولت روحانی در این مدت توانست توسط بازار بورس و عرضه سهام به جذب نقدینگی سرگردان جامعه دست پیدا کند.

۹ - تصمیم‌گیری دولت به جای کارگران و بازنشستگان تأمین اجتماعی نسبت به فروش شستا دخل و تصرف در منافع آنها می‌باشد.

۱۰ - دولت هرگز نباید خلاء عدم پرداخت بدهی ۲۵۰ هزار میلیارد تومانی خودش به سازمان تأمین اجتماعی (که در این شرایط بحران و ویروس کرونائی توسط طرح سلامت فشار حداکثری بر سازمان تأمین اجتماعی وارد کرده است) توسط فروش اموال خود سازمان تأمین اجتماعی پر کند.

۱۱ - فشار دولت بر سازمان تأمین اجتماعی جهت فروش اموال کارگران و بازنشستگان فرار به جلو جهت ترمیم غارت‌های قبلی خودش از سازمان تأمین اجتماعی می‌باشد.

۱۲ - شستا مولود پرداخت حق بیمه‌های کارگران و بازنشستگان می‌باشد نه بخشش‌های رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم.

۱۳ - کسانی که حق بیمه به سازمان تأمین اجتماعی پرداخت می‌کنند متولیان سازمان تأمین اجتماعی هستند نه کسانی که با فتوای خامنه‌ای مجوز فروش اموال کارگران و بازنشستگان را کسب می‌نمایند.

۱۴ - فروش کل شستا تنها برای ۵ سال می‌تواند جلو ورشکستگی صندوق تأمین اجتماعی را بگیرد، «راه صحیح برای جلوگیری از ورشکستگی صندوق‌های پانزده گانه بازنشستگی کشور، جلوگیری از غارت و فساد سازماندهی شده و پرداخت بدهی‌های دولت به این صندوق‌ها و برداشتن بار هزینه‌های کمرشکن تحمیلی (مثل سلامت) از دوش این صندوق‌ها می‌باشد.»

جنبش سندیکائے و اتحادیہ‌های
مستقل زحمتکشان اردوگاہ کار
و زحمت ایران، گسترده‌ترین و
مردم‌ترین بخش جامعه مدنی
جنبش خودبنیاد و مستقل
تکوین یافته از پائین، در راستای
تأمین خواسته‌های صنفی -
رفاه زحمتکشان می‌باشد.

واژه «سندیکا» به معنای «سازمان صنفی زحمتکشان» است. سندیکاها در آغاز در جریان «مبارزه کارگران برای دفاع از منافع خود و بهبود شرایط اقتصادی خود در برابر طبقه بورژوازی، در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری تکوین پیدا کردند». نخستین سندیکاها (Trade Union) در آغاز قرن هیجدهم (بیش از ۳۰۰ سال قبل) در انگلستان (که در آن زمان در اولین رده کشورهای سرمایه‌داری قرار داشت) به وجود آمدند و سپس در قرن هیجدهم سندیکاها در کشورهای جهان سرمایه‌داری به عنوان اولین «مکانیزم دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان در برابر طبقه سرمایه‌داری تکوین پیدا کردند» و در همین رابطه بود که در اواخر قرن هیجدهم سندیکاها در فرانسه تشکیل شدند؛ و همین سندیکاها در اوایل قرن نوزدهم در ایالات متحده آمریکا تکوین پیدا کردند؛ و در اواسط قرن نوزدهم بود که سندیکاها در آلمان هم شکل گرفتند. نباید فراموش کنیم که سندیکاها در کشورهای سرمایه‌داری مغرب زمین «۱۵۰ سال قبل از جنبش‌های سوسیالیستی و جنبش مارکسیستی (که در نیمه دوم قرن نوزدهم در کشورهای سرمایه‌داری شکل گرفتند) در مغرب زمین تکوین پیدا کردند»؛ و لذا

در این رابطه است که جنبش‌های سندیکائی (در مغرب زمین) را می‌توانیم «نخستین جنبش‌های زحمتکشان و کارگران در مناسبات سرمایه‌داری با طبقه استثمارگر حاکم تعریف کنیم.»

توجه داشته باشیم که «سندیکاها در کشورهای متروپل سرمایه‌داری به صورت پروسی تکوین پیدا کردند نه به صورت پروژه‌ای» و همین رشد پروسی سندیکاها (در کشورهای سرمایه‌داری) باعث گردید تا رفته رفته سندیکاها علاوه بر اینکه تا نیمه دوم قرن نوزدهم (مدت بیش از یک قرن) به صورت تنها سنگر زحمتکشان و کارگران در مبارزه با طبقه استثمارگر بورژوازی درآیند، «خود این مبارزه سندیکائی به عنوان مکانیزم و شکل سازماندهی طبقه کار و زحمت از پائین و به صورت مستقل مادیت پیدا کنند» و همین امر باعث گردید تا سندیکاها رفته رفته به «سازمان‌های دائمی کم و بیش پر اهمیت و نیرومند مبدل بشوند». بر این مطلب اضافه کنیم که در طول ۱۵۰ سال آغازین پروسه تکوین سندیکاها در مغرب زمین، هنوز «احزاب سیاسی وابسته به طبقه کارگر ایجاد نشده بودند» و همین فقدان احزاب در آن زمان بستر ساز آن شده بود که سندیکاها اگرچه «به لحاظ اقتصادی» مشی روشنی در مبارزه با طبقه بورژوازی حاکم جهت اخذ مطالبات طبقه کارگر داشتند، اما «به لحاظ سیاسی» سندیکاها دارای مشی روشن سیاسی در مبارزه با کل ساختار مناسبات سرمایه‌داری و قدرت سیاسی یا طبقه حاکمه به صورت کلی و عام نداشتند؛ و همین امر باعث شده بود تا سندیکاها در کشورهای مختلف سرمایه‌داری از انگلستان تا فرانسه و از آلمان تا آمریکا، در عرصه «مشی سیاسی تابع اتحادیه‌های کارگری یا ترید یونئون‌ها رفتار بکنند» که خروجی نهائی این رویکرد آن گردید که در طول ۱۵۰ سال آغازین (پروسس تکوین سندیکاها) در کشورهای سرمایه‌داری مغرب زمین فعالیت سندیکاها «منحصر به دفاع از منافع اقتصادی بلافاصله اعضای سندیکاها بشود.»

البته در ادامه پروسس رشد سندیکاها در مغرب زمین «گرایشات مختلفی در روند سندیکاها به وجود آمدند» که در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توانیم این گرایشات مختلف را به دو دسته «سندیکاهای راست و سندیکاهای چپ» تقسیم کنیم که سندیکاهای

راست، «همان سندیکاهائی بودند که تحت مدیریت رهبران راست یک اریستوکراسی کارگری در کشورهای مغرب زمین قرار داشتند» و سندیکاهای چپ، «اشاره به آن سندیکاهائی بودند که به خاطر حقوق دموکراتیک و حقوق صنفی و آزادی ملی و علیه ستم ملی و تبعیض نژادی و استثمار مبارزه می‌کردند». البته به لحاظ اسمی و لغتی و واژه‌های سندیکا در مغرب زمین فقط محدود به تشکیلات صنفی طبقه کار و زحمت نمی‌شد، چراکه واژه سندیکا دارای معنای دیگری هم هست که عبارت است از یک شرکت سهامی که برای فروش کالاهای تولید شده در مؤسسات مختلف یک کارتل (البته برای هر کارتل وجود سندیکا ضروری نیست تنها کارتل‌های تکامل یافته وجود سندیکا) ضرورت پیدا می‌کند. در این صورت واحدهای شرکت کننده در سندیکاها محصولات خود را به قیمت ثابت به فروش می‌رسانند و همین امر باعث می‌گردد که کارتل‌ها استقلال تجارتي خود را از دست بدهند. در شوروی در دوره لنین و در دوره نپ سندیکاهائی به وجود آمدند که عبارت بودند از مجموعه چند تراست مربوط به یک رشته تولیدی؛ که هدف آن تنظیم نقشه در فروش محصولات این سندیکاها بود. البته بعداً سندیکاها تغییر شکل دادند.

باری، عنایت داشته باشیم که «سندیکالیسم» غیر از «سندیکاها و جنبش سندیکائی می‌باشد» چرا که اصطلاح «سندیکالیسم» به معنای مکتب اصالت اتحادیه‌های کارگری است» که در دهه ۱۸۹۰ در فرانسه سندیکالیسم به دو صورت متظاهر شدند:

۱ - سندیکالیسم به صورت «جنبش اجتماعی» مادیت پیدا کردند که معتقد بودند که «دگرگونی سوسیالیستی جامعه باید از طریق اتحادیه‌های کارگری یا سندیکاها صورت بگیرد» به عبارت دیگر در «رویکرد جنبشی سندیکالیسم، سندیکاها یا اتحادیه‌های کارگری عامل مبارزه طبقاتی - انقلابی به حساب می‌آمدند.»

۲ - رویکرد دوم به سندیکالیسم، مشمول آنهائی می‌شد که «اقدامات سیاسی صنفی از طریق اتحادیه‌های کارگری را در برابر مبارزات پارلمانی قرار می‌دادند». عنایت داشته باشیم که اصطلاح سندیکالیسم در مغرب زمین از سال ۱۹۰۷ در انگلستان رواج پیدا کرد و هدف هواداران سندیکالیسم، «خلع ید از سرمایه‌داران با توسل مدام

به روش خصمانه و مصادره کارخانه‌ها و صنایع کشاورزی و سپردن آنها به اتحادیه‌های کارگری بود». سندیکالیسم یا مکتب اصالت اتحادیه کارگری در مغرب زمین و در جهان سرمایه‌داری «روش انقلابی در جهت ایجاد جامعه سوسیالیستی تعریف می‌شد». بطوریکه آنها در تعریف برنامه خود می‌گفتند که «سندیکالیسم و یا سندیکاگرائی موقعیتی در جامعه است که در آن صنایع توسط کسانی تملک و اداره می‌شود که خود در آن اشتغال دارند و مهار آن به دست گروه‌های آزادی خواهد بود که برای تولید تمامی حوایج زندگی با یکدیگر همکاری خواهند کرد، جامع‌هایی که دیگر نیازی به پارلمان و حکومت‌های موجود در نظام سرمایه‌داری نخواهند داشت» بنابراین «سندیکالیسم در مغرب زمین نوعی سوسیالیسم بود که هدفش انتقال مالکیت و نظارت بر تمامی صنایع به دست کارگران بود» برعکس «سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی که سوسیالیسم متضمن مالکیت و کنترل وسایل تولید توسط دولت می‌دانستند».

باری، از بعد از جنگ اول جهانی سندیکاگرائی یا سندیکالیسم در مغرب زمین و جهان سرمایه‌داری روندی رو به افول پیدا کرد و طرفداران آن اساساً آنارشیست‌ها بودند. اینان برای تاکید بر خصلت «دولت‌ستیزی و مبارزه با تمرکز جنبش خود را شکل دادند». از میان متفکرانی که به گسترش نظریه سندیکاگرایی کمک کردند و باعث گردید تا سندیکالیسم در محافل کارگری کشورهای اروپائی و سرمایه‌داری توسعه پیدا کند «جرج سورل و دانیل د لئون از بنیانگذاران سندیکای کارگران جهان در آمریکا سال‌های ۱۸۴۷ - ۱۹۲۲ بودند» و بدین ترتیب است که می‌توانیم بگوئیم که «سندیکالیسم یا سندیکاگرائی یک جنبش ضد پارلمانی و ضد میلیتاریسمی در مغرب زمین و در جهان سرمایه‌داری بود». سندیکالیسم در مغرب زمین:

اول معتقد به لزوم حکومت سندیکاها در کشورها بودند.

دوم معتقد به لزوم انقلاب و طغیان بودند.

سوم با رویکرد آنارشیمی معتقد به براندازی دولت و دموکراسی پارلمانی توسط اعتصاب عمومی کارگران بودند.

چهارم مخالف و منکر عمل سیاسی جهت براندازی دولت و پارلمان بودند و به جای

عمل سیاسی و عمل نظامی جهت براندازی دولت و پارلمان و کسب قدرت سیاسی بر این باور بودند که تنها توسط اعتصاب عمومی کارگران می‌توان به همه این اهداف دست پیدا کرد و بنابراین بدین ترتیب بود که سندیکالیسم و یا سندیکاگرایی با شرکت در انتخابات دموکراتیک و تحمیل قدرت به وسیله دموکراتیک مخالف بودند.

پنجم سندیکالیسم یا سندیکاگرایی معتقد بودند که باید مالکیت خصوصی از بین برود. ششم سندیکالیسم یا سندیکاگرایی عمل را مقدم بر نظریه می‌دانستند.

هفتم سندیکالیسم یا سندیکاگرایی خودجوشی و خودانگیختگی را تجلیل می‌کردند. هشتم سندیکالیسم و سندیکاگرایی ضد روشنفکران بودند.

نهم چون نیروهای محرک سندیکالیسم در کشورهای مختلف سرمایه‌داری صورت متفاوت داشتند، خود رویکرد سندیکاگرایی در کشورهای مختلف سرمایه‌داری هم متفاوت بودند.

نباید فراموش کنیم که سندیکالیسم معادل انگلیسی «اتحادیه کارگری» است، بنابراین «سندیکالیسم و یا سندیکاگرایی با هرگونه ارتباط با احزاب سیاسی جهت تحول سیاسی اجتماعی مخالف بودند» و معتقد به «مبارزه با سرمایه‌داری از طریق مبارزه اعتصابی بودند» و در همین رابطه است که سندیکالیسم و یا سندیکاگرایی مخالف سیاست‌های پارلمانی بودند؛ و برعکس بر مبارزه از طریق اتحادیه‌های کارگری تاکید می‌ورزیدند. البته چانه‌زنی و مذاکره‌های جمعی آرام و صلح‌آمیز را هم محکوم می‌کردند. از نظر آنها مبارزه صنعتی قهرآمیز برای حمایت از منافع اقتصادی کارگران ضرورت داشت، چراکه آنها را مهبای مبارزه دست جمعی و هماهنگ با سرمایه‌داری از طریق اعتصاب عمومی می‌کرد.

باری، سوسیالیسم از نظر سندیکالیسم و یا سندیکاگرایی به معنای «برنامه کارگران می‌باشد نه کسب قدرت سیاسی و نه دیکتاتوری پرولتاریا آنچنانکه کارل مارکس در نقد برنامه گوتا بر طبل آن می‌کوبد». قابل ذکر است که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه «رویکرد سندیکالیسم یا سندیکاگرایی در کشورهای متروپل سرمایه‌داری را دچار

بحران کرد» زیرا لنین از قبل از انقلاب اکتبر یعنی از سال ۱۹۰۷ به سندیکالیسم حمله کرده بود و «سندیکالیسم را تداوم خط مشی اقتصادگرا تعریف کرده بود و آن را محکوم کرده بود» و صد البته «مدل بلشویکی سازمان انقلابی و تولید سوسیالیستی لنینیستی با بسیاری از اصول اصلی سندیکالیسم در تعارض بود» هر چند که «پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بسیاری از سندیکالیست‌های برجسته پای‌بندی خود را به سرمشق روسیه نشان دادند و به رویکرد حزب - دولت لنین روی آوردند» اما رفته رفته به مرور زمان «سندیکالیست‌ها از پیوستن به بین‌الملل سوم که تحت مدیریت لنین بود سرباز زدند» و رابطه خود را با آن قطع کردند؛ و مخالف «مدل مسکویی دولت کارگران و همچنین برداشت لنینیستی از حزب شدند». شکست گسترده طبقه کارگر در دهه ۱۹۲۰ در کشورهای سرمایه‌داری باعث گردید تا «سندیکالیسم به عنوان رقیب جدی در برابر سوسیالیسم کمونیستی و اتحادیه کارگری و سندیکاها از صحنه خارج بشوند» و بدین ترتیب بود که از بعد از آن بود که «جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌های کارگری» توانستند در عرصه جهانی و از جمله در کشور ما «جدای از سندیکالیسم و سندیکاگرایی جنبش مستقل خود را شروع کنند».

پر واضح است که «جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌ای از بعد از انقلاب مشروطیت رفته رفته به موازات شکل‌گیری صنایع و تکوین طبقه کارگر در جامعه ایران مادیت پیدا کردند» که البته تا شهریور ۱۳۲۰ جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌ای در جامعه ایران صورتی مستقل از حاکمیت و مستقل از احزاب سیاسی داشتند که همین «استقلال آنها باعث شده بود که جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌ای برای اردوگاه کار و زحمت جامعه ایران بستر آموزش طبقاتی و عرصه کسب آگاهی‌های سیاسی و طبقاتی و سنگر مبارزه در راستای کسب مطالبات خودشان بشود»، اما در فرایند پسا شهریور ۲۰ به موازات تکوین حزب توده، با رویکرد حزب - دولت لنینیستی شوروی، از آنجائیکه «این حزب به دنبال وابسته کردن سندیکاها و مستقل کارگری بر آمد» همین امر یعنی «حزبی کردن سندیکاها باعث سترون و عقیم شدن سندیکاها و مستقل اردوگاه کار و زحمت جامعه ایران گردید». نباید فراموش کنیم که از زمان تکوین حزب توده (در فرایند پسا شهریور ۲۰ که نخستین حزب فراگیر در کشور

ایران تا آن تاریخ بود) برعکس مغرب زمین که این «جنبش سندیکاها و یا جنبش اتحادیه‌های کارگری بودند، بسترساز ظهور احزاب سیاسی کارگری شدند، در جامعه ایران با سلطه حزب توده بر سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری، تکوین جنبش سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری صورت معکوس پیدا کرد» چرا که از بعد از سلطه حزب توده بر سندیکاها و اتحادیه‌ها، دیگر «این حزب توده بود که در چارچوب رویکرد اپورتونیستی و وابستگی خود به حزب کمونیست استالین تلاش می‌کرد تا تمامی نهادهای اقتصادی و مدنی و سیاسی وابسته به خود را در خدمت حفظ منافع شوروی درآورد.»

به این ترتیب بود که از بعد از تکوین حزب توده (در طول نزدیک به ۸۰ سال گذشته) جنبش سندیکائی و جنبش اتحادیه‌ای کارگران ایران از دو طرف مورد تهدید جدی قرار گرفت یعنی از یکطرف رژیم‌های توتالیتر پهلوی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هستند که در طول ۸۰ سال گذشته تلاش کرده‌اند تا با «امنیتی کردن جنبش صنفی سندیکائی و اتحادیه‌های کارگری ایران به قلع و قمع و نابودی این جنبش و جایگزین کردن تشکل‌های زرد حکومتی به جای سندیکاها و اتحادیه مستقل کارگری بپردازند» و از طرف دیگر «جریان‌های سیاسی اعم از چپ و راست بوده‌اند که در طول ۸۰ سال گذشته جهت سربازگیری و یارگیری و وابسته کردن این نهادهای کارگری به جریان خود تلاش کرده‌اند». در نتیجه این تهدید عظیم دو مؤلفه‌ای باعث شده است که در طول ۸۰ سال گذشته جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌های مستقل کارگری ایران نتوانند دارای «رشد دینامیک تکوین یافته از پائین بشوند». آنچنانکه امروز شاهدیم که حتی «دو سندیکای مستقل کارگران نیشکر هفت تپه و کارگران اتوبوس واحد تهران از حداقل امکان پراتیک حتی صنفی جهت دفاع از حقوق کارگران خودشان هم محروم هستند» و همین سترون شدن جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌های مستقل کارگری ایران در مرحله کنونی در جامعه ایران باعث گردیده است که حتی تأمین خواسته‌های صنفی - رفاهی اردوگاه کار و زحمت در گرو بازتولید فعالیت‌های آزادانه و مستقل سازمان‌های پایه طبقاتی یعنی جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌های کارگری باشد.

قابل ذکر است که در جامعه ایران برعکس مغرب زمین و کشورهای متروپل سرمایه‌داری، جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌های کارگری مستقل در ۸۰ سال گذشته شامل مبارزات اقتصادی - رفاهی اردوگاه کار زحمت بوده‌اند و لذا به همین دلیل است که در جامعه ایران (در ۸۰ سال گذشته) «جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌های کارگری دارای جوهر رادیکال بوده‌اند» هر چند که به موازات آن «تشکل‌های دست‌ساز زرد کارگری توسط رژیم توتالیتار پهلوی و رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و همچنین تشکل‌های وابسته به جریان‌های سیاسی برانداز خارج‌نشین از جوهر راست برخوردار بوده‌اند». بدین جهت، در این رابطه است که جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌های مستقل از حاکمیت و مستقل از جریان‌های سیاسی در جامعه امروز ایران از آنچنان پتانسیلی برخوردار می‌باشند که می‌توانند در آینده در پروسس «جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسازمانده تکوین یافته از پائین به عنوان گسترده‌ترین و مردمی‌ترین بخش‌های جنبش کارگری و جامعه مدنی جنبشی دینامیک تکوین یافته از پائین بشوند». ضعف مطالبه‌گری جنبش‌های اجتماعی امروز جامعه ایران (اعم از جنبش‌های طبقاتی و جنبش‌های صنفی) مولود «عدم پراکسیس اردوگاه کار و زحمت در عرصه جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌های مستقل می‌باشد».

باید به یاد داشته باشیم که در مرحله کنونی به علت «عدم پراکسیس صنفی - اجتماعی - سیاسی جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های کارگری اردوگاه کار و زحمت، لیست مطالبه‌گری در پائین‌ترین حد می‌باشد» به طوری که لیست این مطالبات در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم ثابت مانده است؛ که البته خود این امر دلالت بر این می‌کند که مطالبات حداقلی اردوگاه کار زحمت در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم که شامل:

۱ - پرداخت حقوق معوقه.

۲ - اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل.

۳ - افزایش حقوق.

۴ - لغو قراردادهای موقت.

۵ - تأمین امنیت شغلی.

۶ - لغو خصوصی سازی.

۷ - خواست افزایش دستمزد مطابق سبب معیشتی و غیره و غیره، هنوز نتوانسته‌اند به آن دست پیدا کنند.

پر پیدا است که این نتوانستند اردوگاه کار و زحمت (برای رسیدن به لیست مطالبه‌گری خود در ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) مولود و سنتز «فقدان آگاهی طبقاتی و سازمان‌یابی و تشکل‌های مستقل می‌باشد» و از اینجا است که باید بگوئیم، «هنگامی که از پیکار برای تأمین مطالبه‌های اردوگاه کار و زحمت در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران سخن می‌گوئیم، نمی‌توانیم از اهمیت جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌های کارگری، غافل بشویم». یادمان باشد که اگر جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌های کارگری مستقل به صورت فراگیر و دینامیک بتوانند در جامعه ایران توسط طرح احیای حقوق سندیکائی مستقل بازتولید بشوند، به علت گستردگی و فراگیری جنبش سندیکائی و یا اتحادیه‌های کار و زحمت «این جنبش در مرحله کنونی می‌توانند به عنوان قوی‌ترین پل اتصال بین طبقه متوسط شهری و طبقه کار و زحمت پائینی‌های جامعه ایران مطرح بشوند». بر این مطلب بیافزائیم که در مبارزات ۴۱ سال گذشته اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران هم در جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و هم در جبهه کار و زحمت پائینی‌های جامعه ایران این واقعیت به اثبات رسانیده است که برای «دستیابی به حقوق و مطالبه‌های آنی و آتی خود به ویژه افزایش عادلانه دستمزدها و تأمین امنیت شغلی بدون پیکار سازمان‌یافته و بدون تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود و بدون مخالفت آگاهانه و سازمان‌یافته با برنامه اقتصادی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم امکان‌پذیر نمی‌باشد».

عنایت داشته باشیم که جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌های مستقل کارگری «جنبش قائم به ذاتی می‌باشد که اگر توسط تشکیلات برونی و یا توسط سازماندهی حکومتی از بالا به انحراف کشیده نشوند، به لحاظ توان بالقوه آنها جهت نفوذ به اعماق

جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، جنبش سندیکائی توان آن را دارند که با توده وسیع زحمتکشان شهر و روستا پیوند پیدا کنند و وسیع‌ترین تشکل مستقل اردوگاه کار و زحمت در جامعه بزرگ ایران بشوند» چراکه جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌های مستقل کارگری، «صرف نظر از تفاوت‌های عقیدتی و سیاسی و مذهبی و جنسیتی و مسلکی و نژادی در بر می‌گیرند و به صورت علی‌السویه از حقوق صنفی همه آنها دفاع می‌کنند». بدین ترتیب است که در «سندیکاها و اتحادیه‌های مستقل اردوگاهی کار و زحمت، مسائل مربوط به زحمتکشان و آنچه آنها را به دور هم گرد آورده است، مطرح می‌شود» و این موضوع تنها در چارچوب جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل قابل تحقق می‌باشد.

عنایت داشته باشیم که «جنبش سندیکائی و یا اتحادیه‌های مستقل به طور کلی بر انجام سازماندهی و تشکل در کارگاه‌ها اعم از کارخانه‌ها و اداره‌ها و موسسه‌های دولتی و یا خصوصی و تشکل‌های حرفه‌ای و رشته‌ای و سازمان سراسری در مقیاس کشور تکیه می‌نمایند» که همین مؤلفه‌های گوناگون کارگاهی جنبش سندیکائی جهت سازماندهی باعث می‌گردد که جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌های مستقل در مرحله کنونی مبارزه سیاسی اجتماعی جامعه ایران بتوانند، همه زحمتکشان اردوگاه کار و زحمت را در بر بگیرند. ماحصل اینکه جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌های مستقل در ایران در مرحله کنونی می‌توانند:

۱ - باعث ارتقاء سطح سازماندهی جنبش جامعه مدنی جنبشی خود بنیاد تکوین یافته از پائین بشوند.

۲ - باعث همبستگی طولی و عرضی بین شاخه‌های مختلف جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی و طبقاتی بشوند؛ که همین پیوند طولی و عرضی بین شاخه‌های مختلف جنبش‌های مطالبه‌محور باعث می‌گردد تا شرایط برای خروج جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین، از «حالت تدافعی شش ماه گذشته که بر اساس سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ و سرکوب جنبش دانشجویی در دی‌ماه ۹۸ و شرایط بحرانی کرونای ویروسی به وجود آمده است، فراهم بشود.»

۳ - شرایط برای تشدید مبارزه همراه با استقلال طبقاتی و تلفیق مبارزه کار سیاسی با کار صنفی فراهم گردد.

باری، در طول سه سال گذشته (از تابستان ۹۶ الی الان) که مبارزه مطالبه‌محور در عرصه جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران صورت عمده پیدا کرده است، مهم‌ترین موضوعی که برای کنش‌گران اصلی جامعه مدنی جنبشی ایران مطرح می‌باشد، «موضوع تعیین شکل مبارزه است» که در این رابطه در «آرایش اشکال مبارزه سیاسی و صنفی بعضی بر عمده کردن مبارزه صنفی تکیه می‌کنند و بعضی دیگر معتقد بر عمده کردن کار سیاسی در این شرایط هستند» لذا از آنجائیکه جنبش سندیکائی و یا جنبش اتحادیه‌های مستقل فراگیرترین جنبش اجتماعی جامعه بزرگ ایران می‌باشند، با عنایت به «جوهر این جنبش که شامل مبارزات اقتصادی - رفاهی اردوگاه بزرگ کار و زحمت در جامعه ایران می‌باشد» و از آنجائیکه وظایف حداقلی جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل جامعه ایران در شرایط تندپیچ فعلی عبارتند از مبارزه با:

الف - بیکاری.

ب - رکود.

ج - تعطیلی واحدهای تولیدی و صنعتی و خدماتی.

د - کاهش دستمزدها.

ه - عدم رعایت اصول بهداشتی.

و - عدم ایمنی در محیط کار.

ز - رشد ناامنی شغلی.

ح - اخراج گسترده نیروی کار.

ط - اجرای برنامه تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی یا خصولتی‌سازی سرمایه‌های مردم نگون بخت ایران.

به همین دلیل است که «جنبش سندیکائی یا اتحادیه‌های مستقل در مرحله کنونی باعث پیوند بین کار سیاسی و کار صنفی جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد در جامعه بزرگ و رنگین کمان امروز ایران شده است» و دلیل این امر همان است که «دستیابی به مطالبات فوق بدون توفیق کار سیاسی با کار صنفی ممکن پذیر نمی‌باشد» که البته این خود یک پیام بزرگ برای شاخه‌های مختلف مبارزه‌های صنفی و مدنی و طبقاتی می‌باشد که در مرحله کنونی «مبارزه جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین، هم در جبهه بزرگ کار و زحمت پائینی‌های جامعه ایران و هم در جبهه طبقه متوسط شهری تنها در چارچوب پیوند بین کارخانه و خیابان و اداره موسسه‌های دولتی و تشکل‌های حرفه‌ای و سازمان‌های سراسری با مقیاس کشوری ممکن می‌باشد» و صد البته این مهم به انجام نمی‌رسد مگر اینکه «جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل به صورت فراگیر در مقیاس کشوری وارد عرصه جامعه جنبشی خودبنیاد مستقل تکوین یافته از پائین بشوند.»

۴ - شرایط برای «اتحاد عمل فراگیر در عرصه جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد دینامیک تکوین یافته از پائین فراهم می‌گردد». پر پیداست که علت و دلیل این امر هم آن است که «جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل در مرحله کنونی مبارزه دموکراتیک جامعه بزرگ ایران به علت سر پل بودن این جنبش بین دو جبهه طبقه متوسط شهری و طبقه کار و زحمت پائینی‌های جامعه ایران، در نتیجه همین جایگاه سر پلی بین دو جبهه بزرگ اردوگاه مستضعفین ایران بستر برای اتحاد عمل فراگیر توسط جنبش سندیکائی و اتحادیه‌ای فراهم می‌شود». مع الوصف، آنچه که باعث وحدت صف‌های جنبش سندیکائی و یا اتحادیه‌های مستقل در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌شود، «آگاهی طبقاتی، آگاهی سیاسی، آگاهی‌های مدنی و اجتماعی می‌باشد» که البته «منابع این سه دسته آگاهی متفاوت می‌باشند» چراکه «آگاهی طبقاتی در جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل باید در عرصه پراکسیس سیاسی اجتماعی خود کنش‌گران سندیکائی و اتحادیه‌ای حاصل بشوند» و هرگز «آگاهی طبقاتی نباید از بیرون وارد جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل بشوند»؛ و اما در خصوصی «آگاهی سیاسی و مدنی و اجتماعی این دسته از آگاهی‌ها می‌توانند توسط پیشگام در چارچوب

استراتژی آگاهی‌بخشی ترویجی و تبلیغی و تهییجی از بیرون از جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل وارد این جنبش بشوند.»

پر واضح است که «فونکسیون وحدت‌بخشی این سه دسته آگاهی‌های طبقاتی و سیاسی و مدنی اجتماعی منهای اینکه می‌تواند سه گروه بزرگ اجتماعی طرفداران جنبش مدنی و جنبش طبقاتی و جنبش سیاسی اجتماعی به یکدیگر پیوند دهند، توسط ارتقاء خود جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل شرایط برای طرح خواسته‌های عام و دموکراتیک یعنی تأمین آزادی و فعالیت‌های انجمنی و دیگر آزادی‌ها مانند آزادی بیان، آزادی اندیشه، آزادی قلم، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و احزاب در عرصه جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل فراهم می‌شود» و از همه مهمتر اینکه «فونکسیون سه دسته آگاهی‌های طبقاتی و سیاسی و اجتماعی در عرصه جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل عامل افزایش توانائی سازمان‌یابی در مبارزه‌های صنفی و مدنی و سیاسی خود جنبش فراگیر سندیکائی و یا اتحادیه‌های مستقل در عرصه جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین می‌گردد»، بنابراین، در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول بیش از ۴۰ سال گذشته حرکت برونی خود چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین ایران (به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران) و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین (به عنوان ارگان عقیدتی-سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) «موضوع ارتباط عمودی و افقی پیشگامان با اردوگاه کار و زحمت با استفاده از همه امکانات جهت تشکیل‌یابی جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل در سطح کارگاه‌ها، کارخانه‌ها، اداره‌ها، موسسه‌های دولتی و یا خصوصی و تشکل‌های حرفه‌ای، رشته‌ای جهت سازمان‌دهی سراسری در مقیاس کشوری، در دستور کار داشته است» و در مرحله کنونی در ادامه این مسئولیت سنگین جنبش پیشگامان مستضعفین ایران است که در رابطه با وظیفه مقدم و غیر قابل انکار پیشگامان نسبت به ابرجنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل، جامعه مدنی جنبشی ایران باید اعلام کنیم که:

الف - در فعالیت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه آگاهی‌بخشی و

سازمان‌یابی ابرجنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل «نباید فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی جایگزین تشکل‌یابی کارگران و زحمتکشان در فضای عینی و میدانی و واقعی بشود.»

ب - استفاده از امکانات و وسایل مختلف از جمله «فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی توسط جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در راستای پیوند با ابرجنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل باید در پیوند با فعالیت‌های عینی و میدانی و واقعی پیشگامان در عرصه کارگاهی اعم از کارخانه و اداره و دیگر کارگاه‌های واقعی باشد.»

پرو واضح است «تکیه تک‌محوری بر فعالیت فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی کردن، نمی‌تواند برای ابرجنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ثمربخش باشد». نباید فراموش بکنیم که «رمز موفقیت جنبش کامیونداران (در سال‌های ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ که تنها جنبشی بوده است که در طول ۴۱ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توانسته است این رژیم را وادار به عقب‌نشینی در برابر مطالبات خود قرار بکنند) در تلفیق دو مؤلفه فضای مجازی و عرصه میدانی بوده است» و بدون تردید اگر جنبش کامیونداران در «مبارزه مطالباتی خودشان با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها بر یک مؤلفه صرف فضای مجازی یا فضای عینی و واقعی و میدانی تکیه می‌کردند، شکست می‌خوردند.» بدین جهت در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه هدایت‌گری و راهبری (نه رهبری) «ابر جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران باید مدل جنبش کامیونداران ایران را الگوی خود قرار بدهند و با تلفیق کردن دو مؤلفه فضای مجازی و فضای واقعی بتوانند به رسالت خودشان در این عرصه جامعه عمل بپوشانند.»

ج - در عرصه سازمان‌یابی ابرجنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل «هرگز نباید بر محفل‌گرایی و مبارزه هیئتی تکیه بکنیم» چرا که مهمترین آفت و زیان مبارزه هیئتی و محفلی این است که با «محفل‌گرایی و مبارزه هیئتی نمی‌توان مبارزه فرسایشی و درازمدت کرد» هر چند که ممکن است بتوان مبارزه کوتاه‌مدت کرد.

د - تاکید می‌کنیم که «اقدام‌های رادیکال همراه با کودکی‌های چپ‌روانه در عرصه

مبارزه سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل توسط پیشگامان به شدت زیان‌بخش می‌باشد» چراکه منهای اینکه در عرصه ابرجنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل «بستر ساز تفرقه و پراکندگی کنش‌گران اصلی این ابرجنبش می‌شود» و مغایر با اصل وحدت و همبستگی در ابرجنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل می‌شود. به علت اینکه «اقدام‌های رادیکال و چپ‌روانه در جنبش سندیکائی باعث بالا رفتن هزینه مبارزه برای کنش‌گران اصلی این جنبش می‌شود، همین امر باعث می‌گردد تا شرایط برای سکتاریست در جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل فراهم بشود.»

ه - در عرصه راهبری (نه رهبری) نظری و عملی ابرجنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل «پیشگامان باید در راستای تقویت بنیه جنبش سندیکائی برای ارائه راهکارهای صحیح به منظور تأمین منافع اقتصادی - رفاهی همگانی ابرجنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل حرکت کنند.»

و - در برخورد با تشکل‌های زرد حکومتی در عرصه جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل پیشگامان باید «بدنه این تشکل‌های دست‌ساز حکومتی را (که همان توده‌های اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشند) از رهبری این تشکل‌ها جدا کنند» و تلاش کنند تا با ایجاد فاصله بین بدنه و رهبری تشکل‌های دست‌ساز حکومتی «رهبری وابسته این تشکل‌ها را به انزوا و کما بکشانند». نباید فراموش بکنیم که «هیچ یک از تشکل‌های و سندیکاهای زرد دست‌ساز حکومتی از سرشت و جوهر سندیکائی مستقل خودبنیاد ابرجنبش سندیکائی برخوردار نمی‌باشند.»

ز - پیشگامان باید عنایت داشته باشند که موضوع درجه اول ابرجنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل در مرحله کنونی، «اشکال اعتراضی و چگونگی سازمان‌یابی است» که در این رابطه پیشگامان باید در عرصه راهبری (نه رهبری) این ابرجنبش برای «دستیابی به اشکال اعتراضی و مکانیزم سازمان‌یابی کنش‌گران این ابرجنبش از همه روزنه‌ها و شکاف‌ها استفاده کنند و امکانات موجود بر پایه برخورد مشخص توسط تحلیل مشخص از شرایط مشخص و کنکریت زمان - مکان در این رابطه به کار گیرند.»

ح - با عنایت به اینکه هم در رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی و هم در رژیم مطلقه

فقاہتی حاکم در طول یک قرن گذشته «حقوق بنیادین برای فعالیت سندیکائی مستقل از اردوگاه بزرگ کار و زحمت جامعه ایران سلب گردیده است» بدین جهت پیشگامان در این شرایط در عرصه استراتژی آگاهی‌بخشی ترویجی و تبلیغی و تهییجی خود باید بیش از هر چیز «بر لزوم حقوق سندیکائی و برپایی سازمان‌های مستقل سندیکائی تکیه کنند.»

ط - نکته مهمی که پیشگامان باید در عرصه راهبری (نه رهبری) ابرجنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به آن عنایت کنند اینکه «عامل تشکل و دور هم گرد آمدن کنش‌گران در تشکل سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل، صرف‌نظر از درجه آگاهی طبقاتی و مدنی و سیاسی آنها نسبت به وضع خود، در مرحله کنونی حقوق اقتصادی و رفاهی آنها می‌باشد» بنابراین نباید فراموش بکنیم که در «سندیکاها و اتحادیه‌های مستقل، مسائل اقتصادی و رفاهی مربوط به جمع اردوگاه کار و زحمت است که باعث تشکل و سازماندهی آنها می‌شود.»

ی - پیشگامان باید عنایت داشته باشند که ابرجنبش سندیکا و اتحادیه‌های مستقل جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در مرحله کنونی «هرگز در صحنه سیاسی امروز جامعه بی‌طرف و خنثی و منفعل نمی‌باشند» و بدون تردید «ابرجنبش سندیکائی به صورت تهاجمی و تدافعی در برابر تمامی تبعیض‌های هفت‌گانه سیاسی، طبقاتی، جنسیتی، نژادی، مذهبی، آموزشی و قومیتی موجود جامعه ایران دارای موضع‌گیری می‌باشند». اعتلا بخشیدن به این موضع‌گیری ابرجنبش سندیکائی از جمله وظایف مهم جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد.

باری، بدین ترتیب است که باید بگوئیم جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل در مرحله کنونی جامعه ایران تضمین‌کننده دستیابی به مطالبات آنی و آتی زحمتکشان اردوگاه کار و زحمت می‌باشد.

جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ایران علاوه بر اینکه می‌توانند خلاء بی‌سازمانی جنبش‌های مطالباتی صنفی و سیاسی و طبقاتی جامعه مدنی جنبش خودبنیاد ایران را ترمیم کنند، بزرگ‌ترین اهرمی هستند که در این شرایط می‌توانند در عرصه میدانی

توازن قوا به سود جنبش‌های مطالبه‌گرای مدنی و صنفی و طبقاتی تغییر بدهند.

جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل تنها ابرجنبشی در جامعه امروز ایران است که می‌توانند از «متن شدن جنبش ۱۹ میلیون نفر حاشیه‌نشین‌های کلان شهرهای ایران جلو گیری نمایند» و «مانع ظهور سونامی پوپو لیسیم چپ و راست در جامعه ایران بشوند.»

جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل تنها ابرجنبشی در مرحله کنونی جامعه ایران هستند که «هم دارای مؤلفه مبارزه مطالبه‌گری می‌باشند و هم خواسته طبقاتی دارند و هم از موضع ضد سرمایه‌داری سلبی (نه ایجابی) برخوردار می‌باشند» و لذا در این رابطه است که ابرجنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل در درازمدت می‌توانند در عرصه میدانی توسط «تغییر توازن قوا به سود جنبش‌های طبقاتی و سیاسی و مدنی در راستای جنبش برابری حق شهروندی علی السویه برای همه افراد جامعه ایران فارغ از جنسیت و قومیت و مذهب و نژاد حرکت نمایند.»

جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبش فراگیری است که «سنتر پیوند جنبش آنها با محل و کار و زندگی می‌باشد.»

جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبشی است که می‌توانند بین «جنبش‌های صنفی و مدنی و سیاسی پیوند عمودی و افقی ایجاد نمایند.»

جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبشی است که می‌توانند از کانال آن، هم به جنبش‌های مطالباتی جامعه ایران دامن بزنند و هم می‌توانند توسط آن، جنبش اعتصابی را فراگیر کنند و هم می‌توانند توسط آن توازن قوا در عرصه میدانی به سود جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از باین تغییر بدهند.

جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبشی است که از کانال آن توسط پیوند با جنبش‌های طبقاتی و مدنی و سیاسی از ظهور و بازتولید هیولای پوپولیسیم راست و چپ در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایرانی جلوگیری می‌کنند.

جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبشی است که توسط آن می‌توانند

جنبش‌های پائینی جامعه ایران را به صورت یک اپیدمی درآوردند.

جنبش‌سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبشی است که از مسیر مبارزه توده‌ای می‌تواند به تشکل مستقل جنبش‌های دیگر طبقاتی و مدنی و سیاسی کمک نمایند و بستری بشوند تا جنبش کارگری در این شرایط از طریق مجامع عمومی به دنبال سازماندهی مستقل خود نروند.

جنبش‌سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبشی است که می‌توانند با فراگیر شدن خود برای دیگر جنبش‌های طبقاتی و مدنی و سیاسی با کاهش هزینه امنیتی و علنی کردن مبارزه و تلفیق مبارزه کارخانه و کلاس و اداره و خیابان شرایط برای رشد مبارزه آنها در عرصه حرکت علنی فراهم نمایند.

جنبش‌سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبشی است که چهار شکل مبارزه:

۱ - جنبش اعتصابی.

۲ - جنبش نافرمانی مدنی.

۳ - جنبش اعتراضی.

۴ - جنبش مطالباتی، می‌توانند در هم تلفیق نمایند.

جنبش‌سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبشی است که در بستر آن «جنبش‌های مختلف صنفی، مدنی، طبقاتی و سیاسی در چارچوب مسائل اقتصادی و رفاهی خود، می‌توانند زبان با هم حرف زدن را تجربه کنند و زبان با هم حرف زدن را بیاموزند.»

جنبش‌سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبشی است که آفات جنبش‌های مطالباتی و صنفی و مدنی و طبقاتی و سیاسی امروز جامعه ایران را (که عبارتند از عدم تمرکز، فردگرایی، کارگاهی، عدم قدرت بسیج‌گرایی) حل نمایند.

جنبش‌سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبشی است که می‌توانند تعریف جدید کارگر در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (که عبارت می‌باشد از تمامی کسانی که برای ادامه زندگی و امرار معیشت مجبور به فروش نیروی کار یدی و کار ذهنی خود

می‌باشند) ارائه دهد.

جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبشی است که هم خودبنیاد و خودسازمانده و هم خودرهبر و هم سراسری می‌باشند.

جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبشی است که در بستر آن می‌توانند به این حقیقت دست پیدا کنند که «نان بدون دموکراسی در جامعه ایران امکان‌پذیر نمی‌باشد» یعنی «چه نان می‌خواهند و چه رفاه باید از کانال دموکراسی شروع بکنند.» جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبشی است که نشان می‌دهند که در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «هم سعادت امری جمعی می‌باشد و هم نگون‌بختی امری اجتماعی است» و این مسئولیت اجتماعی است که بی‌تفاوت نباشیم.

جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبشی است که نشان می‌دهند که «جامعه ایران به دنبال تغییر و تحول همه جانبه است، نه انقلاب» چرا که «رفتن به سمت انقلاب در غیبت جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد مستقل تکوین یافته از پائین (مانند انقلاب ۵۷) هزینه‌پذیر می‌باشد» و در این رابطه است که ابرجنبش سندیکائی نشان می‌دهند که «جامعه ایران در آستانه تغییر و تحول بزرگ در چارچوب جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین می‌باشد.»

جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبشی است که نشان می‌دهند که «این جنبش در شرایط فعلی جامعه ایران می‌تواند به عنوان موتور به حرکت درآوردن جامعه بزرگ ایران در راستای تغییر همه جانبه از پائین بشود.»

جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبشی است که نشان می‌دهند که تنها «سازماندهی موفق جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین، سازماندهی جنبشی از پائین می‌باشد نه سازماندهی تحزبی از بالا.»

جنبش سندیکائی و اتحادیه‌های مستقل ابرجنبشی است که می‌توانند «به یک جنبش فراگیر توده‌ای تبدیل بشوند. تا علاوه بر اینکه اکثریت مردم ایران، رژیم حاکم را تحمل‌ناپذیر بدانند، رویارویی با این رژیم را هم ثمربخش تعریف کنند و هزینه مبارزه



با رژیم حاکم را در مقیاس توده‌ای و کشوری قابل تحمل بدانند.»

پایان

جنبش «خودبنياد» کارگری ایران

در شرایط امروز جامعه بزرگ

ایران با کدامین مکانیزم در عرصه

«خودسازماندهی» حرکت

مے کند؟



اگر مسئولیت محوری پیشگام و یا پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در جبهه بزرگ «آزادی خواهانه» (طبقه متوسط و اقشار میانی شهری) و جبهه «برابری طلبانه» (طبقه زحمتکشان شهر و روستا) آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی در درس نهم اسلام‌شناسی ارشاد (برخیزید گامی فرا پیش نهید) مطرح می‌کند، «هدایت‌گری جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» (در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه) **تعریف نمائیم**» (نه مسئولیت رهبری کردن جنبش‌های پیشرو آنچنانکه در ۷۸ سال گذشته جریان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی از حزب گرایانه لنینیستی تا چریک‌گرایی رژی دبره‌ای و تا ارتش خلقی مائوئیستی جهت کسب قدرت سیاسی و جهت جایگزین کردن موتور کوچک به جای موتور بزرگ یا جایگزین کردن حزب به جای طبقه و جنبش‌های پیشرو بر طبل آن می‌کوبیده‌اند) بدون تردید این مسئولیت «هدایت‌گری» جنبش‌های پیشرو توسط جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید هم در عرصه «حرکت عمودی» (جنبش‌های برابری طلبانه زحمتکشان شهر و روستا) و هم در عرصه «حرکت افقی» (جنبش‌های

آزادی خواهانه ا فشار میانی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) هم زمان در دو مؤلفه «نظری و عملی» صورت بگیرد.

هر چند که در رویکرد پیشگامی (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) برعکس رویکرد پیشاهنگی (حزب - دولت لنینیستی و چریک‌گرایی رژی دبرهائی و ارتش خلقی مائوئیستی) آموزش «نظری و عملی دموکراتیک» (دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی معلمان کبیرمان محمد اقبال و شریعتی) تنها باید در عرصه پراتیک اجتماعی و پراتیک اقتصادی و پراتیک سیاسی و اعتصابات انجام بگیرند (نه در خانه‌های تیمی و کمیته‌های حزبی و واحدهای ارتش خلقی و آزادی‌بخش داخل و خارج از کشور) و پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) هرگز و هرگز و هرگز نمی‌توانند هیچ شکل سازمان‌یابی و هیچ تئوری نظری از قبل تعریف شده در عرصه هدایت‌گری خود بر جنبش‌های پیشرو افقی و عمودی جامعه ایران تزریق نمایند، بلکه وظیفه محوری پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در عرصه «هدایت‌گری جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران» بر این امر قرار دارد که با «حضور میدانی در عرصه جنبش‌های پیشرو عمودی و افقی در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص آن عرصه میدانی، به کشف دیالکتیک مشخص یا کنکرت آن جنبش‌ها بپردازند؛ و توسط آن شکل سازمان‌یابی و تئوری حرکت آن جنبش‌ها را کشف نمایند» (نه اینکه شکل سازمان‌یابی آن جنبش‌ها را بسازند).

فراموش نکنیم که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین به تاسی از معلمان کبیرمان محمد اقبال و شریعتی بر «پراکسیس» به عنوان «فلسفه معرفتی و عملی قرآن» تکیه داشته‌ایم و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته حیات درونی و برونی خود تلاش کرده است تا «پراکسیس در رویکرد قرآن» را جایگزین «فلسفه ذهنی» (هزاران ساله یونانی‌زده گذشته) پیشگامان

بکند؛ و بر این باوریم که فلسفه قرآن، فلسفه پراکسیس است نه فلسفه ذهن‌گرایانه یونانی‌زده ارسطو و افلاطونی. «در رویکرد قرآن پراکسیس همان عمل هدف‌مند یا عمل صالح می‌باشد که خاص انسان است و بر پایه معرفت مقدم بر عمل انسان حاصل می‌شود» (حملوا عقولهم علی‌ اسیافهم - امام علی) و تفاوت انسان با حیوانات (آنچنانکه محمد اقبال می‌گوید) در جایگزینی همین معرفت به جای غریزه در عرصه «انجام عمل» تعریف می‌شود.

بنابراین در رویکرد قرآن پراکسیس هر گونه عملی نیست بلکه تنها عملی در دیسکورس قرآن پراکسیس می‌باشد که مؤخر بر معرفت باشد و به همین جهت است که پراکسیس از نظر قرآن «عمل هدف‌مند یا عمل صالح» در مقابل «عمل خاسر» می‌باشد. از نظر قرآن پراکسیس آنچنانکه زائیده معرفت و شناخت انسان می‌باشد خود عامل معرفت‌ساز برای انسان نیز هست. همچنین پراکسیس از نظر قرآن یک فعالیت عینی می‌باشد نه فعالیت صرف ذهنی ارسطویی و افلاطونی. در رویکرد قرآن پراکسیس تنها بستر انسان‌ساز است؛ و به همین دلیل است که «در رویکرد قرآن پراکسیس در رابطه با انسان هم عین تغییر می‌دهد و ذهن»؛ و انسان تنها با پراکسیس است که می‌تواند جهان خارج از طبیعت و جامعه و تاریخ و خود را تغییر بدهد و بسازد؛ و انسان در بستر پراکسیس در رویکرد قرآن است که آنچنانکه جهان و جامعه و تاریخ را می‌سازد، خود را هم می‌سازد. پس پراکسیس در رویکرد قرآن هم می‌تواند جهان و جامعه و انسان را تغییر بدهد و هم می‌تواند صحت و سقم معرفت انسانی را مشخص سازد.

در قرآن هرگز (برعکس رویکرد یونانی‌زده افلاطونی و ارسطویی) بر «سیستم فلسفی» به عنوان یک «جهان‌بینی» تکیه نمی‌کند. «توحید» در قرآن به عنوان یک سیستم فلسفی یونانی‌زده ذهنی نیست و در همین رابطه است که آنچنانکه در فلسفه حج (به عنوان بزرگ‌ترین پروژه تمرین توحید پیامبر اسلام) شاهد هستیم، توحید در نمایشگاه بزرگ حج (که در تمامی مراحل آن از طواف تا سعی و تا وقوف عرفات و مشعر و منی و بالاخره رمی و قربانی همه عمل یا پراکسیس می‌باشد) به عنوان پراکسیس به نمایش گذاشته می‌شود؛ و همه مسلمانان موظف به انجام آن هستند؛ بنابراین

در این رابطه است که در رویکرد قرآن آنچنانکه در حج شاهدیم «خود توحید به عنوان پراکسیس می‌باشد نه عمل صرف ذهنی» (آنچنانکه فلسفه یونانی‌زده ارسطوئی و افلاطونی تبلیغ می‌نمایند). لذا از اینجاست که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «در رویکرد قرآن پراکسیس به عنوان سیستم فلسفی مسلمانان می‌باشد» و بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که در رویکرد قرآن پراکسیس به سه شاخه:

۱ - پراکسیس طبیعی یا کار.

۲ - پراکسیس اجتماعی یا مبارزه و جهاد.

۳ - پراکسیس انسانی و پراکسیس باطنی یا خودسازی نفسانی، قابل تقسیم می‌باشد.

بنابراین «پراکسیس در رویکرد قرآن هم توضیح واقعیت است و هم دعوت به عمل اعم از عمل اجتماعی و عمل باطنی و عمل طبیعی یا کار مبارزه و عبادت می‌باشد»؛ بنابراین در رویکرد قرآن «انسان واقعی» نه در ذهنش تعریف می‌شود (آنچنانکه ارسطو می‌گفت) و نه در روحش (آنچنانکه فلاسفه یونان اعتقاد داشتند). همچنین در رویکرد قرآن شناخت انسان از پراکسیس حاصل می‌شود نه از عمل مجرد و انتزاعی و صغری و کبری ذهنی.

باری با پراکسیس است که جهان تغییر می‌کند؛ و با پراکسیس است که جامعه تغییر می‌کند؛ و با پراکسیس است که انسان ساخته می‌شود؛ و از اینجاست که قرآن در تعریف انسان (در اسطوره سمبلیک داستان آدم و بهشت) و حتی در داستان ابراهیم خلیل (از بت‌شکنی تا ذبح اسماعیل) همه جا از پراکسیس شروع می‌کند و با پراکسیس تمام می‌شود؛ و باز به این دلیل است که در رویکرد قرآن «انسان پروژه ناتمام است» و دائماً در حال «شدن» است و لذا تعریف‌ناپذیر می‌باشد و «انسان در قرآن تاریخ دارد نه ذات» آنچنانکه ارسطو اعتقاد داشت؛ و اصلاً خود قرآن در بستر پراکسیس ۲۳ ساله پیامبر اسلام در عرصه جامعه‌سازی و انسان‌سازی تکوین پیدا کرده است؛ و این به معنای آن است که برعکس مثلاً مثنوی مولوی که در کنج خانه و خانقاه (خارج از عرصه پراکسیس) تکوین پیدا کرده است بدون تردید اگر قرآن هم مانند مثنوی مولوی در تکوین خویش نیازی به پراکسیس نمی‌داشت در سطح یک کتاب باطنی و خانقاهی



باقی می‌ماند.

بنابراین اگر قرآن آنچنانکه نهر و می‌گوید توانست برای کمتر از ۵۰ سال تمامی بشریت کره زمین را دگرگون کند و بزرگترین تمدن بشری را به نمایش بگذارد فقط و فقط به علت همان جوهر پراکسیسی آن می‌باشد؛ و لذا به همین دلیل بوده است که پیامبر اسلام چه در مکه و چه در مدینه تمامی تلاشش بر این امر قرار داشته است تا به جای سیستم‌های فلسفی یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی «پراکسیس» را به عنوان فلسفه عملی مسلمانان در سه عرصه «طبیعی یا کار» و اجتماعی یا «مبارزه و جهاد» و انسانی یا «خودسازی نفسانی و باطنی» قرار بدهد.

در این رابطه است که از مشخصه‌های اصلی پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) همین مسلح بودن به پراکسیس به عنوان فلسفه عملی در سه مؤلفه «پراکسیس طبیعی یا کار» و «پراکسیس اجتماعی یا مبارزه» و «پراکسیس باطنی یا خودسازی» می‌باشد؛ یعنی همان حقیقت بزرگی که معلم کبیرمان شریعتی در جزوه «خودسازی انقلابی» (که در فرایند پسا آزادی از زندان نوشته است) مطرح می‌نماید؛ بنابراین در چارچوب رویکرد پراکسیسی پیشگامان است که جهت تعریف «مکانیزم سازمان‌یابی» جنبش کارگری و یا جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نباید از قبل به صورت «انطباقی و ذهنی و خارج از عرصه میدانی به تعریف مکانیزم‌های سازمان‌یابی برای جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران پردازیم» بلکه برعکس باید در عرصه «پراکسیس افقی» جنبش‌ها و بر پایه تحلیل مشخص از شرایط مشخص آن جنبش خاص «نوع مشخص مکانیزم سازمان‌یابی» آن جنبش‌ها را کشف کنیم (نه بسازیم و یا اختراع کنیم و نه به صورت وارداتی از دیگر جوامع وام بگیریم).

یادمان باشد که در عرصه اعتلای جنبش کارگری ایران در سال‌های ۹۶ و ۹۷ هم شکل سازمان‌یابی و هم تئوری مبارزه حتی جنبش‌های کارگاهی کارگران ایران متفاوت بود. بطوریکه دیدیم (پس از حذف کامل دو سندیکای مستقل اتوبوس واحد و نیشکر هفت تپه) شکل سازمان‌یابی و تئوری حرکت و مبارزه جنبش کارگران هیکو و آذرآب با شکل سازمان‌یابی و تئوری حرکت و مبارزه جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز

متفاوت بود؛ و این به معنای آن است که اگر پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) می‌خواهند در عرصه مسئولیت محوری خود یعنی «هدایت‌گری» (جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) با رویکرد «تطبیقی» برخورد کنند نه رویکرد «انطباقی» (پیشاهنگی تحزب‌گرایانه لنینیستی و چریک‌گرائی رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مائوئیستی ۷۸ سال گذشته) باید علاوه بر حضور میدانی (نه حضور شبکه‌های مجازی و یا حضور در امپراطوری خبری بنگاه‌های به اصطلاح اصلاح‌طلبانه بی‌بی‌سی و یا بنگاه‌های رژیم چنچ بوق‌های امپریالیسم خبری آمریکا و یا نشستن در خارج از کشور و صدور فتوا و دستور برای جنبش‌های پیشرو ایران) کار خود را «کشف دیالکتیک مشخص و شکل سازمان‌یابی مشخص و تئوری‌یابی و تئوری‌پردازی مشخص بدانند» نه تزریق تئوری‌های وارداتی که جوامع دیگر تجربه کرده‌اند و گروه‌های اجتماعی جامعه ایران از آن بیگانه می‌باشند و البته (در ۱۵۰ سال عمر حرکت تحول‌خواهانه گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران) تزریق انطباقی آن تئوری‌های وارداتی نشان داده است که (برای جامعه‌ای که نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا در سال ۱۹۰۶ به انجام رسانیده است و برای جامعه‌ای که پیشقراول جنبش‌های رهائی‌بخش کشورهای پیرامونی در قرن بیستم یعنی قرن مبارزه رهائی‌بخش و قرن مبارزه ضد استعماری و در مرحله پسا جنگ بین‌الملل دوم بر علیه امپریالیسم جهانی تحت هژمونی امپریالیسم پیر بریتانیا و امپریالیسم تازه نفس هار آمریکا در دهه ۳۰ تحت رهبری دکتر محمد مصدق معمار ملی کردن صنعت نفت ایران بوده است و برای جامعه‌ای که تکوین و ظهور جنبش سندیکائی مستقل آن به درازای عمر انقلاب مشروطیت می‌رسد) حاصلی جز نابودی این جنبش‌های «خود بنیاد» مطالباتی صنفی و اجتماعی و سیاسی نخواهد داشت.

آنچنانکه دیدیم در دوران سیاه حکومت پهلوی اول و در دهه پسا شهریور ۲۰ که دوران بازتولید مشروطیت سوم در جامعه بزرگ ایران بود، همین رویکرد انطباقی و وارداتی از انقلاب اکتبر روسیه توسط سلطه احزاب پیشاهنگی لنینیستی بر جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده و خودگردان و خودسامانده جامعه بزرگ ایران باعث نابودی تمامی این جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده گردید. به طوری که در این رابطه

کافی است تا عنایت داشته باشیم که در روز ۲۸ مرداد که لمپن پرولتاریای شهر تهران (با تحریک و برنامه‌ریزی سیدابوالقاسم کاشانی و سیدمحمد بهبهانی نماینده بروجردی و تحت هژمونی طیب و حاج اسماعیل رضائی و رمضان یخی و شعبان بی‌مخ) در خیابان‌های تهران با سر چوب کردن لباس زیر زن مصدق رژه می‌رفتند و شعار: «هل من رقیب» سر می‌دادند، کوچک‌ترین اثری از جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده و خودسامان‌گری که در دهه ۳۰ در جریان ملی کردن صنعت نفت تحت رهبری مصدق (همان مصدقی که در بی‌دادگاه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی دوم گفت: «گناه بزرگ من این است که بساط بزرگترین امپراطوری جهان را در ایران برچیدم» و سکاندار و پیشقراول تمامی جنبش‌های رهائی‌بخش کشورهای پیرامونی جهان در قرن بیستم و در فرایند پسا جنگ بین‌الملل دوم بود) نبود و برای فهم اوج فاجعه و مصیبت، شما را دعوت می‌کنیم به خواندن این اشعار عارف قزوینی که برای شما هم فال است و هم تماشا البته خوداین ابیات عارف قزوینی نمایش و پرچم رویکرد انطباقی و وارداتی ۱۵۰ ساله پیشاهنگی در سه مؤلفه تحزب‌گرایانه حزب - دولت لنینیستی و رویکرد موتور کوچک با موتور بزرگ چریک‌گرائی مدرن رژی دبرهائی و رویکرد جنگ درازمدت آزادی‌بخش داخلی ارتش خلقی مائوئیستی می‌باشد.

کن قدم رُجه زود بی‌رحمت	ای لنین ای فرشته رحمت
هین بفرما که خانه خانه توست	تخم چشم من آشنایانه توست
رحمت حق بر امتحان تو باد	یا مسخر کنش و یا آباد
بر محمد و آل او صلوات	بلشویک است خضر راه مُجات

باری برای فهم این فاجعه می‌توانیم به داستان خلاء پیشگام و پیشاهنگ در سال ۵۷ و در جریان جنبش ضد استبدادی مردم ایران هم اشاره بکنیم (همان جنبشی که میزان مشارکت مردم ایران در آن نسبت به جمعیت ایران در سال ۵۷ بالاترین مشارکت در حرکت تحول‌خواهانه سیاسی در تاریخ بشر بوده است) یعنی خلاء پیشگام و پیشاهنگی که باعث گردید تا خمینی با شعار: «همه با هم» (بخوانید همه با من) و مدل «یک رهبر و یک ملت» بتواند نه تنها عکس خود را به ماه ببرد و نه تنها به قول ملا هادی غفاری،

خمینی، «ملاتریا» را جایگزین «پرولتاریا» بکند و نه تنها تقریباً تمامی جریان‌های سیاسی به اصطلاح چپ را به دنبال خود بکشاند و نه تنها برای اولین بار قدرت سیاسی را در اختیار روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی درآورد و نه تنها خمینی توانست با غلبه رویکرد شیخ فضل الله نوری بر رویکرد آخوند خراسانی رویکرد مشروعیت را جایگزین رویکرد مشروعیت بکند و پایان مشروعیت را اعلام کند؛ و نه تنها خمینی توانست در چارچوب رویکرد جلال آل احمد حاکمیت روحانیت آلترناتیو ناپذیر حوزه‌های دگماتیست فقهاتی را بر روشنفکران و دانشگاه‌های ایران تثبیت کند و نه تنها خمینی توانست زن ایرانی را که دروازه دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران می‌باشند به اسارت اسلام فقهاتی دگماتیست حوزه‌های فقهی درآورد و نه تنها خمینی توانست آزادی‌های مدنی و آزادی‌های سیاسی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در پای هیولای استبداد ولایت فقیه خود ذبح کند و نه تنها خمینی توانست در پای ذبح مشروعیت در سال ۵۹ در جریان نقد لایحه قصاص (سید محمد بهشتی) توسط جبهه ملی فتوای تکفیر استخوان‌های مصدق معمار بزرگ مبارزه رهایی‌بخش و ضد استعماری خلق‌های کشورهای پیرامونی بدهد و نه تنها خمینی توانست (در فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷) جنبش طبقه کارگر ایران تحت هژمونی کارگران صنعت نفت ایران را به دنبال خود بکشاند و نه تنها خمینی توانست در مرحله پسا ۳۰ خرداد ۶۰ جریان‌های چپ مارکسیستی مثل اکثریت و حزب توده به عنوان عمده آماتور نیروهای امنیتی و سرکوب خود درآورد و نه تنها خمینی توانست حتی حزب‌ها و سازمان‌های دست‌ساز ایدئولوژیک خودش مثل حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را هم در پای یکپارچه کردن استبداد مطلقه فقهاتی حاکم تحت هژمونی جناح روحانیت وابسته به خودش ذبح نماید و نه تنها خمینی توانست دستگاه ایدئولوژیک اسلام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی بر دستگاه سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سوار بکند و نه تنها خمینی توانست مشروعیت دست‌ساز آسمانی خود را (در راستای تثبیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) بر مقبولیت زمینی (همان جایگزین کردن «ولایت» به جای «جمهوریت» نظام مطلقه فقهاتی) سوار بکند و نه تنها خمینی توانست اسلام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی را به عنوان «قرائت



رسمی» اسلام قرآن بر جامعه نگون بخت ایران تحمیل نماید و نه تنها خمینی توانست روحانیت حوزه‌های فقهی شیعه داخل کشور به عنوان «سازمان رسمی و تنها متولیان اسلام قرآنی» بر جامعه نگون بخت ایران تحمیل نماید و نه تنها خمینی توانست در چارچوب اسلام فقه‌ای و روحانیت شیعه فقه‌ای داخل کشور و قدرت سرنیزه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم شعار: «اسلام کلیسا دارد» بر جامعه ایران تحمیل نماید و نه تنها خمینی توانست با ادغام فقه و عرفان و فلسفه افلاطونی هیولای ولایت فقیه دست‌ساز خودش را به عنوان آلترناتیو ولایت سلطانی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بر جامعه ایران تحمیل نماید و نه تنها خمینی توانست در بستر شعار: «جنگ، جنگ تا پیروزی» خود و برنامه مداخله‌گرایانه نظامی خود «آزادی‌های محصول انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران را نابود نماید» و نه تنها خمینی توانست با رویکرد مداخله‌گرایانه سیاسی و نظامی خود برگ انجیری جهت پوشش فرابحران‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی داخل کشور در فرایند پسا انقلاب ۵۷ بسازد و نه تنها خمینی توانست توسط جوی خون و اعدام و کشتار خفقان و سرکوب دهه ۶۰ در چارچوب ذبح دموکراسی و عدالت در جامعه ایران و تثبیت رژیم مطلقه فقه‌ای دست‌ساز خود و حسن آیت و مظفر بقائی رژیم مطلقه فقه‌ای را به عنوان ام القراء جهان اسلام تعریف نماید و نه تنها خمینی توانست دانشگاه‌های ایران را بدل به زندان و پادگان و زندان‌های ایران را بدل به دانشگاه بکند و نه تنها خمینی توانست شهرهای ایران را ویران و قبرستان‌های ایران را آبادان کند و نه تنها خمینی توانست بیش از چهار میلیون از جمعیت متوسط شهری ایران در دهه ۶۰ آواره کشورهای خارجی بکند و نه تنها خمینی توانست سیستم پادگانی را بر دانشگاه‌های ایرانی و سیستم بنگاهی را بر اقتصاد سرمایه‌داری رانتی و نفتی ایران تزریق نماید و نه تنها خمینی توانست حجاب تحمیلی را به جای پوشش اختیاری بر جامعه زنان ایران تحمیل کند و نه تنها خمینی توانست به پرسش‌های جدید جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران پاسخ‌های کهنه هزار ساله فقهی دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای بدهد و نه تنها خمینی توانست مزد گورکن در جامعه ایران از آزادی انسان‌ها بیشتر بکند و نه تنها خمینی توانست توسط شعارهای تو خالی «مجانی کردن آب و برق و غیره» جنبش پوپولیستی متمیزه شده حاشیه‌نشینان را به صورت یک

پدیده اجتماعی در جامعه بزرگ ایران درآورد، البته و البته و البته مهم‌تر از همه اینها اینکه خمینی توانست «نظریه ولایت فقهی خودش را و اسلام دگماتیست فقهی حوزه‌های فقهی را به صورت قانون بر جامعه ایران تحمیل کند» و توسط آن تبعیضات جنسیتی و مذهبی و قومیتی موجود اسلام فقهی را در لباس قانون جایگزین عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی و عدالت طبقاتی و اقتصادی بر جامعه نگون‌بخت ایران بکند.

باری بدین ترتیب است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران برای اینکه بتواند به مسئولیت محوری خود(در رابطه با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ «نان و آزادی» یا دو جبهه «برابری طلبانه و آزادی خواهانه») دست پیدا کنند باید از یک طرف بتوانند این «هدایت‌گری خود را در عرصه سازمان‌گری گروه‌های مختلف اجتماعی به صورت عینی مادیت ببخشند» و از طرف دیگر بتوانند در «عرصه نظری» توسط حضور میدانی و کشف دیالکتیک مشخص (حرکت جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی امروز جامعه بزرگ ایران در سه مؤلفه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی) به کشف تئوری مشخص آن جریان‌ها دست پیدا نمایند. بنابراین آنچه که از رویکرد ما در اینجا قابل جمع‌بندی می‌باشد اینکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران:

اولاً باید وظیفه محوری خود در برابر جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده و خودسامان‌گر (پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه اقشار میانی و برابری طلبانه طبقه زحمتکشان شهر و روستا) «هدایت‌گری» تعریف کنند نه وظیفه رهبری که مولود رویکرد کسب قدرت سیاسی و بسترسازی برای «یارگیری» از این جنبش‌ها می‌باشد.

ثانیاً در عرصه «هدایت‌گری» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید عنایت داشته باشند که علاوه بر اینکه این هدایت‌گری باید صورت میدانی داشته باشد (نه به صورت کنترل از راه دور خارج‌نشینان) باید به صورت مشخص در دو مؤلفه «نظری و عملی» (که همان پراکسیس می‌باشد) صورت بگیرد. مؤلفه عملی این پراکسیس شامل «هدایت‌گری در عرصه سازمان‌گری و سازمان‌یابی و سازماندهی جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده می‌باشد» باز هم تاکید می‌کنیم و از تکرار خود خسته نمی‌شویم که

در این رابطه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هرگز نباید در عرصه هدایت‌گری سازماندهی و سازمان‌یابی بر مکانیزم‌های از پیش تعیین شده تکیه نمایند بلکه برعکس برای اینکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بتوانند به صورت تطبیقی نه انطباقی در این رابطه عمل کنند، باید ابتدا با حضور میدانی بر پایه تحلیل مشخص از شرایط مشخص میدانی دیالکتیک مشخص حرکت آن جنبش خاص کارگاهی یا طبقه‌ای را کشف نمایند و در پی کشف دیالکتیک مشخص میدانی آن جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده و خودسامانده است که پیشگام یا پیشگامان می‌توانند به «کشف مکانیزم سازماندهی آن جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده دست پیدا کنند.»

اینکه مثلاً کشف کنند (نه اختراع کنند یا بسازند یا از دیگر جوامع تقلید کنند) که مکانیزم سازمان‌یابی آن جنبش‌های خودبنیاد «شورائی» است، یا «اتحادیه‌ای» است، یا «سندیکائی» است، یا «انجمن‌های صنفی» است و یا «مجمع عمومی» و غیره است؛ بنابراین در این رابطه است که پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید بر این باور باشند که همان «مکانیزمی که خودجنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده مطالباتی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی به صورت خودجوش انتخاب می‌کنند پیدا کنند و توسط تئوریزه کردن همان مکانیزم‌های دینامیک خودسازمانده جنبش‌های خودبنیاد شرایط نظری و عملی برای تقویت سازمان‌یابی آنها فراهم کنند. یادمان باشد که رسالت پیشگام و پیشگامان در این عرصه در تحلیل نهائی «پیدا کردن مسیر راه‌پیمائی جنبش‌ها و تقویت آن مسیر می‌باشد» که برای فهم این موضوع لازم می‌دانیم در اینجا به طرح یک نمونه از این سازمان‌یابی‌ها که بعد از انقلاب در طول ۴۰ سال گذشته توسط جنبش کارگری ایران دنبال شده است و به شکست کشیده شده است اشاره نمائیم؛ و آن مکانیزم سازمان‌یابی «مستقل سندیکائی است» که جنبش کارگری ایران در ۴۰ سال گذشته جهت سازمان‌یابی حرکت خود به دنبال آن بوده است، اما از آنجائیکه این «پروژه سازمان‌یابی برای رژیم مطلقه فقهتی افشا شده است» لذا در این رابطه است که دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهتی جهت مقابله با این مکانیزم سازمان‌یابی جنبش کارگری ایران علاوه بر حرکت موازی

توسط ایجاد «سندیکاهای زرد» در اشکال مختلف آن و علاوه بر سرکوب مستقیم فعالین کارگری در این رابطه و علاوه بر حذف هر گونه امکانات میدانی به این سندیکاهای و فعالین آنها با امنیتی کردن فضاهای کارگاهی هر گونه فعالیت سازمان‌یابی سندیکائی مستقل عقیم و سترون می‌کنند.

برای فهم این موضوع تنها کافی است که بدانیم تنها دو «سندیکای مستقل» جنبش کارگری ایران یعنی سندیکای اتوبوس واحد و سندیکای نیشکر هفت تپه در این شرایط به کلی از صحنه میدانی جنبش کارگری حذف شده‌اند و آنچنانکه شاهد بودیم که در جریان اعتلای جنبش کارگران نیشکر هفت تپه در سال ۹۷ خود این جنبش خودبنیاد و خودسازمانده مکانیزم سازمان‌یابی «مجمع عمومی» را جایگزین مکانیزم سندیکائی مستقل گذشته خود کردند. هر چند که جریان‌های خارج‌نشین کنترل‌کننده از راه دور در این رابطه در چارچوب شعار: «نان، کار، آزادی، اداره شورائی» جنبش کارگران نیشکر هفت تپه در آن شرایط بدون تحلیل مشخص میدانی شعار: «سازمان‌یابی شورائی» سر می‌دادند؛ که البته این شعارهای جریان‌های سیاسی خارج‌نشین بجز امنیتی کردن فضا و فراهم کردن شرایط برای سرکوب توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهتی دستاوردی دیگر برای جنبش خودبنیاد کارگران نیشکر هفت تپه نداشت.

گرچه شرایط برای حزب پادگانی خامنه‌ای جهت سترون کردن جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز و کادر زنی و سر زنی این جنبش‌ها فراهم ساخت که دستگیری و شکنجه و اعتراف‌گیری و فشار بر کادرهای جنبش نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز تنها در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد. نکته‌ای که در این رابطه پیشگام و جنبش پیشگامان باید به آن عنایت داشته باشند اینکه در عرصه کشف مکانیزم سازمان‌یابی جنبش‌های خودبنیاد کارگاهی کارگران ایران باید به پراکندگی طبقه کار و تغییر ساختار نیروی کار جامعه کارگری ایران توجه ویژه‌ای داشته باشند، چراکه در شرایط فعلی از کل نیروی کار جامعه ایران، ۵۲ درصد در بخش خدمات و ۳۴ درصد در بخش صنعت و ۱۶ درصد در بخش کشاورزی مشغول به کار می‌باشند.

از ۱۴ میلیون نیروی کار تنها ۸ میلیون آنها کارگران صنعتی می‌باشند و ۶ میلیون کارگران غیر صنعتی هستند و از ۸ میلیون کارگران صنعتی و تنها یک میلیون و دویست هزار نفر آنها در کارگاه‌های بیشتر از ۵۰ نفر کار می‌کنند.

از این یک میلیون و دویست هزار نفر بیش از ۲۰۰ هزار نفر آنها کارگران شرکت نفت هستند و چهار صد هزار نفر آنها در کارگاه‌های ماشین‌سازی کار می‌کنند و حدود ۳۰۰ هزار نفر آنها در کارگاه‌های بالاتر از ده نفر کار می‌کنند و ۳۰۰ هزار نفر آنها در کارگاه‌های کمتر از پنج نفر کار می‌کنند و الباقی آنها در کارگاه‌های کمتر از ۱۰ تا پنج نفر کار می‌کنند.

از ۶ میلیون کارگران غیر صنعتی، یک میلیون و پانصد هزار نفر در صنعت قالبیابی کار می‌کنند و نزدیک به دو میلیون نفر آنها در بخش ساختمانی مشغول به کار هستند؛ بنابراین از یک میلیون و دویست هزار نفر کارگاه‌های بالاتر از ۵۰ نفر حدود ۲۰۰ هزار نفر آنها کارگران نفت تشکیل می‌دهند که بعد از کارگران نفت بیشترین تمرکز کارگران کارگاه‌های بالاتر از ۵۰ نفر در ماشین‌سازی می‌باشند که ایران خودرو با ۵۲ هزار نفر و سایپا با ۳۹ هزار نفر در ردیف اول قرار دارند و حدود ۳۰۰ هزار نفر از کارگران هم در بخش قطعه‌سازی ماشین‌سازان کار می‌کنند. به طوری که در قطعه‌سازی کروز بیش از ۹ هزار کارگر مشغول به کار می‌باشند.

قابل ذکر است که از بیش از ۸۰ میلیون جمعیت ایران، بیش از ۶۰ میلیون نفر در شهرها و حدود ۲۰ میلیون نفر در روستاها زندگی می‌کنند و بیش از ۱۱ میلیون نفر از نیروهای شاغل در کارگاه‌های کوچک فعالیت می‌کنند؛ و از مجموع ۲۴ میلیون نیروی شاغل ۸ میلیون در صنعت و ۱۱ میلیون در خدمات و ۵ میلیون در کشاورزی مشغول به کار هستند.

البته منهای این ۲۴ میلیون نیروی شاغل بیش از ۴ میلیون نفر در دستگاه‌های دولتی کار می‌کنند که از این ۴ میلیون نفر مشغول به کار در دستگاه‌های دولتی حدود یک میلیون نفر در دستگاه‌های نظامی و انتظامی رژیم کار می‌کنند و یک میلیون نفر هم معلمان آموزش پرورش هستند و بقیه کارمند می‌باشند، البته غیر از آنها ۳ میلیون نفر

هم در صنوف کار می‌کنند؛ که از این ۳ میلیون نفر حدود ۵۰۰ هزار نفر کامیون‌داران هستند و حدود ۳۰۰ هزار نفر هم تاکسیرانان می‌باشند و ۲۵۰ هزار نفر جامعه پزشکی و اعوان و انصارشان می‌باشند.

به عبارت دیگر آنچه در آسیب‌شناسی «ساختار نیروی کار» جامعه ایران قابل فهم است اینک:

الف - تمرکز کارگران در صنعت بسیار ضعیف است.

ب - وضعیت اقتصاد ناموزون باعث گردیده است تا بخش خدماتی نسبت از بخش تولیدی از رشد سرطانی برخوردار باشند.

ج - آرایش ساختاری ۷ میلیون کارگر صنعتی ناموزون می‌باشند و طبقه کارگر صنعتی ایران یک دست نمی‌باشند و صورت چند لایه‌ای دارند که در رأس آنها کارگران صنعت نفت قرار دارند که علاوه بر اینکه از جمعیت ۲۰۰ هزار نفری برخوردار می‌باشند و علاوه بر اینکه در کارگاه‌های بالاتر از ۵۰ نفر کار می‌کنند و به علت اینکه هم از مهارت بیشتری برخوردارند و هم تحصیلات بالاتری دارند و هم درآمد بالا و حقوق‌های بالا و رفاه بیشتری نسبت به کارگرهای دیگر دارند، همه اینها باعث گردیده است تا «کارگران صنعت نفت آمبورژوازه باشند» و همچنین همین امور سبب گشته است تا کارگران صنعت نفت برعکس گذشته در عرصه مبارزه طبقاتی جامعه ایران حالت تاخیری داشته باشند؛ و مانند گذشته پرچمدار مبارزه طبقاتی جامعه ایران نباشند.

فراموش نکنیم که در عمر ۷۸ ساله مبارزه طبقاتی جنبش کارگری ایران در دو مرحله‌ای که جنبش کارگری ایران توانسته است از صورت کارگاهی و صنفی خارج بشود و حالت طبقه‌ای به خود بگیرند (در دهه ۲۰ یا دوران جنبش ملی کردن صنعت نفت به رهبری دکتر محمد مصدق و سال ۵۷ در فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷) که این مهم به این دلیل بوده است که جنبش کارگران صنعت نفت ایران توانستند «هژمونی جنبش کارگری ایران را در دست بگیرند». به هر حال در این رابطه است که ما در شرایط خودویژه امروز جامعه ایران بر این باوریم که تا زمانی که جنبش کارگران صنعت نفت ایران به جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده مطالباتی در سه مؤلفه اقتصادی و اجتماعی و

سیاسی نپیوندند هرگز و هرگز جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده مطالباتی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی امروز ایران نمی‌توانند از صورت کارگاهی خارج بشوند و شکل طبقه‌ای بخود بگیرند. البته در این رابطه نباید فراموش کنیم که به علت جایگاه استراتژیک نفت در اقتصاد ایران ورود جنبش کارگران صنعت نفت منهای اینکه باعث طبقه‌ای شدن جنبش کارگری می‌شود و علاوه بر اینکه ورود کارگران صنعت نفت ایران باعث استحاله «جنبش‌های آکسیونی و خیابانی» به «جنبش اعتصابی» می‌شود، خود به خود پیوند جنبش ۲۰۰ هزار نفری کارگران صنعت نفت ایران باعث سیاسی شدن جنبش و ورود به وضعیت انقلابی می‌گردد. آنچنانکه در سال ۵۷ به موازات اعتلای جنبش ضد استبدادی مردم ایران (در فرایند پسا ۱۷ شهریور که رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی به کشتار مردم در میدان ژاله پرداخت) از فردای ۱۷ شهریور که جنبش کارگران صنعت نفت ایران به جنبش ضد استبدادی پیوستند، جنبش ضد استبدادی مردم ایران وارد وضعیت انقلابی شد و از همان زمان بود که پارسونز سفیر انگلیس می‌نویسد «نزد شاه ایران رفته و نزدیک شدن فروپاشی حکومت پهلوی به سبب اعتصاب کارگران صنعت نفت به شاه اعلام کردم.»

باری به این ترتیب است که ما بر این باوریم که تنها حلقه مفقوده جنبش کارگری در ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی «جنبش کارگران صنعت نفت ایران می‌باشد» و تا این جنبش به جنبش کارگری ایران نپیوندند، جنبش کارگری حتی با پیوند با شاخه‌های دیگر جنبش مطالباتی (اعم از جنبش‌های صنفی و جنبش‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی) نمی‌توانند «توازن قوا» با دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی به سود خود تغییر بدهند؛ و قطعاً تا زمانیکه در عرصه میدانی توازن قوا به صورت درازمدت (نه کوتاه‌مدت مانند جنبش کامیونداران) به سود جنبش‌های سه مؤلفه‌ای مطالباتی تغییر نکنند امکان استحاله جنبش‌های آکسیونی یا خیابانی و یا کارگاهی (جنبش‌های سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی) مطالباتی به جنبش‌های اعتصابی وجود ندارد. پر پیداست که تا زمانیکه این جنبش‌های خودبنیاد نتوانند به صورت فراگیر و همه جانبه وارد فرایند جنبش اعتصابی بشوند هرگز و هرگز جنبش‌های سه مؤلفه‌ای مطالباتی نمی‌توانند به دستاوردهای استراتژیک



خود دست پیدا کنند، بنابراین در تحلیل نهائی داوری نهائی ما (در رابطه با جنبش‌های خودبنیاد سه مؤلفه‌ای امروز جامعه بزرگ ایران) بر این امر قرار دارد که کلید موفقیت جنبش‌های سه مؤلفه‌ای مطالباتی امروز جامعه ایران در این نهفته است که جنبش کارگران صنعت ایران به آنها بپیوندند.

یادمان باشد که در خصوص پتانسیل جنبش کارگران صنعت نفت ایران منهای سابقه درازمدت تشکیلاتی و منهای سابقه بلند پراتیک اجتماعی و سیاسی و طبقاتی و منهای سطح بالای تحصیلات آنها از آنجائیکه کارگران صنعت نفت به علت رابطه درازمدت پراتیک کاری با صنایع نفت ایران دیگر از آفت ذهنی و عینی خواستگاه روستائی برخوردار نمی‌باشند همین امر باعث گردیده است تا کارگران صنعت نفت را بتوان نمونه کامل پرولتاریای صنعتی جامعه کارگری ایران تعریف کرد. بدین ترتیب است که می‌توان داوری کرد که علت پیروزی مصدق در جنبش ملی کردن صنعت ایران ورود جنبش کارگران صنعت نفت به آن جنبش بوده است؛ و بدون تردید اگر جنبش کارگران صنعت نفت ایران وارد پراتیک سیاسی ملی کردن صنعت نفت به رهبری دکتر محمد مصدق نمی‌شدند آن جنبش شکست می‌خورد.

همچنین علت پیروزی جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی ورود جنبش کارگران صنعت نفت در فرایند پسا ۱۷ شهریور به آن جنبش ضد استبدادی مردم ایران بود و بدون تردید اگر جنبش کارگران صنعت نفت به جنبش ضد استبدادی مردم ایران نمی‌پیوست آن جنبش هم شکست می‌خورد؛ و بدون تردید علت شکست جنبش سبز در سال ۸۸ غیبت جنبش کارگران صنعت نفت ایران در آن جنبش بود؛ و یقیناً اگر جنبش کارگران صنعت نفت ایران در سال ۸۸ به جنبش سبز می‌پیوستند آن جنبش هم مانند جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ و جنبش ملی کردن صنعت نفت مصدق می‌توانست به پیروزی برسد.

د - پراکندگی طبقه کارگر که البته این پراکندگی هم شامل پراکندگی واحدهای تولیدی اعم از صنعتی و کشاورزی می‌شوند و شامل پراکندگی ۲۴ میلیون نیروی شاغل اعم از کارگران و کارمندان و غیره می‌شود و هم شاغل نیروی کار بخش‌های صنعتی

و کشاورزی و خدمات می‌شوند که البته در تحلیل نهائی همه این ضعف‌های ریشه در ساختار سرمایه‌داری نامتعارف حاکم دارد؛ زیرا اگر ریشه ساختاری سرمایه‌داری موجود را به رفرم ارضی سال ۴۲ شاه - کندی برگردانیم گرچه مطابق آن پروژه رفرمیستی شیوه تولید سرمایه‌داری موجود تکوین پیدا کرد ولی در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که آن پروژه رفرمیستی از بالا توسط سرمایه‌های نفتی و به صورت دستوری و بورکراتیک صورت گرفته است.

ه - طبقه کارگر ایران مانند طبقه متوسط شهری ایران صورت یک دست ندارد و دارای لایه‌های مختلفی می‌باشند که این لایه‌های مختلف طبقه کارگر ایران مولود سطح درآمد و سطح تحصیلات کارگران است. قابل ذکر است که رژیم مطلقه فقهی در چارچوب رویکرد بنگاهی این رژیم از آنجائیکه که این رویکرد بنگاهی‌اش صورت مکانیکی دارد لذا در همین رابطه از همان آغاز به نهاد آموزشی از ابتدائی تا متوسطه و دانشگاهی به صورت بنگاه سودآوری نگاه می‌کرده، بنابراین از آنجائیکه حتی خارج از قانون اساسی این رژیم به آموزش از مهد کودک تا دانشگاه به صورت یک کالای سودآور نگاه کرده‌اند، در ۴۰ سال گذشته عمر این رژیم به شدت بر توسعه این کالا تکیه کرده‌اند به طوری که تعداد دانشجویان به ۴ میلیون نفر رسید و از آنجائیکه این سیل عظیم نیروی انسانی تحصیل کرده در چارچوب نیاز بازار کار و اقتصاد ایران نبود همین امر باعث گردید که تا بیش از ۶۰ درصد بیکاران جامعه ایران نیروی تحصیل کرده دانشگاهی بالای لیسانس باشند.

قابل ذکر است که رژیم مطلقه فقهی حاکم بر ایران در طول ۴۰ سال گذشته بیش از ۴ هزار میلیارد دلار تنها نفت و گاز فروخته است اما منهای اینکه در ۴۰ سال گذشته عمر این رژیم با اینکه میانگین نرخ تورم جهان فقط ۲ درصد بوده است، میانگین نرخ تورم (در ۴۰ سال گذشته) در ایران بالای ۱۵ درصد بوده است. البته مهمتر از تورم اینکه در ۴۰ سال گذشته با توجه به ۴ هزار میلیارد دلار تنها درآمد فروش نفت و گاز رشد تولید ناخالص ملی ۳۲ سال از ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقهی حاکم طبق آمارهای بین‌المللی و آمارهای خود رژیم مطلقه فقهی از صفر تا منفی هفت درصد

بوده است و تنها در ۸ سال از عمر ۴۰ ساله رژیم مطلقه فقهاتی تولید ناخالص ملی ایران رشد مثبت داشته است. پر واضح است که معنی این حرف آن است که در ۳۲ سال از عمر رژیم مطلقه فقهاتی «اقتصاد ایران در حال کوچک تر شدن بوده است» و این در حالی بوده است که در ۳۲ سال فوق در حالی که اقتصاد در حال کوچک تر شدن بوده است، خروجی نیروی انسانی از دانشگاه‌ها به شدت در حال افزایش بوده است؛ و همین امر باعث گردیده است تا نیروهای انسانی تحصیل کرده خروجی دانشگاه در طول ۳۲ سال فوق (که هر ۴ سال بیش از ۴ میلیون نفر بوده است) پیوسته به خیل لشکر بیکاران ایران بپیوندند که حاصل‌اش بالا رفتن رقابت نیروی کار بوده است. به طوری که در جامعه امروز ایران نه تنها تحصیل کرده‌های دانشگاهی وارد کارخانه و صنایع و نیروهای خدماتی شده‌اند حتی همین تحصیل کرده‌های دانشگاهی با مدرک لیسانس و فوق لیسانس به صورت کارگر نظافتچی در شهرداری‌ها و ادارات به دنبال کار می‌باشند و البته این منهای ۵۰۰ هزار تحصیل کرده طبقه متوسط شهری است که هر سال جهت دستیابی به کار مهاجر کشورهای خارجی می‌شوند.

قابل ذکر است که پیوند تحصیل کرده‌ها به نیروی کار و نیروی شاغل ایران منهای اینکه باعث افزایش سطح آگاهی کارگران شده است به علت تغییراتی که در حقوق پرسنل در چارچوب طرح طبقه‌بندی مشاغل موضوع ماده ۴۹ و ۵۰ قانون کار می‌شود این امر بسترساز ظهور لایه‌ای شدن درآمد کارگران ایران شده است. برای مثال در این رابطه باید به ۲۰۰ هزار نفر کارگران شرکت نفت و یا ۵۲ هزار نفر کارگران شرکت ایران خودرو و یا ۳۹ هزار نفر کارگران شرکت سایپا اشاره کنیم که به علت دارا بودن مدرک‌های تحصیلی دانشگاهی و مهارت و تجربه صنعتی و سابقه کار در چارچوب طرح طبقه‌بندی مشاغل موضوع ماده ۴۹ و ۵۰ قانون کار از سطح حقوق بسیار بالاتر از کارگران خدماتی و کارگران کارگاه کمتر از ۱۰ نفر (که بیش از ۱۱ میلیون نیروی کار در بخش‌های مختلف صنعتی و خدماتی و کشاورزی مشغول به کار هستند) برخوردار می‌باشند. بنابر این همین امر باعث گردید است تا طبقه کارگر ایران صورت یک دست نداشته باشد و مانند طبقه متوسط شهری حالت لایه‌ای پیدا کنند.

پر واضح است که همین لایه‌ای شدن طبقه کارگر یکی از آسیب‌های جنبش طبقه کارگر ایران می‌باشد و یکی از عواملی است که مانع از طبقه‌ای شدن جنبش طبقه کارگر ایران می‌شود و یا به عبارت دیگر یکی از عواملی است که باعث گردیده است تا جنبش طبقه کارگر ایران در طول ۴۰ سال گذشته «صورت کارگاهی پیدا کنند» به طوری که در این رابطه می‌توان داوری کرد که «پیوند جنبش کارگاهی طبقه کارگر ایران با جنبش‌های افقی مثل جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان و جنبش دانشجویی بیشتر است تا با جنبش‌های کارگاهی عمودی خود جنبش طبقه کارگر ایران» برای فهم این مهم تنها کافی است که به جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز در سال ۹۷ (که به صورت مشخص از مرداد ماه ۹۷ روند اعتلائی به خود گرفت و تا آذر ماه ۹۷ ادامه داشت) اشاره بکنیم و بر پایه کالبد شکافی و آناتومی و آسیب‌شناسی این دو جنبش کارگاهی طبقه کارگر ایران به جمع‌بندی در این رابطه پردازیم. لذا در این چارچوب ما در اینجا جمع‌بندی خودمان به صورت چند سؤال عرضه می‌کنیم:

سؤال اول اینکه چرا جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز که به لحاظ پتانسیل جنبشی در نوک پیکان جنبش کارگران ایران در ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی قرار داشتند نتوانستند با رشد عمودی درون طبقه‌ای خود به جنبش اعتصابی طبقه کارگر ایران (مانند فرایند پسا ۱۷ شهریور سال ۵۷ و یا دوران جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری محمد مصدق در دهه ۲۰) استحاله پیدا کنند؟

سؤال دوم اینکه چرا جنبش کارگران نیشکر هفت و کارگران فولاد اهواز در اعتلای سال ۹۷ خود به لحاظ افقی نتوانستند با جنبش‌های دانشجویی و معلمان و بازنشستگان پیوند پیدا کنند اما به لحاظ عمودی و درون طبقه‌ای نه تنها نتوانستند با جنبش کارگران صنعت نفت و کارگران خودروسازی (که بزرگترین قطب متمرکز کارگران بیشتر از ۵۰ نفر در ایران می‌باشند) پیوند پیدا کنند، بلکه حتی محروم‌ترین کارگران ایران یعنی جنبش کارگران معادن ایران چه در کرمان و چه در استان گلستان و غیره هم نتوانستند به این جنبش بپیوندند؟

یادمان باشد که آنچنانکه در خیزش دی‌ماه ۹۶ پائینی‌های جامعه ایران جنبش دانشجویی تهران با حضور در آن خیزش با شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» حرکت متمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه خیزش دی‌ماه ۹۶ را «بدل به یک گفتمان تاریخی در پروسس جنبش دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران کردند» و بدون تردید اگر جنبش دانشجویی با حضور خود در مرحله پایانی خیزش دی‌ماه ۹۶ و شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» خیزش دی‌ماه ۹۶ را بدل به یک گفتمان تاریخی در پروسس حرکت تحول‌خواهانه ۴۰ سال گذشته و پروسس ۲۰ ساله جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون و برون حکومت و داخل و خارج از کشور نمی‌کردند، خیزش متمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه دی‌ماه ۹۶ مانند دیگر خیزش‌های دوران رژیم مطلقه فقهاتی از خیزش اسلامشهر گرفته تا خیزش شهرک طلاب مشهد از حافظه تاریخی مردم ایران حذف می‌شد؛ بنابراین آنچه که باعث گردید تا خیزش دی‌ماه ۹۶ پائینی‌های جامعه ایران بدل به یک نقطه عطفی در حرکت ۴۰ ساله جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود یقیناً فقط و فقط حضور جنبش دانشجویی در آن خیزش (فراگیر و سراسری که بیش از ۹۰ شهر بزرگ و کوچک ایران را در طول ۹ روز در برگرفت) بود که عامل استحاله آن خیزش به یک گفتمان شد.

عین همین پروسه در جریان اعتلای جنبش‌های کارگاهی کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز در سال ۹۷ اتفاق افتاد، چرا آنچه که باعث گردید تا جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز بدل به نقطه عطفی در حرکت جنبشی خودبنیاد و خودسازمان‌گر و خودگردان و خودسامانده مطالباتی جامعه بزرگ ایران بشود نه فقط خود این دو جنبش کارگری بودند بلکه حضور و پیوند همه جانبه جنبش دانشجویی با این جنبش و با شعار: «فرزندان کارگرانیم - کنارشان می‌مانیم» بود که باعث گردید تا جنبش مطالباتی و صنفی کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز بدل به یک گفتمان جدید در عرصه جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد و خودسازمان‌گر و خودسامانده سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی امروز جامعه ایران بشود؛ و قطعاً اگر توسط پیوند جنبش دانشجویی با جنبش کارگاهی و صنفی کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز و شعار:

«فرزندان کارگرانیم - کنارشان می‌مانیم» نبودند، جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز در حافظه تاریخی جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در حد جنبش‌های کارگران هپکو و آذرآب باقی می‌ماند.

شاید بهتر باشد برای فهم بیشتر این مهم موضوع را اینچنین مطرح کنیم که در داوری ما بین جنبش کارگاهی و صنفی کارگران هپکو و آذرآب با جنبش صنفی و کارگاهی و مطالباتی کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز تفاوت چندانی وجود نداشته است؛ و شاید هزینه‌ای که جنبش کارگران هپکو و آذرآب در عرصه جنبش مطالباتی خود پرداخت کردند بیشتر از هزینه‌ای بود که جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز پرداخت کردند. فراموش نکنیم که جنبش کارگران هپکو و آذرآب هم از نظر زمانی طولانی‌تر از جنبش نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز بودند و هم به لحاظ فراگیری در پیوند با جامعه ایران و مردم اراک فراگیرتر از جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و کارگران فولاد اهواز عمل کردند، چیزی که جنبش کارگران هپکو و آذرآب نداشتند (اما کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز داشتند) پیوند افقی با جنبش‌های مطالباتی از جنبش معلمان تا جنبش بازنشستگان و مهمتر از همه با جنبش دانشجویی بود که باعث گردید تا جنبش کارگران هپکو و آذرآب نتوانند در پروسس جنبش خودبنیاد و خودسازمان‌گر و خودسامانده خود به مقام جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز دست پیدا کنند.

ذکر این نکته در آسیب‌شناسی جنبش کارگاهی نیشکر هفت تپه در سال ۹۷ ضرورت دارد که عنایت داشته باشیم که شعار: «نان، کار، آزادی، اداره شورائی» که در بستر جنبش کارگران نیشکر هفت تپه مطرح گردید، هر چند این شعار یک شعار استراتژی برای جنبش طبقه کارگر ایران می‌باشد و هر چند این شعار در تحلیل نهائی می‌تواند بسترساز طبقه‌ای شدن جنبش کارگاهی جامعه امروز ایران بشود و هر چند این شعار می‌تواند بسترساز پیوند جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری با جبهه برابری‌طلبانه طبقه زحمتکشان شهر و روستای ایران بشوند، ولی هرگز نباید فراموش کنیم که این شعار از جوهر صد در صد سیاسی برخوردار بود که در زمان و

مکانی مطرح شد که جنبش کارگاهی نیشکر هفت تپه فرایند صد در صد صنفی طی می‌کردند و خواسته کارگران نیشکر هفت تپه پرداخت حقوق سه ماهه معوقه خود و نفی خصوصی‌سازی صنایع نیشکر هفت و دولتی کردن این صنایع بود؛ و دیدیم که به مجرد اینکه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم توانست به نحوی حقوق معوقه سه ماه کارگران نیشکر هفت تپه را پرداخت نماید، این جنبش به یکباره از روند اعتلائی وارد فرایند تدافعی شد؛ و شعار «آزادی زندانیان نیشکر هفت تپه» هم فراموش کردند؛ بنابراین در این رابطه است که ما می‌توانیم داوری نمائیم که بین شعار: «نان، کار، آزادی، اداره شورائی» مطرح شده در جریان جنبش صد در صد صنفی و کارگاهی نیشکر هفت تپه با بستر و جوهر آن جنبش تناقض داشت؛ و به همین ترتیب است که شعار «نان، کار، آزادی، اداره شورائی» هرگز و هرگز از دایره فردی نتوانست فراتر برود و حتی در عرصه جنبش کارگران نیشکر هفت تپه بدل به گفتمان میدانی بشود.

آنچنانکه دیدیم که زمانی که رهبری جنبش کارگران نیشکر هفت تپه تهدید کرد که در صورتی که به خواسته‌های آن‌ها ترتیب اثر داده نشود، فردا می‌رویم اداره صنایع نیشکر هفت تپه را از دست امید اسدبیگی و کادر اداری‌اش پس می‌گیریم این شعار او در حد حرف باقی ماند، مثل شعار میرحسین موسوی در ۲۵ خرداد ۸۸ در خیابان آزادی که پشت بلند گو دستی حزب پادگانی خامنه‌ای را تهدید کرد که در صورتی که به خواسته آنها تن ندهند کارگران را دعوت به اعتصاب می‌کند که البته دیدیم که میرحسین موسوی از آنچنان پتانسیلی که می‌گفت برخوردار نبود. البته هرگز و هرگز این شعارها نتوانستند مادیت میدانی واقعی پیدا کنند و سرانجام این شعارها در عرصه میدانی به آنجا رسید که خواسته کارگران «دولتی کردن صنایع نیشکر هفت تپه شد» که صد در صد یک شعار ارتجاعی می‌باشد چراکه دولتی شدن در چارچوب رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم چیزی جز قبول سلطه سرمایه‌داری نامتعارف غارت‌گر و رانتی و نفتی موجود بر این صنایع نیست.

باری اصل مهمی که در خصوص سازمان‌یابی جنبش کارگری ایران باید در نظر بگیریم اینکه هرگز نباید با نگاه استاتیک به سازمان دهی و سازمان‌یابی جنبش کارگری

برخورد کنیم و هرگز نباید در تعیین شکل‌بندی و مکانیزم سازماندهی جنبش کارگران به صورت انتزاعی و مجرد از حرکت جنبش طبقه کارگر ایران برخورد کنیم. اینگونه رویکرد استاتیکی به سازمان‌یابی و سازماندهی طبقه کارگر ایران باعث می‌گردد تا در تعیین مکانیزم و شکل‌بندی سازماندهی هرگز برای خود حرکت مشخص طبقه کارگر جایگاهی قائل نشویم در نتیجه همین اعتقاد به بیگانگی بین حرکت مشخص و تعیین مکانیزم سازماندهی و سازمان‌یابی جنبش‌های کارگری باعث می‌گردد تا با برخورد انطباقی (به جای برخورد تطبیقی) به صورت مکانیکی به تجویز شکلی و یا اشکالی از سازمان‌یابی که در کشورهای دیگر تجربه شده است، بپردازیم و همین رویکرد باعث می‌گردد تا تجویز مکانیکی مکانیزم‌های سازماندهی و سازمان‌یابی جنبش‌های کارگری دیگر جوامع نه تنها باعث اعتلای مبارزه و حرکت جنبش‌های کارگری در جامعه ایران نشوند بلکه بالعکس اینگونه مکانیزم‌های مکانیکی سازماندهی و سازمان‌یابی بسترساز رکود حرکت جنبش‌های کارگری هم بشوند.

برای فهم این موضوع در این جا مجبور به ذکر مثالی می‌باشیم و آن اینکه اگر مثلاً ما جهت سازماندهی و سازمان‌یابی جنبش‌های کارگاهی کارگران امروز جامعه ایران بر دو مدل شورائی و سندیکائی تکیه بکنیم و همین دو مدل را در دستور کار خود قرار بدهیم و در عرصه حرکت ترویجی و تبلیغی خود نسبت به طبقه کارگر ایران تنها بر طبل این دو مدل بکوبیم و کارگران و جنبش کارگاهی کارگران جامعه امروز ایران را بین انتخاب یکی از این دو مدل جهت سازماندهی و سازمان‌یابی قرار بدهیم، حداقل فایده این رویکرد آن می‌شود که این دو مدل برای جنبش کارگران به صورت دو هدف در عرصه مبارزه خودبنیادشان درمی‌آید، در صورتی که تعریف ما از سازمان‌یابی و ابزار سازماندهی در این رابطه برای آن بود که سازماندهی بتواند به عنوان یک وسیله و ابزار در خدمت مبارزه و حرکت جنبش‌های کارگری درآیند و بتوانند توسط ایجاد پیوند بین جنبش‌های کارگاهی کارگران ایرانی کارگران را از دایره «در خود» به مرحله «برای خود» استحاله دهند و شرایط برای مبارزه درازمدت آنها فراهم سازند؛ و بسترها برای تغییر قوا در عرصه میدانی فراهم کنند؛ و کارگران از پراکندگی در عرصه عمل نجات بدهند و شرایط برای پیوند با گروه‌های اجتماعی متحد خود فراهم نمایند و بستر برای

مدیریت دموکراتیک خودشان فراهم کنند و کارگران ایران را با هم متحد نمایند. پر واضح است که برای اینکه مکانیزم سازماندهی و تشکیلات جنبش‌های کارگری بتوانند دارای فونکسیون فوق برای کارگران بشوند لازم است که:

اولاً سازماندهی و سازمان‌یابی در پروسس مبارزه افقی طبقه کارگر ایران موخر بر حرکت و مبارزه کارگران باشد.

ثانیاً مکانیزم سازماندهی کارگران به صورت مشخص و انضمامی از دل همان حرکت کارگران بیرون بیاید. تنها در این صورت است که «سازماندهی جنبش کارگران باعث قالب‌ریزی توسط سازماندهی نمی‌شوند بلکه سازماندهی در این رابطه از آنجائیکه از جوهر دینامیکی برخوردار می‌باشند، خود دارای جوهر حرکت است». برای مثال در عرصه حرکت وجود از آنجائیکه حرکت تکاملی وجود در چارچوب نظم و قوانینی از آغاز تا انتها سازماندهی شده می‌باشند ولی چون سازماندهی حرکت تکامل وجود توسط سازماندهی و نظم و قوانین جزئی از وجود و حرکت تکاملی وجود می‌باشند همین امر باعث می‌گردد که امکان جداسازی بین وجود و حیات و حرکت در هستی نباشد و البته به فرض محال در صورت جداسازی نظم و قوانین شکل سازماندهی هستی از آنها آن حیات و حرکت نابود می‌شوند.

در خصوص سازماندهی جنبش‌های کارگری با رویکرد تطبیقی هم می‌توانیم در این چارچوب داوری نمائیم که شکل‌بندی و سازماندهی حرکت و جنبش‌های کارگری نباید منفک از حرکت آنها باشند بلکه برعکس به صورت دینامیک باید از دل آنها رویش و زایش نمایند. این رویکرد باعث می‌گردد تا علاوه بر اینکه مکانیزم سازماندهی از آغاز تا انتها صورت ثابت نداشته باشد و دائماً به موازات پیچیده شدن حرکت و مبارزه طبقه کارگر این مکانیزم‌ها هم پیچیده‌تر بشوند خود سازماندهی هم جزء حرکت می‌شود؛ بنابراین اگر به تقدم حرکت بر سازماندهی اعتقاد داشته باشیم و اگر به رابطه دینامیک بین حرکت و سازماندهی قائل باشیم این همه باعث می‌گردد تا که قبل از تعیین نوع مکانیزم سازماندهی به صورت انتزاعی و مجرد به تعریف شاخه‌های حرکت بپردازیم. لذا در این رابطه است که می‌توانیم بر حسب جوهر حرکت کارگران حرکت آنها را به

چهار دسته تقسیم نمائیم که عبارتند از:

الف - حرکت‌های صنفی - صنفی.

ب - حرکت‌های صنفی - سیاسی.

ج - حرکت‌های سیاسی - صنفی.

د - حرکت‌های سیاسی - سیاسی.

طبیعی است که بر حسب هر کدام از این فرایندهای حرکتی، کارگران مکانیزم سازماندهی و سازمان‌یابی آنها تغییر می‌کنند؛ یعنی اگر مثلاً در فرایند حرکت صنفی - صنفی مکانیزم مجمع عمومی و انجمن‌های صنفی به عنوان سازماندهی می‌توانند فونکسیون مثبتی برای حرکت کارگران داشته باشند. در فرایند سیاسی - سیاسی جز مکانیزم شورائی به عنوان سازماندهی نمی‌تواند برای جنبش طبقه کارگر ایران مکانیزم دیگری جایگزین کرد. یادمان باشد که از زاویه جامعه‌شناسی اگر بخواهیم این موضوع را در سطح کلان مورد تحلیل قرار بدهیم باید بگوئیم که در حرکت تحول‌خواهانه جوامع مختلف ما نمی‌توانیم نسخه واحدی برای تغییر همه جوامع تعریف نمائیم آنچنانکه در عرصه سازماندهی و سازمان‌یابی جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیستی هم ما نه تنها نمی‌توانیم از نسخه‌های وارداتی جهت سازماندهی این جنبش‌ها در جامعه امروز ایران استفاده نمائیم بلکه مهمتر از آن اینکه اگر «تعیین مکانیزم سازماندهی یک امر دینامیک بدانیم نه موضوع مکانیکی قطعاً باید در تعیین مکانیزم سازماندهی بر مکانیزم‌های خودجوش مشخص انتخابی این جنبش‌های خودبنیاد (و خودسازمانده مطالباتی در سه مؤلفه صنفی - اقتصادی و اجتماعی - مدنی و سیاسی تکیه) داشته باشیم.»

برای فهم بیشتر این موضوع باید عنایت داشته باشیم که هر جامعه‌ای بر حسب خودویژگی‌های اجتماعی و تاریخی و فرهنگی و حتی جغرافیائی خود شکل خاصی برای تغییر و تحول مؤلفه‌های مختلف اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خود به صورت دینامیک تعریف می‌نماید و هرگز نباید مکانیزم تغییر و تحول در یک جامعه‌ای اگر

فونکسیون مثبت هم داشته باشد عین آن را به جامعه دیگر تجویز نمائیم، چراکه باز هم تاکید می‌کنیم که مکانیزم تغییر و تحول مانند مکانیزم سازماندهی جنبش‌های خودبنیاد صورت دینامیک دارد (نه مکانیکی). چنانکه در این رابطه گرامشی می‌گوید: «تمامی آنچه که ملت فرانسه طی چندین انقلاب با صرف هزینه‌های فوق تصور توانستند به دست بیاورند مردم انگلستان توانستند (حتی بیشتر از آنچه که مردم فرانسه از طریق انقلابات حاصل کردند) توسط تحولات غیر خشونت‌آمیز حاصل نمایند.»

ماحصل اینکه در عرصه تحول دینامیک اجتماعی چه با رویکرد جبری کارل مارکس (در عرصه تضاد ابزار تولید با شیوه تولید) تحولات اجتماعی بشر را تبیین نمائیم و چه با رویکرد انتخابی بودن سوسیالیسم (به عنوان آلترناتیو نظام سرمایه‌داری) بر پایه «خودآگاهی» (در مؤلفه‌های مختلف خودآگاهی طبقاتی و خودآگاهی سیاسی و خودآگاهی اجتماعی و خودآگاهی فرهنگی و تاریخی) آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی اعتقاد داشت تحول دینامیک اجتماعی را تبیین کنیم در هر دو صورت مکانیزم تغییر و تحول جوامع (و از جمله مکانیزم تحول سیاسی و تحول اقتصادی و تحول اجتماعی و تحول فرهنگی در جامعه بزرگ ایران در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران) می‌بایست در راستای دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی مورد اعتقاد محمد اقبال و شریعتی که توسط اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی ممکن می‌باشد و در بستر کنش‌گری جامعه ایران تکوین پیدا می‌کند (نه آنچنانکه کارل مارکس می‌گفت تنها و تنها توسط طبقه کارگر یا پرولتاریای صنعتی) به صورت دینامیک حاصل بشود و همین دینامیک بودن تحولات اجتماعی عاملی است که هر جامعه‌ای در مسیر گذار و تحول اجتماعی خودش مسیر مشخصی انتخاب کند؛ که این مسیر مشخص گذار در چارچوب خودویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی خاص آن جوامع شکل می‌گیرد و آنچنان این مساله تعیین کننده است که ما حتی با دو شکل صد در صد «مشابه گذار» در جوامع مدرن از بعد انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ الی الان روبرو نبوده‌ایم؛ که بهترین نمونه برای اثبات این داوری ما خود «تحول کمونیستی» (آنچنانکه کارل مارکس پیش‌بینی می‌کرد) می‌باشد.

یادمان باشد که کارل مارکس از سال ۱۸۴۸ توسط بیانیه مانیفست کمونیستی بود که کمونیست شدن خود را اعلام کرد و تا قبل از بیانیه مانیفست کمونیستی چه در اولین کتاب او یعنی «مساله یهود» که در سال ۱۸۴۳ نوشت و چه در دومین کتاب او یعنی «خانواده مقدس» که در سال ۱۸۴۴ نوشته است و چه در سومین کتاب او یعنی «تزه‌های فویر باخ» که بعد از «خانواده مقدس» در سال ۱۸۴۴ در فرانسه قبل از اخراجش به بلژیک و بروکسل نوشته است و چه در چهارمین کتاب او یعنی «ایدئولوژی آلمانی» که در سال ۱۸۴۵ در بروکسل نوشته است در هیچکدام از این چهار کتاب مارکس (که قبل از مانیفست کمونیست نوشته است) مارکس به صورت مشخص کمونیست بودن خود را اعلام نمی‌کند. هر چند که در هر کدام از این کتاب‌ها مارکس در حال جدال فلسفی و حقوقی و تاریخی و اجتماعی با گروه خاصی از سوسیالیست‌ها و ماتریالیست‌ها بوده است. به طوری که در کتاب «مساله یهود» با «مذهب» و در «خانواده مقدس» با «هگلی‌های جوان» و در «تزه‌های فویر باخ» با «ماتریالیسم فویر باخی» و در «ایدئولوژی آلمانی» با «گذشته خودش» و در «فقر فلسفه» (که رد کتاب «فلسفه فقر» پرودون می‌باشد) با رویکرد «پرودونیسیم» در آن زمان به عنوان رویکرد غالب سوسیالیستی مبارزه می‌کند.

از سال ۱۸۴۸ که کارل مارکس کمونیست می‌شود تا سال ۱۸۷۲ (یک سال بعد از کمون پاریس) که مارکس دو اثر بزرگ خود یعنی «جنگ داخلی در فرانسه» و «نقد برنامه گوتا» می‌نویسد بر هیچ شکل‌بندی مشخص دولت و هیچ شکل‌بندی مشخص سازماندهی جنبش کارگری در مسیر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تکیه نمی‌کند. پس از جمع‌بندی کارل مارکس از انقلاب کمون پاریس بود که در سال ۱۸۷۲ مارکس در این دو اثر بزرگ خود بر «دیکتاتوری پرولتاریا» به عنوان شکل دولت و بر مکانیزم «جنبشی» (به جای مکانیزم حزبی) به عنوان مکانیزم سازماندهی طبقه کارگر به صورت عام تکیه می‌نماید. آنچه در این رابطه مهم است اینکه شکل‌بندی که کارل مارکس در عرصه مسیر تحول و گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم توسط «جنبش پرولتاریای صنعتی» در جوامع صنعتی متروپل مطرح کرد نتوانست در عرصه میدانی واقعیت خود را نشان بدهد، چراکه کارل مارکس در مانیفست کمونیست بر پایه شکل

سازماندهی جنبش کارگری آن هم به صورت جهانی (آنچنانکه مانیفست کمونیست با این شعار پایان می‌یابد: «کارگران جهان متحد شوید») بر دوقطبی شدن جامعه سرمایه‌داری و تکوین قطب جنبش عظیم کارگری در برابر قطب بورژوازی حاکم به عنوان موتور تحول در جامعه سرمایه تکیه می‌کند؛ که باید بگوئیم از زمان مارکس تا کنون حتی در یک جامعه بشر هم جامعه به صورت دو قطبی «کارگر - سرمایه‌دار» (آنچنانکه کارل مارکس می‌گفت) تحقق پیدا نکرده است.

همچنین در آغاز همین مانیفست کمونیست مارکس مدعی است که «تاریخ جهان، تاریخ جنگ‌های طبقاتی است» که در این رابطه هم باید بگوئیم که جنگ‌های طبقاتی تنها یک بخش از جنگ‌های تاریخ می‌باشند نه (آنچنانکه مارکس در مانیفست کمونیست مدعی است) «تمام جنگ‌های تاریخ فقط جنگ‌های طبقاتی هستند.»

پر واضح است که همین اشتباه مارکس در «تبیین تاریخ بشر» باعث گردیده است تا تحلیل رویدادهای سیاسی توسط «تحلیل طبقاتی» به صورت «تقلیل طبقاتی» درآید نه «تحلیل طبقاتی» و بنابراین با رویکرد تحلیل طبقاتی در چارچوب منحصر کردن تمامی تضادهای بشر به جنگ و مبارزه و تضاد طبقاتی نمی‌توان به تحلیل سیاسی همه جانبه آب‌بندی شده واقع‌گرایانه چه در عرصه بین‌المللی و چه در عرصه منطقه‌ای و چه در عرصه داخلی دست پیدا کرد؛ و اما در خصوص شکل‌بندی سازماندهی مسیر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم برعکس آنچه کارل مارکس مطرح می‌کرد و مسیر گذار را «تنها توسط طبقه کارگر و انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا و بستر تضاد رشد ابزار تولید با شیوه تولید سرمایه‌داری تعریف می‌کرد» نه تنها در طول بیش از یک قرن گذشته حتی یک نمونه انقلاب پرولتری توسط خود پرولتاریا و در شکل دیکتاتوری پرولتاریا انجام نگرفته است بلکه برعکس نخستین انقلاب کمونیستی در چارچوب رویکرد کارل مارکس توسط لنین در عقب مانده‌ترین کشور اروپا که یک کشور دهقانی بود توسط حزب طراز نوین نخبگان مارکسیستی نه طبقه کارگر و با مکانیزم حزب - دولت به صورت تک حزبی کمونیستی (نه دموکراتیک آنچنانکه مارکس می‌گفت) و تکوین دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان شکل دولت توسط نخبگان سیاسی نه طبقه کارگر

شکل گرفته است؛ که همه اینها برعکس آنچه مارکس در باب شکل‌بندی و مکانیزم تحول کمونیستی در عرصه مسیر گذار از سرمایه‌داری مطرح می‌کرد، بوده است.

یادمان باشد که کمون پاریس که در سال ۱۸۷۱ برای مدت چند ماه شکل گرفت اصلاً و ابداً در چارچوب پروژه کمونیستی کارل مارکس نبود چرا که:

اولاً کنش‌گران اصلی کمون پاریس پرودونیست‌ها بودند نه مارکسیست‌ها.

ثانیاً در اوایل تکوین کمون پاریس خود کارل مارکس جزء مخالفین کمون پاریس بود. ثالثاً برعکس آنچه که کمونیست‌های امروز مدعی هستند اصلاً و ابداً رهبری کمون پاریس در دست طبقه کارگر پاریس نبود بلکه برعکس سربازان فرار کرده از جنگ و جوانان پاریس بودند که توسط کمیته‌های انقلابی کمون پاریس را اداره می‌کردند و البته این کمیته‌های انقلابی توسط کارگران پاریسی حمایت می‌شدند.

رابعاً اصلاً شهر پاریس در سال ۱۸۷۱ «طبقه کارگر پاریس» نداشت البته کارگران صنعتی داشت ولی این کارگران صنعتی در یک شهر که به مرحله طبقه کارگران پاریس نرسیده بودند.

خامساً عنایت داشته باشیم که انترناسیونال اول که رهبری‌اش در دست کارل مارکس بود در سال ۱۸۷۶ به علت اختلاف کارل مارکس با باکونین بر سر کمون پاریس منحل شد.

سادساً تمام ادعای کارل مارکس در منحل کردن اتحادیه کمونیستی و تکوین انترناسیونال اول این بود که انقلاب پرولتری و گذار از سرمایه‌داری نه تنها در یک شهر مثل پاریس ممکن نیست، حتی در یک کشور هم ممکن نمی‌باشد و آنچنانکه مارکس در پایان مانیفست کمونیست با شعار: «کارگران جهان متحد شوید» مطرح می‌کند، تنها توسط انقلاب جهانی کارگران جهان می‌توان به کمونیست و انقلاب کارگری و گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و دولت کمونیستی و فروپاشی نظام سرمایه‌داری دست پیدا کرد «نه انقلاب کمونیستی در یک شهر مثل شهر پاریس».

سابعاً خود مارکس هیرارشی انقلاب کارگری در کشورهای متروپل سرمایه‌داری بر

پایه آلمان و آمریکا و انگلیس و فرانسه و در آخر روسیه مطرح کرده بود در صورتی که این هرم هیرارشیکی مارکسی کاملاً عکس تحقق پیدا کرد؛ و نه تنها طبقه کارگر مورد ادعای کارل مارکس در آلمان و آمریکا و انگلیس اقدام به انقلاب کارگری نکردند و دولت سرمایه‌داری را در هم نشکستند بلکه برعکس توسط آمبورژوازه شدن طبقه کارگر کشورهای صنعتی این طبقه منحصر به فرد انقلابی کارل مارکس در صد سال گذشته به یک طبقه محافظه کار بدل شده است؛ بنابراین بدین ترتیب است که باید بپذیریم که مسیر و شکل تحول اجتماعی و سیاسی جوامع و شکل‌بندی طبقه کارگر علاوه بر اینکه صورت دینامیک دارد و علاوه بر اینکه در هر جامعه از شکل مشخص و کنکرت برخوردار می‌باشد، هرگز نمی‌تواند به صورت تعریف شده قبلی شکلی از تحول بر جامعه‌ای و مکانیزی از شکل‌بندی و سازماندهی بر جنبشی یا طبقه‌ای و یا گروه اجتماعی از بالا تزریق کرد.

یادمان باشد که علت شکست تمامی انقلابات قرن بیستم همین تزریق شکل‌بندی حزب دولت لنینیستی بر آن انقلابات بود بطوریکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که حتی یک انقلاب قرن بیستم هم نبود که از شکل‌بندی حزب دولت لنینیستی خارج بوده باشد. بر این مطلب بیافزائیم که از آنجائیکه کارل مارکس با رویکرد ذات‌گرایانه طبقه را تحلیل می‌کرد او بر این باور بود که «طبقه کارگر» به عنوان یک واقعیت در جامعه سرمایه‌داری وجود دارد و در چارچوب همین باور مارکس به وجود طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری بود که او معتقد بود که برای سازماندهی طبقه کارگر تنها کافی است تا جنبش‌های کارگری به حرکت درآیند، به عبارت دیگر تعیین شکل‌بندی یا مکانیزم سازمان‌یابی جنبشی به جای سازمان‌یابی حزبی برای طبقه کارگر (توسط کارل مارکس) در این رابطه مطرح شده بود که مارکس معتقد بود که در نظام سرمایه‌داری و دو قطبی شدن جامعه سرمایه‌داری طبقه به عنوان یک واقعیت وجود دارد؛ و لذا در این رابطه بود که مارکس در تبیین و تحلیل و تئوریزه کردن نظریه‌های خودش بر پایه کمونیست طبقه کارگر و یا تائید واقعیت طبقه کارگر به عنوان یک پیشفرض همیشه قبول داشت و از اینجا بود که مارکس خود این جنبش‌های کارگری و در رأس آنها جنبش اعتصابی کارگری را آموزشگاه کارگران در عرصه سازمان‌یابی می‌دانست.

البته مارکس در عرصه شکل تحول اجتماعی به سوی سوسیالیسم هم هر چند که به انقلاب کارگری اعتقاد داشت و در «نقد برنامه گوتا» بر دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان مدل و شکل‌بندی دولت پرولتاریا تکیه می‌کند ولی در عین حال بر این باور بود که در سه کشور آمریکا و هلند و انگلستان انقلاب کارگری می‌تواند به صورت غیر قهرآمیز انجام بگیرد؛ و البته کارل مارکس غیر از این سه کشور جهت گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم معتقد به انقلاب قهرآمیز طبقه کارگر بود. باری از آنجائیکه مارکس:

۱ - با رویکرد ذات‌گرایانه به طبقه کارگر به عنوان یک واقعیت برونی معتقد بود.

۲ - اعتقاد داشت که بالاخره جامعه سرمایه‌داری دو قطبی می‌شود بین اکثریت عظیم قطب پرولتاریا و اقلیت جامعه سرمایه‌داری.

۳ - رهائی طبقه کارگر در جامعه دو قطبی سرمایه‌داری تنها از طریق خود طبقه کارگر ممکن می‌باشد.

۴ - طبقه کارگر از طریق مسیر جنبشی (نه حزبی) در بستر مبارزه طبقاتی می‌تواند خودش را سازماندهی کند و هرگز نباید توسط احزاب سیاسی جنبش کارگری را سازماندهی کرد بلکه تنها سازماندهی خودجوش جنبشی است که طبقه کارگر می‌تواند به صورت خودجوش سازماندهی بشوند. قابل ذکر است که در این رابطه بین رویکرد کارل مارکس و معلم کبیرمان شریعتی اختلاف جوهری وجود دارد چرا که:

الف - از آنجائیکه مارکس با رویکرد ذات‌گرایانه معتقد به طبقه کارگر به عنوان واقعیتی تکوین یافته در بیرون بود و وظیفه نخبگان کمونیست از نظر مارکس تنها کشف واقعیت طبقه کارگر در خارج می‌باشد در صورتی که شریعتی (از آنجائیکه برعکس رویکرد ذات‌گرایانه مارکس به طبقه با رویکرد تاریخی طبقه را تعریف می‌کند) طبقه و از جمله طبقه کارگر را به عنوان یک واقعیت خارج از ذهن که وظیفه ما تنها کشف آن طبقه می‌باشد نمی‌شناسد، بلکه بالعکس شریعتی معتقد است که «طبقه» باید توسط ایجاد «خودآگاهی طبقاتی» در کارگران تکوین پیدا کند؛ بنابراین در رویکرد شریعتی برعکس رویکرد کارل مارکس، طبقه کارگر به عنوان یک واقعیت مشخص بیرونی در جامعه سرمایه‌داری وجود ندارد. این طبقه توسط پیشگام و جنبش پیشگامان با ایجاد

خودآگاهی طبقاتی به وسیله انتقال آگاهی از واقعیت جامعه به وجود آن کارگران جامعه به وجود می‌آید به عبارت دیگر از نگاه شریعتی طبقه مولود و سنتز خودآگاهی طبقاتی در وجدان کارگران می‌باشد؛ و از اینجا است که شریعتی برعکس مارکس برای سازماندهی طبقه کارگر هر چند که بر جنبش افقی طبقه کارگر تکیه می‌کند اما در چارچوب آگاهی مشخص طبقاتی و خودآگاهی آن تعریف می‌نماید.

در رویکرد شریعتی از آنجائیکه آگاهی مشخص طبقاتی بسترساز سازماندهی کارگران و جنبش کارگری می‌باشد در نتیجه مکانیزم سازماندهی (هم چون ریشه در آگاهی مشخص برخاسته از جنبش مشخص کارگری دارد) صورت مشخص دارد. بنابراین در این رابطه است که شریعتی هم مانند کارل مارکس اعتقادی به سازماندهی طبقه کارگر توسط حزب و از بالا ندارد. لذا تنها لنین و در چارچوب رویکرد حزب - دولت اوست که او معتقد به سازماندهی طبقه کارگر از طریق حزب طراز نوین می‌باشد؛ و به همین دلیل است که در رویکرد حزب - دولت لنین راهی جز این وجود ندارد مگر اینکه آنچنانکه در شوروی سابق شاهد بودیم سیستم تک حزبی جایگزین طبقه در عرصه مدیریت بشوند.

ب - شریعتی برعکس کارل مارکس (که به جامعه دو قطبی در مناسبات سرمایه‌داری اعتقاد داشت و از نظر مارکس همین دو قطبی شدن جامعه به صورت جبری این شرایط را برای طبقه کارگر فراهم می‌کند تا طبقه کارگر تنها خودش بتواند خودش را نجات بدهد) از آنجائیکه شریعتی «جامعه» را کنش‌گر اصلی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تعریف می‌نماید (نه صرف طبقه کارگر آنچنانکه کارل مارکس می‌گوید) و از آنجائیکه شریعتی برعکس کارل مارکس که (تاریخ جهان را تاریخ جنگ طبقاتی می‌داند) معتقد است که جنگ‌های طبقاتی تنها بخشی از جنگ‌های تاریخ هستند نه همه آنها، همین امر باعث می‌گردد تا شریعتی بر پایه کنش‌گری «کل جامعه» منهای سازماندهی عمودی درون طبقه به سازماندهی افقی طبقه کارگر یا جامعه عنایت داشته باشد.

بر این مطلب بیافزائیم که گرچه مهمترین دستاورد کارل مارکس «کشف طبقه کارگر

به عنوان یک نیروی عظیم بوده است» این درست است که کارل مارکس توانست سوسیالیسم طبقه کارگر که همان سوسیالیستی می‌باشد که علاوه بر اینکه متعلق به طبقه کارگر است تنها توسط خود طبقه کارگر (آنچنانکه کارل مارکس در «نقد برنامه گوتا» می‌گوید) توسط دیکتاتوری پرولتاریا در جامعه دو قطبی شیوه تولید سرمایه‌داری و در عرصه مبارزه طبقاتی بین طبقه عظیم پرولتاریا با طبقه بورژوازی حاکم تعریف نماید. البته در این رابطه نباید فراموش کنیم که تفاوت رویکرد شریعتی با کارل مارکس بدین ترتیب می‌باشد که:

اولاً شریعتی برعکس کارل مارکس (که سوسیالیسم مال طبقه کارگر می‌دانست) سوسیالیسم مال جامعه می‌داند به عبارت دیگر در رویکرد کارل مارکس کنش‌گر اصلی مبارزه طبقاتی در راستای تحقق سوسیالیسم فقط و فقط طبقه کارگر می‌باشد در صورتی که در رویکرد شریعتی کنش‌گر اصلی در راستای مبارزه برای تحقق سوسیالیسم جامعه است؛ که البته در چارچوب این جامعه طبقه کارگر همه جامعه نیست بلکه تنها بخشی از جامعه طبقه کارگر می‌باشند. پر پیداست که در رویکرد شریعتی جامعه به عنوان کنش‌گر اصلی مبارزه دست‌یابی به دموکراسی سه مؤلفه‌ای سوسیالیستی می‌باشد که شامل اردوگاه بزرگ مستضعفین در دو جبهه بزرگ طبقه متوسط آزادی‌خواهانه و جبهه برابری‌طلبانه طبقه زحمتکشان شهر و روستا می‌باشند. ثانیاً در رویکرد کارل مارکس طبقه کارگر یا پرولتاریا صنعتی به عنوان موتور حرکت اجتماعی سوسیالیستی در عرصه مبارزه طبقاتی می‌باشد در صورتی که در رویکرد شریعتی مستضعفین جامعه در فرایندهای مختلف تاریخی به عنوان بزرگ‌ترین گروه اجتماعی بالنده جامعه به عنوان موتور حرکت جامعه در راستای دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشند، بنابراین در این رابطه است که در چارچوب رویکرد شریعتی یکی از وظایف محوری پیشگام یا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران این است که در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص تاریخی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جامعه خود به بازتعریف مستضعفین به عنوان تنها نیروی بالنده و جامعه‌ساز

و تاریخ‌ساز بپردازند.

ثالثاً در رویکرد کارل مارکس سوسیالیسم یک امر اجباری می‌باشد که در بستر رشد ابزار تولید و تضاد با شیوه تولید حاصل می‌شود. در صورتی که در رویکرد شریعتی سوسیالیسم یک امر انتخابی است (نه جبری) که توسط خودآگاهی طبقاتی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و در چارچوب مدل دموکراسی سوسیالیستی توسط گروه‌های بالنده اردوگاه بزرگ مستضعفین در دو جبهه طبقه متوسط شهری آزادی‌خواهانه و جبهه برابری‌طلبانه طبقه فراگیر زحمتکشان شهر و روستا واقعیت و مادیت اجتماعی پیدا می‌کند.

رابعاً در سوسیالیسم کارل مارکس طبقه پرولتاریا در چارچوب استثمار بر پایه ارزش اضافی در مناسبات سرمایه‌داری به عنوان تنها نیروی بالنده در مبارزه طبقاتی و در جامعه دو قطبی سرمایه‌داری و در راستای تحقق جبری سوسیالیست تعریف می‌گردد در صورتی که در رویکرد شریعتی مستضعفین به عنوان نیروی بالنده تاریخی جهت رهایی انسان و جهت نابودی مناسبات سرمایه‌داری در چارچوب سه مؤلفه استثمار و استحمار و استبداد تعریف می‌گردد و لذا بدین ترتیب است که مبارزه رهایی‌بخش شریعتی (بر خلاف مبارزه رهایی‌بخش تک مؤلفه‌ای ضد استثمار کارل مارکس) صورت سه مؤلفه‌ای ضد استثمار و ضد استبداد و ضد استحمار دارد. مضافاً بر اینکه در رویکرد شریعتی خود مبارزه ضد استثمار هم سه مؤلفه‌ای می‌باشد چراکه شریعتی به سه مؤلفه استثمار در تاریخ معتقد بود که شامل:

۱ - استثمار فرد از فرد.

۲ - استثمار طبقه از طبقه.

۳ - استثمار ملت از ملت، می‌باشد بنابراین گرچه هم کارل مارکس و هم شریعتی معتقد به «رهایی انسان» به عنوان اولویت اول آرمانی خود هستند و هر دو به مبارزه رهایی‌بخش انسان در تاریخ اعتقاد کامل داشتند و هر دو در چارچوب مبارزه رهایی‌بخش انسان بوده است که به سوسیالیسم و دموکراسی سوسیالیستی رسیده‌اند و «سوسیالیسم» و «دموکراسی سوسیالیستی» به عنوان تنها مسیر رهایی انسان تعریف

کرده‌اند اما در عرصه فرموله کردن مسیر رهائی انسان بین آنها تفاوت وجود دارد چراکه کارل مارکس مسیر رهائی انسان در سوسیالیسم و نفی استثمار انسان از انسان را فرموله می‌کند در صورتی که شریعتی مسیر رهائی انسان در دموکراسی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در عرصه ایجابی و در عرصه سلبی توسط مبارزه سه مؤلفه‌ای با «زر و زور و تزویر» یا «استثمار و استحمار و استبداد» و یا «تیغ و طلا و تسبیح» و «فرعون و قارون و بلعم باعورا» تبیین می‌نماید، بنابراین بین مدل سوسیالیستی کارل مارکس و مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی در مسیر رهائی انسان تفاوت وجود دارد چراکه در مدل سوسیالیستی کارل مارکس رهائی انسان از مسیر تک مؤلفه ای سوسیالیستی ممکن می‌باشد هر چند که خود کارل مارکس در مانیفست کمونیستی خود را دموکراتیک و طرفدار دموکراسی می‌داند ولی در تحلیل نهائی چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی برای کارل مارکس راهی جز این باقی نماند که مسیر سوسیالیسم در عرصه رهائی انسان در برابر مسیر دموکراسی مطلق نماید و دو اصل سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا در «نقد برنامه گوتا» به هم پیوند دهد و دموکراسی را در رویکرد خودش به حاشیه ببرد. همان واقعیتی که در قرن بیستم در غیاب کارل مارکس با انقلاب اکتبر روسیه و پیشنهاد پلخانوف و حمایت لنین در کنگره دوم سوسیال دموکرات‌های روسیه در راستای تعیین دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان شکل دولت در اتحاد جماهیر شوروی مادیت پیدا کرد در صورتی که برعکس در مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای شریعتی علاوه بر اینکه (برعکس رویکرد کارل مارکس) سوسیالیسم از مسیر دموکراسی (نه دموکراسی از مسیر سوسیالیسم آنچنانکه مارکس می‌گفت) مادیت پیدا می‌کند خود دموکراسی (در رویکرد شریعتی) سه مؤلفه‌ای می‌باشد که شامل:

۱ - دموکراسی سیاسی.

۲ - دموکراسی اقتصادی.

۳ - دموکراسی اجتماعی، هستند، بنابراین بدین ترتیب است که در دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی توسط اجتماعی کردن سیاست و اقتصاد و معرفت

است که دموکراسی سوسیالیستی می‌تواند در جامعه مادیت و واقعیت پیدا کند.

یادمان باشد که بین دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی یا سوسیال دموکراسی یا دولت رفاه اروپائی از فرش تا عرش تفاوت وجود دارد چراکه در سوسیال دموکراسی دولت رفاه که در چارچوب اقتصاد سرمایه‌داری کینزی قابل فرموله می‌باشد رویکرد سوسیال دموکراسی در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری و بر مبنای حفظ مالکیت خصوصی و بازار و تکیه بر تأمین اجتماعی دولت رفاه سوسیال دموکراسی که امروز در کشورهای اسکاندیناوی شاهد آن می‌باشیم، قابل تعریف می‌باشد در صورتی که در مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی (نه تنها در این مدل بین دموکراسی و لیبرالیسم مرزبندی شده است و شریعتی دموکراسی آزادی برای اجتماع تعریف می‌نماید در صورتی که لیبرالیسم آزادی برای فرد می‌باشد و نه تنها شریعتی در مدل دموکراسی سه مؤلفه‌ای سوسیالیستی خود معتقد به سوسیالیسم از مسیر دموکراسی است نه برعکس) مهم‌تر از آن اینکه شریعتی در مدل دموکراسی سوسیالیستی خود مناسبات سرمایه‌داری را (برعکس مدل سوسیال دموکراسی) شر بزرگ می‌داند و معتقد است که در عرصه مبارزه با سرمایه‌داری رقابت بین دو تا طبیب با مارکسیسم دارد.

بدین ترتیب آنچنانکه سوسیالیسم کارل مارکس به عنوان آلترناتیو مناسبات سرمایه‌داری قابل تعریف می‌باشد دموکراسی سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای شریعتی نیز در چارچوب همان آلترناتیو مناسبات سرمایه‌داری نیز قابل تعریف می‌باشد. لذا بدین ترتیب است که اصلاً و ابداً دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی به عنوان آلترناتیو مناسبات سرمایه‌داری قابل مقایسه با سوسیال دموکراسی (برنشتاینی) دولت رفاه اروپا نمی‌باشد، چرا که در عرصه شیوه تولید و مناسبات سوسیال دموکراسی دولت رفاه بر مناسبات سرمایه‌داری استوار می‌باشد در صورتی که دموکراسی سه مؤلفه‌ای شریعتی به عنوان آلترناتیو مناسبات سرمایه‌داری بر مناسبات سوسیالیستی توسط اجتماعی کردن تولید و توزیع و مصرف استوار می‌باشد.

باری در چارچوب دو مدل سوسیالیسم کلاسیک کارل مارکس و مدل دموکراسی

سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی است که ما در عرصه سازمان‌یابی و یا سازماندهی گروه‌های بالنده اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران می‌توانیم مکانیزم‌های سازماندهی و سازمان‌یابی گروه‌های بالنده اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را در دو مدل:

۱ - مدل سوسیالیستی سازماندهی.

۲ - مدل دموکراتیک سازماندهی، خلاصه نمائیم.

در مدل سوسیالیستی سازماندهی از آنجائیکه این مدل بر مبارزه صرف طبقاتی استوار می‌باشد و تنها مبارزه طبقاتی به عنوان مبارزه برای تغییر انقلابی و تحولی قبول دارد و هر گونه مبارزه غیر طبقاتی در این رویکرد انحرافی می‌باشد لذا همین مطلق کردن مبارزه در مدل سوسیالیستی به مبارزه طبقاتی باعث می‌گردد که از آنجائیکه در این مدل سمت و سوی مبارزه باید در راستای مقابله آلترناتیوی با بورژوازی و سرمایه‌داری حاکم باشد همین امر باعث می‌گردد تا در مدل سوسیالیستی سازماندهی جنبش کارگری در استراتژی رویکرد سرنگون‌طلبانه داشته باشد و در چارچوب همین رویکرد سرنگون‌طلبانه است که در مدل سوسیالیستی سازماندهی جنبش کارگری باید دولت‌محور عمل شود (نه جامعه‌محور) و البته بدون تردید تنها مکانیزمی که می‌تواند در کادر مدل سوسیالیستی جهت سازماندهی جنبش کارگری به کار گرفته شود مدل سازماندهی شورائی است.

پر واضح است که در مدل سازماندهی سوسیالیستی غیر از مکانیزم سازماندهی شورائی بقیه مکانیزم‌ها از جمله مکانیزم سندیکائی و اتحادیه‌ای نمی‌توانند مورد تأیید واقع شوند، چراکه در مکانیزم سندیکائی مستقل کارگری و مکانیزم اتحادیه‌ای آنچه اهمیت دارد «جوهر مطالباتی صنفی کارگران است» بر خلاف مکانیزم سازماندهی شورائی که هر چند توسط این مکانیزم می‌توان فعالیت صنفی مستقل هم انجام داد، ولی فراموش نباید کرد که وجه غالب در سازماندهی شورائی فعالیت سیاسی است تا فعالیت صنفی.

برای فهم این داوری ما در اینجا کافی است که موضوع سازماندهی در ترازوی جنبش کارگری کارگران نیشکر هفت تپه در سال ۹۷ قرار دهیم، چراکه در جریان مبارزه

جنبش کارگران نیشکر هفت تپه در سال ۹۷ یک پارادوکس وجود داشت به این ترتیب که در این جنبش نیروهای کارگر بالای جنبش که جنبش را مدیریت می‌کردند در چارچوب مدل سوسیالیستی سازماندهی حرکت می‌کردند در صورتی که بدنه و پائینی این جنبش در کادر مدل دموکراتیک سازماندهی عمل می‌کردند. در نتیجه همین امر باعث گردید تا شعار میدانی نیروی‌های بالا این جنبش با شعار بدنه و پائینی‌ها جنبش متفاوت باشد. به این ترتیب که شعار نیروهای بالائی در کادر مدل سوسیالیستی «نان، کار، آزادی - اداره شورائی» بود و در چارچوب این شعار بود که نیروهای بالائی این جنبش شعار «خلع ید از خصولتی‌های مالک نیشکر هفت تپه تحت رهبری امید اسد بیگی می‌دادند و رسماً اعلام می‌کردند که اگر تا فردا به خواسته‌های آنها ترتیب اثر داد نشود حتی دفاتر امید اسدبیگی و پرسنل مربوط به او را مصادره می‌نمایند» و این درست در شرایطی بود که شعار بدنه و قاعده آن جنبش کسب مطالبات معوقه سه ماهه حقوق آنها بود که البته گذشت زمان نشان داد که شعار مدل سازماندهی شورائی که در چارچوب شعار «نان، کار، آزادی - اداره شورائی» مادیت پیدا کرده بود، به علت نارس بود «نان» شعار و مدل نسبت به شرایط مشخص جنبش کارگری نیشکر هفت تپه باعث گردید تا مغلوب شعار بدنه و قاعده آن جنبش بشوند که در چارچوب مدل دموکراتیک سازماندهی حرکت می‌کردند چنانکه در این رابطه دیدیم که شعار نهائی میدانی جنبش کارگران نیشکر هفت تپه همان دریافت حقوق معوقه و دولتی کردن مجتمع نیشکر هفت تپه و خلع ید از امید اسدبیگی بود.

فراموش نکنیم که این دولتی کردن مجتمع نیشکر هفت تپه در شعار کارگران نیشکر هفت تپه در سال ۹۷ به معنای حاکمیت دولت سرمایه‌داری بر این مجتمع می‌باشد. هر چند که پس از ۹ ماه که از آن جنبش کارگری نیشکر هفت تپه می‌گذارد نه تنها رژیم مطلقه فقهاتی حاضر نشد تا اقدام به خلع ید از امید اسدبیگی مدیر عامل خصولتی مجتمع نیشکر هفت تپه بکند و به این خواسته حداقلی جنبش کارگران نیشکر هفت تپه پاسخ بدهد بلکه بالعکس در همین زمان با بازگشت امید اسدبیگی (که قوه قضائیه اعلام کرده فراری می‌باشد) استانداری استان خوزستان و فرمانداری شوش با او در حال مذاکره می‌باشند تا به نمایندگی از دولت بتوانند شرایط برای بر طرف کردن مشکلات



اداری و مالی او توسط بانک‌ها فراهم کنند.

البته دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم هم در همین شرایط جهت سرکوب جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه هم از این شکاف بین شعار بالائی‌ها و قاعده جنبش کارگری نیشکر هفت تپه استفاده کرده‌اند و با پرداخت حقوق معوقه آنها جنبش فوق را از موضع تهاجمی ماه‌های شهریور تا آذر ۹۷ به موضع تدافعی بکشانند و با به تدافعی کشاندن آن جنبش و پایان یافتن اعتصابات و بازگشت به کار کارگران شرایط برای سرکوب بالائی‌های این جنبش فراهم کنند که آن هم توسط دستگیری و شکنجه و اعتراف‌گیری و اخراج از کارگاه صورت گرفته است.

البته این در شرایطی است که حتی تا این زمان جریان‌های سیاسی چپ مارکسیستی خارج از کشور به جای آسیب‌شناسی این جنبش تلاش می‌کنند تا با حمایت بوق‌های تبلیغاتی خود از رهبری این جنبش بر طبل همان مدل سوسیالیستی و شعار اداره شورائی خود بکوبند تا شاید مانند جنبش‌های گذشته بتوانند از جنبش کارگری نیشکر هفت تپه یارگیری برای جریان خود بکنند؛ و اگر هم بتوانند با جدا کردن نیروهای بالائی این جنبش مانند گذشته آنها را به خارج کشور ببرند و مانند گذشته این نیروهای اکتیو سازمانده کارگری را در خارج از کشور پاسیف سازند.

باری در مدل دموکراتیک سازماندهی جنبش کارگری شرایط برعکس مدل سوسیالیستی سازماندهی کارگری می‌باشد چرا که در مدل دموکراتیک:

اولاً مبارزه طبقاتی همه مبارزه تشکیل نمی‌دهد بلکه تنها بخشی از مبارزه کارگران و گروه‌های اجتماعی مبارزه طبقاتی می‌باشد لذا همین امر باعث می‌گردد تا در سازماندهی بر پایه مدل دموکراتیک جنبش‌های مطالباتی بتوانند در سه مؤلفه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی همزمان فعالیت بکنند و در همین رابطه شرایط برای پیوند افقی و عمودی جنبش‌های مطالباتی در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه طبقه زحمتکشان شهر و روستا فراهم می‌شود.

ثانیاً در عرصه مدل دموکراتیک سازماندهی، مکانیزم سازماندهی مانند مدل سوسیالیسم سازماندهی فقط محدود به مکانیزم شورائی نمی‌شود بلکه برعکس سازماندهی می‌تواند

در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص آن جنبش‌ها در اشکال مختلف شورائی و غیر شورائی از سندیکالیسم تا اتحادیه‌ای و تا انجمن صنفی و تا مجمع عمومی و غیره صورت بگیرند.

ثالثاً در عرصه مدل دموکراتیک «سازماندهی جنبش‌ها» دیگر مکانیزم سازماندهی مانند مدل سوسیالیستی به صورت انتزاعی و مجرد خارج از تحلیل مشخص از شرایط مشخص میدانی تعریف نمی‌شوند تا به صورت مکانیکی بر جنبش‌ها تزریق بشوند بلکه برعکس در مدل دموکراتیک سازماندهی جنبش‌ها برای تعریف و تعیین مکانیزم سازماندهی جنبش‌ها به صورت انضمامی و میدانی در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص به تعیین مکانیزم سازماندهی برای جنبش‌ها پرداخته می‌شوند. البته در این رابطه هرگز تاکید بر شکل خاصی از مکانیزم سازماندهی نمی‌شود بلکه برعکس ممکن است مثلاً جنبش کارگران نیشکر هفت تپه به لحاظ مکانیزم سازماندهی مکانیزمی انتخاب کنند که آن مکانیزم در سازماندهی کارگران هپکو و آذراب و یا کارگران شرکت نفت و خودروسازی بی‌اثر باشند.

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد:

۱ - جنبش کارگری ایران در طول ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران تنها در دو مقطع توانسته است به صورت طبقه‌ای ظاهر بشوند. یکی در دهه ۲۰ در جریان ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق و دیگری در فرایند پسا ۱۷ شهریور سال ۵۷. البته در مقاطع دیگر زمانی جنبش کارگران ایران پیوسته فعال بوده است اما ظهور جنبش کارگران ایران در غیر از آن دو مقطع صورت طبقه‌ای نداشته است بلکه به صورت کارگاهی داشته‌اند. علت اینکه در آن دو مقطع جنبش کارگران ایران توانسته است به صورت فراگیر و سراسری ظاهر بشوند حضور هم‌مونی جنبش کارگران صنعت نفت ایران بوده است که به علت حساسیت صنایع نفت ایران در عرصه بودجه و اقتصاد نفتی ایران و به علت سابقه صنایع نفت و مهارت و آموزش و تحصیلات و پراتیک اقتصادی کارگران صنعت ایران باعث شده است تا کارگران صنعت نفت ایران از پتانسیل بالاتری نسبت به دیگر کارگران صنعتی ایران برخوردار باشند و در چارچوب



همین پتانسیل است که حضور کارگران صنعت نفت ایران در جنبش کارگری ایران علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا جنبش کارگران ایران سیاسی بشوند و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا جنبش کارگران ایران وارد فرایند اعتصابی بشوند و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا توازن قوا در عرصه میدانی به سود کارگران تغییر کند و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا با عقب‌نشینی رژیم‌های سیاسی در برابر خواسته‌های طبقه کارگر ایران جنبش‌های کارگران ایران به مطالبات خود دست پیدا کنند، مهم‌تر از همه اینکه با ورود جنبش کارگری صنعت نفت ایران و پیوند با جنبش کارگران ایران شرایط برای سراسری شدن و طبقه‌ای شدن جنبش کارگری ایران فراهم می‌گردد.

بدین خاطر در این رابطه است که می‌توان به این جمع‌بندی رسید که تا زمانیکه جنبش کارگران صنعت نفت ایران با جنبش کارگران ایران پیوند پیدا نکنند نه تنها جنبش کارگری ایران طبقه‌ای و اعتصابی و فراگیر و سیاسی نمی‌شوند بلکه مهم‌تر از همه اینکه جنبش کارگری ایران نمی‌تواند توازن قوای میدانی با دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را به سود جنبش کارگری ایران تغییر بدهند.

پر واضح است که تا زمانیکه جنبش کارگری ایران نتواند توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود تغییر بدهند هرگز و هرگز نمی‌توانند نه به خواسته‌های حداقلی خود دست پیدا کنند و نه در راستای خواسته‌های حداکثری خود گام بردارند. نکته‌ای که در این رابطه باید به آن عنایت بیشتری داشته باشیم اینکه از آنجائیکه ۲۰۰ هزار کارگر صنعت نفت ایران در مقایسه با کارگران دیگر صنعتی و غیر صنعتی به علت مهارت و تحصیلات و جایگاه کارگاهی خود از درآمد بسیار بیشتری در چارچوب طرح طبقه‌بندی مشاغل موضوع ماده ۴۹ و ۵۰ قانون کار و تسهیلات حاشیه‌ای برخوردار می‌باشند، همین امر باعث گردیده است تا کارگران صنعت نفت در این شرایط نسبت به جنبش مطالباتی دیگر کارگران ایران (که دارای خواسته‌های حداقلی مثل پرداخت حقوق معوقه و یا افزایش حداقل حقوق و یا تغییر قرارداد کار مشخص و یا لغو قراردادهای سفید امضا و غیره می‌باشند) بی‌تفاوت باشند. غیبت جنبش کارگران صنعت نفت در جنبش سبز سال ۸۸ علت اصلی شکست آن جنبش شد.

۲- هر چند احزاب سیاسی از بالا به صورت عمودی باید سازماندهی بشوند اما جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده تکوین یافته از پائین برعکس احزاب سیاسی نمی‌توانند از بالا به صورت عمودی سازماندهی بشوند، بنابراین این جنبش‌های خودبنیاد تنها از پائین و به صورت افقی می‌توانند سازماندهی بشوند و لذا در این رابطه است که از آنجائیکه جنبش کارگری از پیشکسوتان جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشند به همین دلیل سازماندهی مستقل جنبش‌های کارگری منهای اینکه باید به صورت افقی صورت بگیرند نه به صورت عمودی و منهای اینکه مکانیزم سازماندهی آنها صورت دینامیک دارد و منهای اینکه سازماندهی جنبش‌های کارگری در کادر افقی باید در بستر پراتیک مطالباتی و افشاگرایانه آنها صورت بگیرد و منهای اینکه سازماندهی جنبش‌های کارگاهی کارگران باید به صورت مشخص و در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص صورت بگیرد از همه مهمتر اینکه سازماندهی جنبش کارگران باید در چارچوب گفتمان مسلط کارگری صورت بگیرد که البته در این رابطه منهای گفتمان‌های سرمایه‌داری ما تنها با دو گفتمان محوری در جامعه ایران روبرو هستیم.

یکی گفتمان سوسیالیسم مارکسیستی و دیگر گفتمان دموکراتیک‌ای که در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی قابل تعریف می‌باشد. لذا بر پایه این دو نوع گفتمان است که ما در این نوشتار به دو نوع مدل جهت سازماندهی طبقه کارگر ایران به آن اشاره کردیم.

در مدل سوسیالیستی به مکانیزم شورائی به عنوان مکانیزم محوری مدل سوسیالیستی اشاره کردیم و در مدل دموکراتیک به انواع مکانیزم‌های مشخص مستقل و انتخابی کارگران جهت سازماندهی خود به صورت دینامیکی. از مکانیزم سندیکائی و اتحادیه‌ای تا مکانیزم شورائی و غیره اشاره کردیم. نکته‌ای که در این رابطه در این نوشتار بیش از هر چیز بر آن تکیه و تاکید داشتیم این بود که بر خلاف ۷۸ سال گذشته یعنی از بعد از شهریور ۲۰ الی الان ما جهت سازماندهی جنبش خودبنیاد و از جمله جنبش کارگری نباید توسط احزاب سیاسی از بالا به سازماندهی جنبش‌های خودبنیاد بپردازیم، انجام

اینگونه سازماندهی حزب - جنبشی آنچنانکه در ۷۸ سال گذشته شاهد بودیم به معنای نابودی جنبش‌های خودبنیاد می‌باشد چرا که حداکثر سنتز و محصول اینگونه سازماندهی بدل کردن جنبش‌های خودبنیاد به دنباله و سمپات جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور می‌باشد.

لذا برای سازماندهی جنبش کارگری ایران باید به جای پروسه حزب - جنبش از پروسه جنبش - حزب استفاده کنیم که البته دستاورد مهم این پروسه باعث می‌گردد تا علاوه بر اینکه احزاب از دل جنبش‌های خودبنیاد بیرون بیایند (نه اینکه جنبش‌ها از دل احزاب بیرون بیایند) از آنجائیکه خود این احزاب بیرون آمده از دل جنبش‌ها سنتز همین جنبش‌های خودبنیاد می‌باشند. در نتیجه این امر باعث می‌گردد تا این احزاب بتوانند نمایندگی سیاسی این جنبش‌های خودبنیاد را در دست بگیرند.

پایان

جنبش اعتراض و اعتصاب
کارگری در «فرایند نوین» خود
دارای چه خودویژگی‌هایی
مے باشد؟

از نیمه دوم خرداد ماه سال جاری (سال ۹۹) موج تازه‌ای از اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها در کشور آغاز گردید که از آنجائیکه «سکندار این فرایند جدید (جنبش اعتصابی کارگری) جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه می‌باشند» همین امر باعث گردیده است تا طولانی‌ترین جنبش اعتصابی در دهه اخیر، تحت رهبری جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در این شرایط کرونایی در کشور ایران مادیت پیدا کند؛ که بدون تردید این جنبش اعتصابی کارگری ایران در این شرایط خودویژه کرونایی، «در جهان نمایش دهنده قوی‌ترین جنبش کارگری می‌باشد»، به عبارت دیگر در شرایط امروز جامعه ایران که پدیده ویروس کرونا تمامی گروه‌های اجتماعی جامعه ایران را در عرصه جنبش مطالباتی به چالش کشیده است، ما شاهد «اعتلای جنبش اعتراضی و اعتصابی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران تحت هژمونی جنبش کارگری هستیم» زیرا در سال جاری و در شرایط کرونایی حاکم، به علت «عدم پرداخت به موقع حقوق کارگران و تحمیل حداقل حقوق زیر خط فقر به کارگران و حقوق بگیران و بسته شدن روزافزون واحدهای تولیدی و خدماتی (به علت رکود تورمی اقتصاد سرمایه‌داری حاکم) شرایط غیر قابل تحملی برای کارگران و حقوق بگیران ایران (که بیش از ۲۴ میلیون

خانواده می‌باشند) فراهم ساخته است.»

البته اگرچه در پروسه این جنبش اعتصابی «جنبش کارگری صنایع هپکو، نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی، برق سبلان و... بعداً به جنبش اعتصابی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه ملحق شدند» ولی بدون تردید «موتور حرکت فرایند جدید جنبش کارگری در دست مبارزه کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه می‌باشد». فراموش نکنیم که پس از همه‌گیری کرونا و «سپری شدن یک دوره افت موقت در جنبش کارگری ایران، بازتولید این جنبش از نیمه دوم خرداد ماه سال جاری باید به عنوان یک پدیده تاریخی و اجتماعی تعریف کرد» چراکه مبارزه کارگران هفت تپه در فرایند جدید نشان می‌دهد که علیرغم «سرکوب شدید جنبش‌های دموکراتیک و عدالت‌خواهانه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (اعم از جنبش‌های مدنی، صنفی و سیاسی) و فعالین کارگری و حامیان آنها، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قادر نیست که آتش اعتراضات جنبش‌های مطالباتی گروه‌های مختلف اجتماعی ایران را خاموش کند»، بنابراین بدین ترتیب است که «بدون آنالیز و شناخت و آسیب‌شناسی جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه (در این شرایطی که این جنبش در حال گذار از یک گردنه سخت حرکت خود می‌باشد) امکان شناخت جنبش اعتصابی کارگری ایران در فرایند جدید وجود ندارد.»

یادآوری می‌کنیم که علت و دلیل اصلی «سراسری شدن حرکت جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه در این شرایط خودویژه، جوهر مشترک مطالبات عام جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه (نه مطالبات خاص) با مطالبات عام جنبش کارگری سراسر کشور (نه مطالبات خاص) و مطالبات عام گروه‌های بزرگ اجتماعی (نه مطالبات خاص) دیگر از حقوق بگیران تا تمامی زحمت‌کشان شهر و روستای جامعه بزرگ ایران می‌باشد» که برای فهم این مهم کافی است که به لیست مطالبات اعلام شده کارگران هفت تپه در صبح روز دوشنبه مورخ ۲۶ خرداد ماه سال ۹۹ در برابر دفتر مدیریت مجتمع توجه کنیم. البته مؤلفه‌های مطالبات اعلام شده فوق می‌توان به «دو دسته مطالبات عام و مطالبات خاص بیش از ۵۰۰۰ نفر کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه تقسیم کرد» که در اینجا برحسب موضوع فوق اعلام شده، ما فقط بر مطالبات عام کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه تکیه می‌کنیم که عبارتند از:

۱ - پرداخت «حقوق معوقه سال جاری کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه» که در این رابطه لازم است که یادآوری کنیم که کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه اعم از کارگران رسمی و کارگران قراردادی و کارگران روزمزدی این مجتمع که تعداد آنها بیش از ۵۰۰۰ نفر می‌باشند، از فروردین ماه سال جاری الی الان دستمزدی دریافت نکرده‌اند که با عنایت به شرایط «بحران حاد اقتصادی حاکم بر کشور» در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران، توسط سقوط آزاد ارزش پول ملی و رشد اقتصادی و قدرت خرید و جهش تورم و افزایش هزینه‌های زندگی و افزایش استانداردهای زیر خط فقر کنونی که برای کارگران و تهیدستان و بطور کلی برای بیش از ۸۰ درصد شهروندان کشور تحمل‌ناپذیر می‌باشد، آن هم در شرایطی که به موازات آن هر دم بر ولع بی‌پایان اقلیت ممتازی (طبق گفته محمد باقر قالیباف در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ این اقلیت تنها ۴ درصد در برابر ۹۶ درصد تهیدستان جامعه ایران می‌باشد) پول پارو می‌کنند و در این شرایط خودویژه هیچ قلمروی از زمین و جنگل و دریا و کوه و حتی ستیغ بلند دماوند از غارت و دست‌اندازی‌های آنها مصون نیست؛ و در کنار همه‌گیر شدن فساد ساختاری با ارقام نجومی آن که تا بالاترین مقامات و کارگزاران رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم ریشه دوانیده است (آنچنانکه شاهدیم هر روز گوشه‌های تازه‌ای از آن در برابر انظار عمومی افشاء می‌گردد) بدین جهت همزمان «با افزایش نرخ ارز و گرانی نرخ کالا» در این شرایط حتی خود آمارهای منتشر شده رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در خلال ماه‌های اخیر از «رشد شاخص فلاکت در قیاس با سال گذشته خبر می‌دهند» بطوریکه طبق آمار اعلام شده در ۷ تیرماه سال ۱۳۹۹ روزنامه شرق «شاخص فلاکت اکنون به ۴۵/۵ درصد رسیده است» و مع الوصف، همین امر باعث گردیده است که در این شرایط «جمعیت زیادی از کارگران درآمد حداقلی خود را هم از دست بدهند و نزدیک به ۱ میلیون نفر از کارگران رسمی در صف دریافت بیمه بیکاری باشند.»

باری، در این رابطه است که به دلیل عدم دریافت حقوق توسط کارگران و زحمت‌کشان کشور و در رأس آنها کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در چنین شرایطی صرف نظر از «کاهش قدرت خرید اردوگاه کار و زحمت کشور» برخی از «کارگران در شرایط موجود حتی توان خرید مواد غذایی برای تأمین نیازهای روزانه خود را هم ندارند» و برخی از کارگران که کودکان کم سن و سال و شیرخوار دارند، نیز در خرید مایحتاج شیر خشک

فرزندانشان در این شرایط پیک کرونائی با مشکل مالی روبرو هستند. بدین ترتیب است که در شرایط فعلی بخش مهمی از اردوگاه کار و زحمت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، از بیکاری مستمر و حاشیه‌نشینی گسترده (که جمعیت آنها طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیش از ۱۹ میلیون نفر می‌باشند) در رنج استخوان‌سوزی به سر می‌برند. پر واضح است که «هر لحظه بخش‌های تازه‌ای هم در معرض پرت شدن به دره حاشیه‌نشینی می‌باشند» به طوری که «افزایش نجومی تنها هزینه مسکن در سال جاری» باعث سقوط بخش بزرگی از اقشار میانی نیمه مرفه شهری و کارگران اردوگاه کار و زحمت به سمت حاشیه‌نشینی کلان‌شهرهای ایران شده است. آنچنانکه می‌توانیم داوری کنیم که «سونامی گرانی و بیکاری و فروپاشی اقتصادی در این شرایط تندپیچ کرونائی جامعه ایران بسترساز افزایش خشم تهیدستان و جوانان بی‌بهره از حال و آینده و شغل از دست دادگان و مال‌باختگان و کارتن‌خواب‌ها و گورخواب‌ها و بام‌خواب‌ها و مغازه‌خواب‌ها و ماشین‌خواب‌ها و در یک کلام موجب به حرکت درآمدن گسل‌های اجتماعی میلیونی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به حاشیه پرت‌شدگان و از هستی ساقط‌شدگان شده است»؛ که در نهایت همه این‌ها باعث گردیده است که در این «شرایط جامعه بزرگ ایران در آستانه خیزش فراگیر و اعتراضات سراسری خیابانی قرار بگیرد». به طوری که حتی خود رسانه‌ها و صاحب‌نظران اجتماعی و حتی بعضاً خود مقامات امنیتی و غیر امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی به کرات نسبت به وقوع این خیزش‌های فراگیر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه برابری طلبانه و آزادی‌خواهانه هشدار داده‌اند؛ و از اینجا است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در شرایط فعلی این خیزش‌ها (برعکس خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) علاوه بر اینکه «دارای پتانسیل سراسری شدن می‌باشند، با پیوند جنبش مطالباتی و جنبش خیابانی و جنبش اعتصابی کارخانه‌ای در کنار دیگر جنبش‌ها، می‌تواند جنبش ترکیبی در جامعه ایران شکل پیدا کند». یادمان باشد که حمایت تشکل‌های مستقل کارگری و کانون صنفی معلمان و شوراهای صنفی دانشجویان از جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه تنها در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

یادآوری می‌کنیم که «تغییر رادیکال توازن قوا و از کار انداختن قدرت سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی و گشودن مسیری برای خروج از بن‌بست جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد

و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ برابری طلبانه و آزادی خواهانه، تنها در گرو دستیابی به جنبش ترکیبی در عرصه خیابان و کارخانه می باشد». همان موضوعی که استارت آن از نیمه دوم خرداد ماه سال جاری در مجتمع نیشکر هفت تپه زده شد. یادمان باشد که شرکت کشت و بهره برداری از نیشکر در منطقه هفت تپه از توابع شهرستان شوش قرار دارد که کار خود را به طور رسمی از سال ۱۳۴۰ آغاز کرده است و در سال ۱۳۵۲ به طور رسمی با نام شرکت کشت و بهره برداری از نیشکر دارای اختیار انجام عملیات کشاورزی برای تولید نیشکر و ایجاد صنایع و فراورده های وابسته به آن شده است. بدون تردید شرکت نیشکر هفت تپه یکی از عظیم ترین صنایع تولید شکر در خاورمیانه می باشد که با اشتغال ۵۰۰۰ نیروی انسانی مستقیم و ۲۰۰۰ کارگر فصلی، نه تنها توان تأمین نیاز شکر کشور را دارد، بلکه حتی می تواند بستر مازاد تولید، برای صدور به خارج از کشور فراهم نماید؛ و هم اکنون یکی از قطب های مهم تولیدی استان خوزستان می باشد که در زمان دولت نهم و دهم محمود احمدی نژاد با اعطای اجازه به واردات شکر به مکارم شیرازی و مصباح یزدی (که آنها با قیمتی کمتر از قیمت تمام شده مجتمع نیشکر هفت تپه شکر وارد بازار کشور کردند) شرایط برای ورشکستگی بخش مهمی از صنایع قند و شکر ایران (که در رأس آنها مجتمع نیشکر هفت تپه قرار داشت) فراهم کردند، اضافه کنیم که تا قبل از دوره دولت نهم محمود احمدی نژاد، دولت های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «به صنایع قند و شکر کشور جهت رقابت در بازار سوبسید می دادند» تا توسط آن سوبسید، صنایع قند و شکر کشور در رقابت با رانت خواری واردکنندگان شکر دچار ورشکستگی نشوند اما «دولت محمود احمدی نژاد این سوبسیدها را به بهانه رقابتی کردن صنایع داخلی حذف کرد» و با حذف سوبسید صنایع قند شکر توسط دولت محمود احمدی نژاد در چارچوب «رویکرد نئولیبرالیستی و رویکرد صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بود که روند زنجیری ورشکستگی صنایع قند و شکر کشور ایران که از قدیمی ترین صنایع ایران هستند، به شکل بی سابقه ای شتاب گرفت» که البته اوج این فاجعه از آنجا شروع شد که در «دولت یازدهم شیخ حسن روحانی یعنی در آذرماه سال ۱۳۹۴ از طریق برگزاری یک مزایده صوری و ظاهری مجتمع نیشکر هفت تپه با تمام تجهیزات و ماشین آلات و همه اموال منقول و غیر منقول از جمله ۲۴ هزار هکتار از مرغوب ترین زمین های خوزستان (و آن هم در شرایطی که نصف زمین ها زیر کشت بودند) به امید

اسدبگی و شرکای او با مبلغ شش میلیارد تومان پیش پرداخت واگذار شد.»

عنایت داشته باشیم که در آن «تاریخ تنها هزینه کشت نصف زمین‌ها بالغ بر ۲۴ میلیارد تومان بود» و البته این واگذاری در آذرماه ۹۴ به امید اسدبگی و شرکایش توسط دولت یازدهم شیخ حسن روحانی در شرایطی انجام گرفت که حتی «شرکت‌های امید اسدبگی و شرکای او با ۴۹ میلیون یورو بدهی ورشکسته بودند». باری بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که:

الف - جنبش کارگری در مجتمع نیشکر هفت تپه، در شرایط فعلی ریشه تاریخی در گذشته پروسس تکوین این مجتمع در طول نزدیک به ۶۰ سال گذشته دارد و امری بالبداهه و بدون مقدمه نیست و طبعاً بدون فهم این پروسه نمی‌توانیم به «جوهر مبارزات کارگران هفت تپه در فرایند جدید (که از نیمه دوم خرداد ماه سال جاری شروع شده است) آگاهی پیدا کنیم.»

ب - جنبش کارگران نیشکر هفت تپه حداقل از آذرماه سال ۱۳۹۴ الی الان «جنبشی مداوم بوده است» و هرگز در طول نزدیک به «پنج سال گذشته، این جنبش خاموش نشده است»، برعکس جنبش کارگری صنایع نفت و گاز و پتروشیمی که اگر چه همراه با اعتلای جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه در سال جاری (جنبش کارگری صنایع نفت و پتروشیمی هم) رشد فراگیر داشته‌اند، با همه این احوال، «هرگز جنبش صنایع نفت و گاز و پتروشیمی مانند جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه در چند ساله گذشته صورت مداوم نداشته‌اند». یادآوری می‌کنیم که در این شرایط به موازات اعتلای جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه «توسط اعتصاب‌های گسترده در مناطق نفتی جنوب کشور و برخی پالایشگاه‌ها نفت و گاز و مجتمع‌های پتروشیمی و صنایع هپکو و برق سبلان و شرکت نصب نیرو در اردبیل و کنتورسازی قزوین و پرستاران باعث گردیده است که یکی از گسترده‌ترین حرکت‌های اعتصابی جنبش کارگری در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مادیت پیدا کند» که البته همراه با «حمایت کانون‌های صنفی معلمان و شماری از تشکل‌ها و نشریات دانشجویی و تشکل‌های بازنشستگان از جنبش اعتصابی کارگران در این شرایط باعث گردیده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خود را در موقعیت بن بست سال ۵۷ رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی احساس نماید» و لذا در این رابطه بود که دولت روحانی و

همراه با او محمد باقر قالیباف (رئیس مجلس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) تلاش کردند تا با «اعلام این وعده واهی که تا چند روز دیگر در صورت موافقت خامنه‌ای با طرح آنها، گشایش بزرگی در زندگی مردم ایران ایجاد خواهد شد» تا یک «امید واهی برای گشایش در زیر سایه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به مردم ایران بدهند.»

هدف آنها از طرح این امید واهی آن بود که با «خریدن زمان، از فراگیر شدن اعتصاب‌های فوق به خصوص در بخش صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاه‌ها جلوگیری کنند» که صد البته، خود این امر نشان دهنده «هراس حاکمیت در فرایند جدید از اعتصاب کارگران و به خصوص اعتصاب کارگران صنایع نفت و پتروشیمی و گاز و پالایشگاه‌ها می‌باشد» هر چند که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط این «امید واهی به دنبال ایجاد تردید در دل کنش‌گران جنبش و خیزش‌های اعتصابی و اعتراضی تمامی جنبش‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه (مدنی و صنفی و سیاسی) نیز هم بود» و می‌خواست با این «تیر واهی» چندین هدف متفاوت را شکار نماید. هر چند که بالاخره، «کوه موش زائید» ولی مشخص شد که موضوع این «امید واهی، فروش بشکه‌های نفت دولت آینده در حال توسط دولت شیخ حسن روحانی در بازار بورس تهران می‌باشد» که به قول احمد توکلی: «این طرح، تنها فروش آینده در حال، برای جبران کسری بودجه نجومی دولت دوازدهم می‌باشد» که در تحلیل نهائی این تیر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم به سنگ خورد.

ج - جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه در این شرایط یک بار دیگر ثابت کردند که «هم‌گرایی بین لایه‌های مختلف عمودی و افقی جنبش کارگری و جنبش حقوق بگیران و جنبش‌های دموکراتیک و مدنی از جنبش معلمان تا جنبش بازنشستگان و حتی جنبش حاشیه‌نشینان امری ممکن می‌باشد» و همچنین جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه ثابت کرده است که «جنبش کارگری ایران در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران بزرگ‌ترین جنبشی است که می‌تواند در درازمدت به عنوان موتور حرکت و رهبری جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه ایران بشود.»

د - جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه در این شرایط نشان داده است که «مبارزه

کارگران و مزدبگیران با تحمیل دستمزدهای زیرخط فقر توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها یک مبارزه صنفی صرف نیست، بلکه برعکس یک مبارزه سیاسی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم می‌باشد». لذا به همین دلیل است که «برعکس گذشته، حزب پادگانی خامنه‌ای جهت سرکوب و انحراف و بن بست جنبش کارگری در فرایند جدید، تلاش می‌کند که به صورت چند مؤلفه‌ای و مهندسی شده با این جنبش فراگیر اعتصابی کارگری در فرایند جدید برخورد نماید» یعنی از یک طرف می‌کوشد توسط «نهادهای دست‌ساز خودش تحت عنوان بسیج دانشجویی و بسیج کارگری و خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار و غیره، با فرار از جلو و مطرح کردن چهره ضد فساد از ابراهیم رئیسی (قاضی القضاة رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) چند دستگی در میان کارگران ایجاد نماید و جنبش کارگری را به نفع هسته سخت رژیم یا حزب پادگانی خامنه‌ای، در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت درآورد» و از طرف دیگر با برپائی بالماسکه دادگاه‌های صوری و از جمله محاکمه امید اسدیگی و شرکا تحت عنوان مبارزه با فساد، جناح راست و هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به عنوان مخالفین با خصوصی‌سازی مجتمع نیشکر هفت تپه از آذر ماه سال ۱۳۹۴ توسط دولت شیخ حسن روحانی نشان بدهند.

باز در همین رابطه توسط «سرکوب خشن از شلاق و زندان گرفته تا حمله به خانه کارگران و آتش زدن خانه آنها و تیراندازی به خانه آنها و اعتراف‌گیری از حامیان و کنش‌گران اصلی این جنبش توسط شکنجه و کابل و غیره فضای جامعه را برای ادامه جنبش اعتصابی کارگران ایران امنیتی بکنند» و باز در این رابطه «توسط اخراج و بیکار کردن آنها و فرسایشی کردن جنبش اعتصابی کارگران ایران در فرایند جدید که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ با اعتلای جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه آغاز شده است، تلاش می‌کنند تا با بالا بردن هزینه مبارزه، برای جنبش اعتصابی کارگری ایران، آنها را نسبت به مبارزه اعتصابی خودشان خسته بکنند.»

ه - جنبش اعتصابی کارگری ایران (در فرایند جدید که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است و جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در رأس آن قرار دارند) نشان داده است که «جنبش کارگری ایران به علت عدم سازماندهی سراسری، نمی‌تواند (مانند فرایند پسا ۱۷ شهریور ماه سال ۵۷) جنبش اعتصابی خودش را به صورت

توده‌ای و فراگیر به پیش ببرد». بدین خاطر در این رابطه است که «جنبش کارگری ایران در فرایند جدید صورت کارگاهی دارد، نه طبقه‌ای».

و - جنبش کارگری و در رأس آن جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه (در فرایند جدید که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است) نشان داده است که «بدون دستیابی به جنبش ترکیبی در عرصه میدانی توسط پیوند جنبش کارخانه‌ای با جنبش خیابانی، امکان موفقیت جنبش اعتصابی (به صورت صرف کارخانه‌ای) وجود ندارد». لذا به همین دلیل است که در طول سه ماه گذشته ۵۰۰۰ کارگر نیشکر هفت تپه به موازات جنبش اعتصابی کارخانه‌ای خود تلاش کرده‌اند تا با «همراه آوردن خانواده‌های خود در تظاهرات خیابانی، مؤلفه جنبش خیابانی خود را در کنار مؤلفه جنبش اعتصابی کارخانه‌ای به نمایش بگذارند» و توسط همین «مؤلفه جنبش خیابانی خودشان است که کارگران اعتصابی مجتمع نیشکر هفت تپه توانسته‌اند، گروه‌های مختلف جامعه شهرستان شوش را همراه با خود بکنند.»

بدین خاطر در رابطه با تأثیرگذاری جنبش کارگران نیشکر هفت تپه بر جنبش‌های کارگاهی دیگر (در فرایند جدید که از نیمه دوم خرداد ۹۹ شروع شده) است که شاهدیم، با «حداقل حرکت کارگران در کارگاه‌های مختلف آنها فوراً به خیابان‌ها می‌آیند و با بستن خیابان‌ها و راه‌ها و حتی مسیر راه آهن، فریاد خود را به گوش حاکمان رژیم مطلقه فقه‌پسندی می‌رسانند» و هزار البته همین امر باعث گردید ه تا در «جریان سه ماهه گذشته اعتلای جنبش کارگران نیشکر هفت تپه، شرایط برای همبستگی بین شاخه‌های عمودی و افقی جنبش‌های صنفی و سیاسی و مدنی هم فراهم بشود». پیوند بین کارگران کشاورزی و کارگران صنعتی و کارگران خدماتی و کارگران قراردادی و کارگران روزمزد و کارگران رسمی خود مجتمع نیشکر هفت تپه در جریان سه ماهه جنبش اعتصابی فوق تنها در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد. بر این مطلب اضافه کنیم که برعکس جنبش کارگران نیشکر هفت تپه که در طول سه ماهه جنبش اعتصابی از همبستگی همه جانبه (کارگران خود مجتمع به صورت عمودی برخوردار) بوده‌اند، در «جنبش اعتصابی کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی در فرایند جدید در مناطق جنوب کشور، با وجود آنکه جنبش اعتصابی آنها از دامنه گسترده جغرافیائی برخوردار بوده است، اما حمایت نکردن و خودداری (از

مشارکت) کارگران رسمی و کارگران قراردادی دائم از جنبش اعتصابی فوق، باعث شده است که جنبش اعتصابی آنها تا کنون نتواند توازن قوا در عرصه میدانی در این نهادهای اقتصادی استراتژیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به نفع کارگران و بر علیه دستگاه سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی به هم بزند» و دلیل این امر همان است که «کارگران رسمی و قراردادی بخش‌های فنی پالایشگاه‌ها و صنایع نفتی و گازی و پتروشیمی که قرارداد دائم دارند، ستون فقرات نفت‌گران کشور هستند.»

ز - جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه در فرایند جدید اثبات کرده است که با «تشدید مبارزه می‌توان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش کشید» و بنابراین در این رابطه «مانورهای مجلس و قوه قضاییه و دولت و دفاتر ولی فقیه و امام‌های جمعه و جماعات و همسو با آنها صدا و سیما و ده‌ها شبکه رسانه‌ای وابسته به حکومت در فضای مجازی که با تلاش‌های مستمر و سازمان‌یافته به دنبال به انحراف کشاندن و فرسایشی کردن و زیر نظارت در آوردن اعتراض‌ها و اعتصاب‌های کارگری و هدایت آنها به مجرای مورد نظر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هستند تا کنون بی‌ثمر و عقیم و سترون بوده است.»

ح - جنبش اعتصاب کارگری (و در رأس آنها جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه) در فرایند جدید اثبات کرده است که در این شرایط «مسیر موفقیت حرکت کارگران در گرو تشدید مبارزه و کوشش برای گسترش اعتصاب‌ها و تاکید بر احیای حقوق تشکل مستقل خودشان و تقویت جنبش اعتراضی و بالا بردن سطح سازماندهی و سازمان‌یابی و ایجاد همبستگی عمودی و افقی و پیوند با جنبش‌های همگانی دموکراتیک و عدالت‌خواهانه (اعم از صنفی و مدنی و سیاسی) اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.»

ط - جنبش اعتصابی کارگری (در فرایند جدید که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است و جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در رأس آنها قرار دارند) با شعار: «استثمار، بیکاری، پرچم سرمایه‌داری» اثبات کرده‌اند که تکیه بر «گفتمان ضد سرمایه‌داری در جنبش‌های برابری‌طلبانه و عدالت‌خواهانه امری محتوم می‌باشد» که البته «تدوین گفتمان ضد سرمایه‌داری در این شرایط به همان اندازه بغرنجی تکوین یک جنبش و انباشت تحولات و تجربیات یک دوره تاریخی پیچیده می‌باشد» و

«تکوین چنین گفتمانی تنها ضمن پیوند عمیق نظری و عملی با جنبش برابری طلبانه و عدالت خواهانه حاصل می‌شود». طبیعی است که «شکل‌گیری و تکوین چنین گفتمان ضد سرمایه‌داری می‌تواند در یک رابطه دیالکتیکی به پراتیک و اقدامات جنبش و چشم‌اندازها و شتاب و معنا و عزم تازه برای کنش‌گران عرصه جنبش برابری طلبانه و عدالت خواهانه بیانجامد.»

البته قطعات و عناصر مهم و اصلی گفتمان ضد سرمایه‌داری تا آنجا که به شرایط مشخص و انضمامی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌پردازد، به درجات مختلفی در تناسب با بلوغ جنبش‌ها و مسائل واقعی که جنبش‌ها با آنها مواجهند (و البته در آمیخته با پس زمینه تجارب تاریخی هر کشور هم) می‌باشند، به عبارت دیگر «هیچ گفتمان ضد سرمایه‌داری در داخل و خارج از کشور اگر که بخواهند عاریتی و وارداتی باشند، نمی‌توانند نسبت به تجربه‌ها و تحولات و شرایط انضمامی جامعه بزرگ ایران به صورت تطبیقی (نه انطباقی و نه دگماتیستی) برخورد نمایند.»

ی - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید (که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است و در رأس آنها در این شرایط جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه قرار دارند) نشان داده است که «چگونگی شکل سازماندهی جنبشی به صورت سازماندهی تطبیقی (نه سازماندهی انطباقی و سازماندهی دگماتیستی) باید اصالتاً و عمدتاً از متن خود آن جنبش‌ها برخیزد». یادآوری می‌کنیم «که شکل سازماندهی در جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه بر مکانیزم مجمع عمومی و یا دموکراسی مستقیم و حضور همگانی استوار می‌باشد» و همین «شکل سازماندهی تطبیقی آنها است که به آنها این توان را می‌دهد تا در لحظه و زمان مناسبی که شرایط عمومی و توازن قوا ایجاب می‌کند، آنها بتوانند با سرعتی حتی غافلگیر کننده شکل بگیرند و ظاهر بشوند». در نتیجه این امر باعث می‌گردد تا مساله و چالش اصلی آنها در پروسه مبارزه تقویت بشود و خود این جنبش‌ها از درون توان شکل‌گیری و تشکل پیدا کنند و زیرساخت‌های آنها توان سر پا ایستادن داشته باشند؛ بنابراین طبیعی است که در این رابطه «سر برآوردن نهادهای هم‌آهنگ کننده (شکل سازماندهی) در شرایط پلیسی مثل امروز جامعه ایران از آسیب‌پذیری و حساسیت زیادی برخوردار می‌باشد» و رمز حیات حرکت جنبش‌ها «در مبارزه علنی آنها نهفته است، نه مبارزه مخفی.»

به بیان دیگر وقتی «خود جنبش‌ها بتوانند در دل طوفان و فضای سرکوب به صورت تطبیقی (نه انطباقی و دگماتیستی) به سازماندهی خود بپردازند و در حرکت کنکرت و عینی و مشخص به صورت دیالکتیکی به خود سازمانیابی دست پیدا کنند، دیگر حرکت آنها نمی‌تواند توسط عوامل بیرون از جنبش به انحراف کشیده بشود.»

۲ - دومین محور مطالبات کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که در بیانیه‌ای در صبح روز دو شنبه مورخ ۹۹/۰۳/۲۶ در برابر دفتر مدیریت مجتمع مطرح کردند، «موضوع مخالفت با خصوصی‌سازی و در رأس آنها مخالفت با خصوصی‌سازی مجتمع نیشکر هفت تپه است» که در آذرماه سال ۱۳۹۴ توسط دولت یازدهم شیخ حسن روحانی از طریق یک مزایده صوری این مجتمع عظیم با تمام تجهیزات و ماشین‌آلات و همه اموال منقول و غیر منقول از جمله ۲۴ هزار هکتار از مرغوب‌ترین زمین‌های خوزستان آن هم در حالی که نصف زمین‌های آن زیر کشت نیشکر بودند، به امید اسد بیگی و شرکا با شش میلیارد تومان پیش‌پرداخت واگذار کردند. لذا بدین ترتیب است که در نگاه بیش از ۵۰۰۰ کارگر مشغول به کار مجتمع نیشکر هفت تپه، «خصوصی‌سازی مجتمع عظیم نیشکر هفت تپه، توسط دولت یازدهم شیخ حسن روحانی، نشان دهنده یکی از موارد موریانه فساد ساختاری و سیستمی و نهادینه شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» که در همه دستگاه‌های حکومتی لانه کرده است.

به همین دلیل است که پرونده امید اسد بیگی مالک مجتمع عظیم نیشکر هفت تپه شامل ۱۸ جلد تخلفات ارزی با ۲۱ متهم می‌باشد که امید اسد بیگی به عنوان متهم ردیف اول این پرونده قرار دارد. او منهای کلاهبرداری در مالک شدن بر مجتمع نیشکر هفت تپه، متهم به سردستگی سازمان یافته برای اخلال در نظام ارزی و پولی کشور از طریق قاچاق عمده ارز و معاملات غیر مجاز ارزهای دولتی به مبلغ بیش از یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار است. قابل ذکر است که او «مبالغ دریافتی از سیستم بانکی در زیر چتر راه‌اندازی مجتمع عظیم نیشکر هفت تپه با قیمتی چند برابر در بازار آزاد به فروش رسانده است» و البته منهای این کلاهبرداری، امید اسد بیگی و شرکا قرارداد واردات خط تولید ۱۸ هزار تنی نیشکر (که مبلغ ثبت کرده آن ۶۳۲ میلیون دلار می‌باشد) و از مبلغ ثبت شده ۳۴۵ میلیون دلار دریافت کرده است، ارزش واقعی این خط تولید ۱۴ میلیون دلار بیشتر نبوده است (نه ۶۳۲ میلیون دلار).

باری، به همین دلیل است که به موازات اعتلای جنبش کارگران نیشکر هفت تپه (از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹) روزنامه وطن امروز که وابسته به هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، در مقاله‌ای در ۱۴ مرداد ماه ۹۹ با عنوان: «نادیده گرفتن چه عواملی در خصوصی‌سازی کشت و صنعت نیشکر هفت تپه را به وضعیت فعلی رسانده است؟» نوشت که: «آنچه مسلم است، ریشه تمام فساداتی که از سال ۱۳۹۴ تا به الان در شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه رخ داده، خصوصی‌سازی بی‌ضابطه‌ای است که از زمان پوری حسینی از سوی سازمان خصوصی‌سازی رخ داده است.»

پر پیداست که برعکس داوری انحرافی روزنامه وطن امروز در ۱۴ مرداد ماه ۹۹ (جهت آدرس غلط دادن به جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه) خواسته جنبش کارگران نیشکر هفت تپه را «طرده نوع خصوصی‌سازی بی‌ضابطه زمان پوری حسینی مطرح می‌کند». در صورتی که «رویکرد جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه، مخالفت بنیادین با برنامه خصوصی‌سازی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب رویکرد نئولیبرالیستی و اجرای فرامین صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی می‌باشد» که در فرایند پسا جنگ (بین رژیم مطلقه فقهاتی با حزب بعث عراق و صدام حسین) توسط دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی این خصوصی‌سازی در کشور ایران آغاز شده است و در سه دهه گذشته توسط دولت‌های بعدی این رویکرد ادامه پیدا کرده است.

بدین ترتیب است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تلاش می‌کند تا با «آدرس اشتباهی دادن به کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در این شرایط، جنبش اعتراضی آنها در مخالفت با خصوصی‌سازی یا خصولتی‌سازی در سطحی معینی متوقف کنند و سمت و سوی حرکت بعدی آنها را تا حد ممکن در خدمت منافع جناحی خود توسط یارگیری برای مقابله با جناح مخالف در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت درونی حکومت درآورند». آنچنانکه باز در این رابطه ارگان‌های امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تلاش می‌کنند تا با فرسایشی کردن (جنبش اعتصابی کارگران نیشکر هفت تپه و هپکو و غیره) و سیاست تهدید و وعده‌های دروغین و بعضاً تطمیع کنش‌گران اصلی بستر چند دستگی و تفرقه در میان کارگران را فراهم کنند.

باری، اعتراض به خصوصی‌سازی و یا خصولتی‌سازی توسط جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در فرایند جدید که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است،

زمانی به یک رسوائی تمام عیار مبدل شد که رسیدگی به پرونده امید اسدیگی و شرکاء در شعبه سوم دادگاه ویژه رسیدگی به جرائم مفاسد اقتصادی، به ریاست قاضی اسدالله مسعودی مقام آغاز شد، یادآوری می‌کنیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به موازات اعتلای جنبش اعتراضی کارگران (از کارگران نیشکر هفت تپه تا کارگران معادن کرمان) در مخالفت با خصوصی‌سازی و یا خصولتی‌سازی و فساد ساختاری با ارقام نجومی که تا بالاترین مقامات و کارگزاران رژیم ریشه دوانده است؛ و هر روز گوشه تازه‌ای از آن در برابر انظار عمومی افشاء می‌شود، با شعار «مبارزه علیه فساد» به جای نشان دادن عزم رژیم مطلقه فقهاتی به مبارزه واقعی علیه فساد به خاطر کاهش فشار افکار عمومی، با فرار به جلو، اقدام به یک سلسله محاکمات نمایشی کرد تا مفسدین به اصطلاح دانه درشت از مسئولین دست چندم نظام نظیر اکبر طبری و... را به محاکمه بکشاند. لذا در این رابطه بود که در شرایطی که «تمامی دم و دستگاه رئیس قبلی قوه قضاییه به چالش کشیده شده بود، خامنه‌ای رسماً اعلام کرد که نباید به شخص رئیس قوه قضاییه سابق و رئیس مجمع تشخیص مصلحت فعلی تعرضی صورت بگیرد و خط قرمز خود را در محاکمه بالائی‌های قدرت رژیم مطلقه فقهاتی را اعلام کرد»؛ بنابراین، از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که جنبش کارگری ایران در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران علیرغم بروز پدیده ویروس کرونا، قرنطینه و مشکلات ناشی از آن، توسط اعتراضات و اعتصابات خود شرایط جهنمی اجتماعی ناشی از سیاست‌های اقتصادی - اجتماعی - سیاسی چهل و یک ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش کشیده است.

همچنین توسط این اعتراضات و اعتصابات جهت‌گیری نئولیبرالی سیاست‌های دولت‌های هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی و محمود احمدی‌نژاد و حسن روحانی در سه دهه گذشته را که بستر ساز فشار طاقت‌فرسا به اقشار فرودست جامعه بزرگ ایران شده است که از جمله آنها عدم پرداخت به موقع حقوق کارگران و تحمیل حقوق حداقلی زیر خط فقر به کارگران و حقوق بگیران و بسته شدن روزافزون واحدهای تولیدی و خدماتی و سیاست‌های خصوصی کردن‌های فاجعه بار در بخش‌های مختلف صنایع می‌باشند، نفی می‌کنند. بدین جهت در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «جنبش ضد خصوصی‌سازی کارگران که از نیشکر هفت تپه تا هپکو و معادن کرمان

و غیره در فرایند جدید ادامه پیدا کرده است، نمایش جوهر ضد سرمایه‌داری جنبش کارگری ایران می‌باشد» و در این رابطه است که تمامی جریان‌های سیاسی (در داخل و خارج از کشور که به دنبال مشارکت در قدرت یا کسب قدرت سیاسی از طریق براندازی از بالا می‌باشند) در این شرایط اعتلای جنبش کارگری ایران، به دنبال آن هستند که «سطح مطالبات جنبش کارگری را در این شرایط خودویژه جامعه ایران را به سطح مطالبات عمومی ضد استبدادی محدود کنند تا آنها با تعامل با سرمایه‌داری جهانی و سرمایه‌داری داخلی و قدرت‌های امپریالیستی و جناح‌های امپریالیسم آمریکا و پیوند با ارتجاع منطقه و رژیم صهیونیستی اسرائیل توسط همان نسخه‌های نئولیبرالی کارگزاران سرمایه مالی جهانی بتوانند (در فرایند گذار در جهت کسب قدرت سیاسی) برای خود بسترسازی کنند.»

به همین دلیل است که «تمامی این جریان‌های به اصطلاح اصلاح طلب و با سرنگون طلب و برانداز و یا طرفدار رژیم چنج، چه در داخل و چه در خارج از کشور هر گونه سیاست گسست از سرمایه‌داری جهانی توسط جنبش کارگری ایران را محکوم می‌کنند» و در این شرایط «مسیر رهائی طبقه کارگر ایران را در چارچوب همان فرمول معروف مارگارت تاچر تعریف می‌کنند و رسماً اعلام می‌کنند که آلترناتیو دیگری جز لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری برای سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران وجود ندارد». لذا به همین دلیل است که پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این شرایط بر این باور هستند که برای «بالا بردن آگاهی طبقاتی جنبش کارگری ایران باید در بستر جنبش افقی (نه عمودی) توسط درگیر کردن عملی کارگران در عرصه جنبش مطالباتی به این مهم دست پیدا کنند.»

پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این شرایط بر این باور هستند که در شرایط فعلی «اعتراض به سیاست‌های خصوصی و یا خصولتی کردن صنایع تولیدی (در چارچوب رویکرد تحمیلی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و رویکرد نئولیبرالیستی سرمایه‌داری جهانی) منهای اینکه از جوهر مبارزه سلبی ضد سرمایه‌داری برخوردار می‌باشد، اولویت اول حرکت جنبش‌های برابری طلبانه و عدالت خواهانه و دموکراتیک (از جنبش کارگران تا جنبش زنان، جنبش معلمان، جنبش دانشجویان و غیره) می‌باشد.»

پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این شرایط بر این باور هستند که «در راستای دستیابی به جامعه مدنی جنبشی خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در بستر دو جبهه بزرگ برابری طلبانه و آزادی خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به عنوان یک امر استراتژیک، باید به نقش محوری جنبش کارگری ایران تکیه تمام استراتژیک بکنیم، نه تکیه موقت تاکتیکی.»

پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این شرایط بر این باور هستند که «رویکرد آنها به جنبش کارگری باید در راستای کسب هژمونی اردوگاه بزرگ کار و زحمت در عرصه جامعه مدنی جنبشی باشد، نه به دنبال اهرمی جهت سکوی پرتاب به سوی قدرت سیاسی.»

پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این شرایط بر این باور هستند که «در عرصه جنبش مطالباتی سیاسی - صنفی - مدنی نباید به جداسازی و تفکیک صف جنبش کارگری از دیگر جنبش‌های دموکراتیک و برابری طلب بپردازیم.» چرا که این امر باعث می‌گردد تا با «جداسازی بلوک آزادی خواهانه از بلوک عدالت خواهانه در عرصه جنبش ضد استبدادی فعلی توازن قوا بر علیه این جنبش‌ها در مبارزه با دستگاه سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاصل بشود.»

پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این شرایط بر این باورند که «باید آگاهی داشته باشند که دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی، اقتصادی و معرفتی) به یک ضربه در ایران برقرار نمی‌شود» چراکه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در نگاه آنها یک «پرو سس است نه یک پروژه»، بنابراین، تنها در طی «مبارزه گام به گام توسط ایجاد خاخریزهای متنوعی از جنبش‌های دموکراتیک سیاسی و مدنی و صنفی برابری خواهانه و آزادی طلبانه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت زر و زور و معرفت حاصل می‌شود.»

پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این شرایط بر این باورند که «رویکرد شریعتی به سوسیالیسم و دموکراسی با رویکرد کارل مارکس به سوسیالیسم و دموکراسی متفاوت می‌باشد.» چراکه رویکرد کارل مارکس به سوسیالیسم و دموکراسی

«بر دیکتاتوری پرولتاریا و محوریت مطلق طبقه کارگر و انقلاب سیاسی یا در هم کوبیدن ماشین حکومت سرمایه‌داری استوار می‌باشد» در صورتی که «رویکرد شریعتی به سوسیالیسم و دموکراسی، منهای اینکه بر محوریت جامعه به جای صرف طبقه کارگر استوار می‌باشد و منهای اینکه با تکیه بر رویکرد جنبشی و حرکت افقی معتقد به سوسیالیسم و دموکراسی از پائین استوار می‌باشد نه از بالا (توسط کسب قدرت سیاسی و دیکتاتوری پرولتاریا) و منهای اینکه با تعریف سوسیالیسم در کادر دموکراسی استوار می‌باشد (نه آنچنانکه که کارل مارکس در مانیفست کمونیست خود می‌گوید بر پایه تعریف دموکراسی تک مؤلفه‌ای در کادر سوسیالیسم) و منهای اینکه تعریف سوسیالیسم شریعتی بر پایه شوراها و اجتماعات تکوین یافته از پائین استوار می‌باشد، از همه مهمتر اینکه در رویکرد شریعتی جنبش دموکراسی سوسیالیستی یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی در جامعه تنها توسط جنبش فراگیر توده‌ای و اجتماعی ممکن می‌باشد»، زیرا بازوی دموکراسی و سوسیالیسم در نگاه شریعتی «جامعه می‌باشد نه صرف طبقه کارگر، آن هم در شکل کارگر صنعتی یا پرولتاریا آنچنانکه کارل مارکس مطرح می‌کند».

پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این شرایط بر این باورند که مشخصه‌های اساسی فرایند جدید جنبش اعتصابی کارگری که از نیمه دوم خرداد ۹۹ شروع شده است، عبارتند از:

الف - جنبش اعتصابی کارگران با محوریت جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه، به لحاظ گستردگی جغرافیایی و سطح هماهنگی و درجه همبستگی و کمیت کنش‌گران در مقایسه با جنبش اعتصابی کارگری در سال‌های قبل از رشد بسیار امیدوار کننده‌ای برخوردار می‌باشند، چرا که منهای اینکه این «جنبش اعتصابی، صورت خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و جنبش افقی دارد» (نه شکل عمودی و هرمی و تکوین یافته از بالا) فارغ و بی‌نیاز از ارشاد و رهبری کنار گودنشستگان داخل و خارج از کشور می‌باشند که در طول ۴۱ سال گذشته پیوسته به جنبش‌های مدنی و جنبش‌های برابری طلبانه و جنبش‌های اعتصابی و اعتراضی و صنفی و سیاسی بانک زده‌اند که «بگیر و ببند و امانش نده و بعد که قدرت گرفتید به دست ما پهلوانان بدهید تا برای شما دموکراسی و لیبرالیسم و کمونیست و غیره درست بکنیم» و یا با

تبختر خاص نخبگان از ما بهتران در خلوت و جلوت (از راست راست تا چپ چپ و از سلطنت طلب تا مجاهد خلق و مدعیان چپ کمونیستی) «خود را رهبران و پیشاهنگان آگاه جنبش‌های کارگری و مدنی و سیاسی و صنفی جامعه بزرگ ایران دانسته‌اند»؛ و «هرگز به جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین اعتقادی نداشته‌اند» و پیوسته می‌خواهند در «غیبت جامعه مدنی جنبشی، به نیابت از گروه‌های بزرگ اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، با کسب قدرت سیاسی توسط خودشان یا از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و یا از طریق براندازی و یا مکانیزم رژیم چنج جناح‌ها امری‌الیسم آمریکا و توسط ارتجاع منطقه و رژیم صهیونیستی اسرائیل برای جامعه ایران دموکراسی و آزادی به ارمغان بیاورند.»

ب - جنبش اعتصابی کارگری با محوریت جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که جنبش اعتراضی کارگران برای «اولین بار در طول ۴۱ سال عمر رژیم مطلقه حاکم، صنایع بزرگ و کلیدی کشور را در بر گرفته است». چراکه این جنبش اعتصابی و اعتراضی منهای مجتمع بزرگ نیشکر هفت تپه با ۵۰۰۰ کارگر، در مناطق نفتی جنوب کشور و برخی از پالایشگاه‌ها و صنایع گاز و مجتمع‌های پتروشیمی و صنایع هیکو و نیروگاه برق سبلان و صنایع نصب نیرو در اردبیل و کنتورسازی قزوین و غیره، جاری و ساری شده است، بنابراین، همین امر باعث گردیده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای اولین بار در طول ۴۱ سال گذشته عمر خود «موجودیت قدرت خودش را توسط جنبش اعتصابی کارگری در خطر سقوط و فروپاشی ببیند» و بدین خاطر برای اولین بار رژیم مطلقه فقهاتی تلاش می‌کند که «برعکس گذشته از طریق برخورد مهندسی شده چند مؤلفه‌ای این جنبش اعتصابی را به شکست و بن بست بکشاند». شیوه‌های مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این رابطه عبارتند از:

۱ - ایجاد تفرقه و دسته‌بندی در گروه‌های کارگری و ایجاد سد جهت همبستگی بین شاخه‌های مختلف جنبش کارگری چه در عرصه عمودی و چه در عرصه افقی.

۲ - فرار به جلو و بلند کردن پرچم مبارزه با فساد و مبارزه با خصوصی‌سازی‌ها توسط دادگاه‌های فرمایشی و متهم کردن جناح‌های رقیب درون قدرت به جای هسته سخت

رژیم مطلقه فقاہتی.

۳ - یارگیری از جنبش کارگری در راستای مقابله با جناح رقیب خود در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت.

۴ - سیاست سرکوب توسط دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای.

۵ - ایجاد نهادهای صنفی حکومتی از بالا توسط نیروهای دست‌ساز درونی.

۶ - ایجاد امیدهای واهی برای گشایش در زیر سایه رژیم مطلقه فقاہتی حاکم.

۷ - مانور صوری به اصطلاح نماینده کارگری در شورایی عالی کار در عرصه چانه‌زنی حکومتی بر روی حداقل دستمزدها.

۸ - تلاش دستگاه‌های امنیتی برای رخنه در میان تشکلهای کارگری جهت ایجاد شکاف بین آنها.

۹ - بهره‌برداری موزیانه و مهندسی شده از شکاف‌های موجود بین لایه‌های جنبش کارگری ایران به عنوان روش‌های مکمل سیاسی سرکوب برای نابود کردن تشکلهای مستقل کارگری.

ج - جنبش اعتصابی کارگران با محوریت جنبش کارگران هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است «نشان دهنده رشد آگاهی و آمادگی شمار بیشتری از توده‌های کارگر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران جهت شرکت در جنبش‌های خودبنیاد و خودانگیخته و خودرهبر و خودسازمانده و دینامیک تکوین یافته از پائین می‌باشد». همان آگاهی که به جنبش کارگری ایران و جنبش‌های دموکراتیک و برابری طلب از جنبش معلمان تا جنبش دانشجویان و جنبش زنان و جنبش مزدبگیران و جنبش پرستاران و جنبش بازنشستگان آموخته است که اگر این «جنبش‌ها بخواهند به وظایف خود عمل نکنند، نباید هیچگاه با یک سازمان سیاسی داخل و خارج از کشور متبادر بشوند و یا به سازمان‌های سیاسی وابسته بشوند، اگر چنین کنند تیر خلاص خودشان را زده‌اند». همان آگاهی که این جنبش‌ها در «عرصه پراکسیس سیاسی - اجتماعی خود به عنوان یک مدرسه آموخته‌اند». همان آگاهی که این جنبش‌ها در عرصه «شکل سازماندهی تطبیقی (نه انطباقی و دگماتیسم) خود آموخته‌اند». همان آگاهی که این

جنبش‌ها در «تشکل‌هائی به دست آورده‌اند که وابسته به فرد و سازمان‌های برونی نیست.»

د - جنبش اعتصابی کارگری با محوریت جنبش کارگران هفت تپه که از نیمه خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که علیرغم سرکوب ۴۱ ساله گذشته تشکل‌ها و فعالین کارگری و کنش‌گران مدنی و سیاسی و صنفی توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «دیگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای نمی‌توانند آتش اعتراضات و اعتصابات و مقاومت مزدبگیران و حقوق‌بگیران و کنش‌گران جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را خاموش بکنند.»

ه - جنبش اعتصابی کارگری با محوریت جنبش کارگران نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه سال ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که در عرصه آسیب‌شناسی جنبش اعتصاب کارگری در فرایند جدید، یکی از «آسیب‌هائی که این جنبش اعتصابی را تهدید می‌کند اینکه اگر چه این جنبش اعتصابی از دامنه گسترده جغرافیائی برخوردار می‌باشد، اما حمایت نکردن کارگران رسمی و قراردادی دائم (در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاه‌ها) از آنها و خودداری‌شان از مشارکت در اعتصاب‌ها، به عنوان پاشنه آشیل این جنبش اعتصابی شده است.» اضافه کنیم که مهم‌ترین تفاوت بین جنبش اعتصابی کارگری سال ۵۷ (که در فرایند پسا ۱۷ شهریور سال ۵۷ تکوین پیدا کرد و عامل اصلی فروپاشی و سقوط رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی شد) با جنبش اعتصابی کارگری فعلی که از نیمه دوم خرداد ماه سال ۹۹ آغاز شده است در این می‌باشد که اگرچه در هر دو جنبش اعتصابی کارگری صنایع نفت و پتروشیمی و پالایشگاه‌ها مشارکت داشته‌اند، اما «تفاوت در این است که در جنبش اعتصابی کارگران سال ۵۷ علاوه بر اینکه جنبش کارگری صنعت نفت ایران، در عرصه افقی هژمونی و رهبری جنبش اعتصابی را در دست داشتند، در عرصه عمودی هم بین تمام کارگران و کارمندان صنعت نفت ایران همبستگی وجود داشت و همین امر باعث پیروزی جنبش اعتصابی کارگری در سال ۵۷ گردید.» هر چند که به علت «غیبت گفتمان مسلط کارگری و سوسیالیستی و دموکراسی سه مؤلفه‌ای شریعتی در تحلیل

نهائی گفتمان مسلط دگماتیست و ارتجاعی ولایت فقیه و روحانیت موج‌سوار از راه رسیده توانست، حاصل جنبش اعتصابی کارگری و جنبش ضد استبدادی مردم ایران را به نفع خود درو نمایند» ولی در جنبش اعتصاب کارگری که در فرایند جدید مادیت پیدا کرده است، اگرچه جنبش کارگری صنعت نفت و پتروشیمی و گاز برای اولین بار در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی شرکت کرده‌اند اما:

۱ - «جنبش اعتصابی کارگری صنایع نفت در این مرحله (برعکس سال ۵۷) هژمونی و رهبری جنبش اعتصابی کارگران ایران را در دست ندارند و رهبری جنبش اعتصابی کارگران در این مرحله در دست جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه می‌باشد». پر پیداست که «رهبری جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه هرگز در عرصه جنبش اعتصابی سراسری کارگری نمی‌تواند جایگزین جنبش کارگری صنعت نفت بشود» و دلیل این امر همان است که در عرصه «اقتصاد سیاسی کشور ایران، هرگز شکر نمی‌تواند جایگزین نفت و گاز و مواد پتروشیمی بشود و قطع تولید شکر و نیشکر نمی‌تواند آن تأثیر استراتژیک بر اقتصاد کشور بگذارد که قطع نفت و گاز و مواد پتروشیمی دارد.»

۲ - «جنبش اعتصابی کارگری صنایع نفت در این مرحله به علت عدم حمایت و مشارکت کارگران رسمی و قرارداد دائم تنها کارگران روزمزد و کارگران وابسته به شرکت‌های پیمانی به علت حقوق معوقه خود و بالا بردن حداقل حقوق و دستمزد خود شرکت کرده‌اند» لذا همین امر باعث شده است که در فرایند جدید جنبش اعتصابی کارگری این جنبش اعتصابی نتواند مانند سال ۵۷ «توازن قوا در عرصه میدانی بر علیه دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر قدرت‌های غاصب حاکم تغییر بدهد». قابل ذکر است که «کارگران رسمی و بخش‌های فنی پالایشگاه‌ها و صنایع نفت و گاز که قرارداد رسمی و دائمی دارند، ستون فقرات کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی می‌باشند» و البته کارگران روزمزد و موقت بخش حاشیه‌ای این کارگران هستند.

۳ - «جنبش اعتصابی کارگری صنایع نفت در این مرحله برعکس سال ۵۷ که جوهر سیاسی داشتند، در فرایند جدید تنها از جوهر صنفی و کارگاهی برخوردار می‌باشند». شعار: «کارگر نفت ما، رهبر سر سخت ما» در سال ۵۷ خود نشان دهنده آن است که «جنبش اعتصابی کارگران صنعت نفت در سال ۵۷ در کجا ایستاده بود و امروز

در کجا ایستاده است» و بدین جهت در این رابطه است که ما می‌توانیم در عرصه آسیب‌شناسی فرایند جدید جنبش اعتصابی کارگری نتیجه‌گیری کنیم که «تا زمانیکه جنبش کارگری صنایع نفت و گاز و پتروشیمی ایران (مانند سال ۵۷) نتوانند با بازتولید به رهبری خود در عرصه جنبش اعتصابی کارگری دست پیدا کنند، هرگز جنبش اعتصابی کارگری ایران در این شرایط نمی‌تواند به تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش کارگری و جنبش‌های آزادی‌خواهانه و جنبش‌های برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، در راستای تکوین جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین دست پیدا کنند.»

۴ - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه سال ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که تلاش برای تقویت تشکل‌های مستقل کارگری، از کارگران نیشکر هفت تپه (که سابقه فعالیت تشکل مستقل سندیکائی در گذشته داشته‌اند) تا کارگران صنایع گاز (به ویژه در منطقه پارس جنوبی که شمار بسیاری از کارگران پروژه‌ای در خود جای دارند) در آینده می‌توانند «در گسترش جنبش اعتصابی و تغییر توازن قوا در عرصه میدانی نقش مؤثر داشته باشند». یادمان باشد که تکیه بر تشکل و سازماندهی مستقل خود می‌تواند هم در عرصه افقی بین تمامی شاخه‌های جنبش‌های صنفی از گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نقش مؤثر و استراتژیک داشته باشد و هم در عرصه عمودی در همبستگی بین بخش‌های مختلف طبقه کار و زحمت در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌تواند نقش تأثیرگذاری داشته باشد.

۵ - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران نیشکر هفت تپه که از نیمه خرداد دوم سال ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که جنبش کارگری ایران بر پایه سنت‌های تحول‌خواهانه و تغییرساز گذشته خود در فرایند جدید با طرح خواست‌های صنفی مانند:

الف - پرداخت حقوق معوقه سال جاری.

ب - تصحیح فیش‌های حقوق.

ج - تمدید دفترچه‌های بیمه.

د - پرداخت مطالبات سنواتی بازنشستگان.

ه - اعتراض به خصوصی سازی.

و - احیای حقوق تشکل‌های مستقل.

ز - لغو قراردادهای موقت و سفید امضاء.

ح - تقاضای اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل.

ط - تقاضای افزایش حداقل دستمزدها و غیره.

«هر چند که این خواست‌ها از جوهر صنفی و اقتصادی برخوردار می‌باشند، ولی در تحلیل نهائی انگیزه و خواست‌های سیاسی را هم بیان می‌کنند». اضافه کنیم که تجربه تاریخی گذشته جنبش کارگری در طول بیش از یک قرن گذشته در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران ثابت کرده است که «با تشدید رویارویی کنش‌گران جنبش کارگری با حاکمیت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، مبارزه اقتصادی جنبش کارگری می‌تواند به مبارزه سیاسی تبدیل بشود».

۶ - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که اگر چه جنبش کارگری در تحلیل نهائی در حال رشد و تکامل می‌باشد و اگر چه جنبش کارگری در فرایند جدیدش توانسته است تا حدی بر پراکندگی و سکتاریسم گذشته‌اش غلبه بکند، ولی با همه اینها باز در فرایند جدید، «جنبش کارگری ایران به علت نبود سازمان‌های مستقل تشکیلاتی و سازمان‌یابی اردوگاهی کار و زحمت هنوز جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگری از توان کافی عاری می‌باشد». پر واضح است که این «خلاء و مشکل در فرایند جدید جنبش کارگری مانند گذشته این جنبش، علت و دلیل اصلی ضعف رهبری کنش‌گران اصلی این جنبش در هدایت و رهبری جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگری می‌باشد».

قابل ذکر است که در فرایند جدید جنبش کارگری همین «خلاء یعنی نبودن سازمان‌ها و تشکیلات مستقل کارگری باعث گردیده است که رژیم مطلقه فقهاتی و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر و نیروهای امنیتی بتواند به مهار و کنترل آن دست پیدا کنند

و بسترهای مهندسی شده جهت انحراف آن فراهم بکنند». مانورهای مجلس و قوه قضاییه و دولت و دفتر ولی فقیه و امام‌های جمعه و جماعت و ده‌ها رسانه‌های وابسته به حکومت در فضاهای مجازی و واقعی و تلاش‌های مستمر و سازمان‌یافته رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط در عرصه فرسایشی کردن و به انحراف‌کشاندن و زیر نظارت در آوردن و هدایت آنها به مجرای مورد نظر در مبارزه با رقیب‌های داخلی قدرت در عرصه جنگ‌های جناح‌های درونی قدرت و سرکوب کردن، همه و همه مولود و سنتز این خلاء می‌باشد؛ و بدین خاطر در چارچوب آگاهی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به این خلاء و ضعف جنبش اعتصابی کارگران در فرایند جدید است که تلاش می‌کند تا:

اولاً با موضع‌گیری‌ها در پوشش حمایت از کارگران، بحث «مخالفت بنیادین جنبش کارگری با برنامه خصوصی‌سازی و تعدیل ساختاری به هیچ وجه مطرح نکنند بلکه با محکوم کردن افراد و روش‌ها یا فساد مالی این یا آن مدیر، موضوع را از شکل تغییر ساختاری آن منحرف کند و مبارزات کارگری را از محتوای اصلی‌شان خالی نماید.»

ثانیاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تلاش می‌کند تا با «سوء استفاده از خلاء سازماندهی و تشکیلات مستقل کارگری در فرایند جدید جنبش اعتصابی کارگری ایران، جنبش اعتراضی و اعتصابی در فرایند جدیدش در سطح معین مهندسی شده از قبل متوقف کند و سمت و سوی حرکت‌های بعدی جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگری را در فرایند جدید در جهت منافع جناح‌های درونی حاکمیت در عرصه تقسیم باز تقسیم بین خودشان و به خصوص در حمایت از هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی هدایت بکنند.»

ثالثاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تلاش می‌کند که در فرایند جدید جنبش اعتصابی کارگری ایران توسط تلاش‌های حساب شده و مهندسی شده ارگان‌های امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در برخورد با این جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی) «با فرسایشی کردن اعتصاب‌ها، بسترساز ناکارآمدی آنها بشود.»

رابعاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در فرایند جدید جنبش اعتصابی کارگری ایران تلاش می‌کند با سوء استفاده از خلاء تشکلهای مستقل کارگری «با سیاست تهدید و وعده‌های دروغین و تطمیع و ایجاد امیدهای واهی و ایجاد نهادهای زرد حکومتی و اعتراف‌گیری راستروانه از کنش‌گران اصلی زندان شده توسط شکنجه و تهدید و

تطمیع جنبش کارگری را در مسیر از قبل مهندسی شده هدایت نماید.»

۷ - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که وظایف محوری و حداقلی پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران عبارتند از:

اول - تبلیغ و ترویج و تهییج در راستای «تشدید مبارزه توسط کنش‌گران جنبش اعتصابی کارگری ایران.»

دوم - تبلیغ و ترویج و تهییج در راستای «استحاله جنبش‌های اعتراضی به جنبش اعتصابی توسط پیوند کارخانه با خیابان.»

سوم - ترویج و تبلیغ و تهییج در راستای «تقویت نظری احیای حقوق تشکل‌های مستقل.»

چهارم - ترویج و تبلیغ و تهییج در راستای «بالا بردن سطح سازماندهی و همبستگی افقی و عمودی جنبش کارگری.»

پنجم - تبلیغ و ترویج و تهییج در راستای «استقلال حرکتی، هم از جناح‌های درون حکومتی و هم از جریان‌های سیاسی داخل و خارج‌نشین از راست راست تا چپ چپ.»

ششم - تبلیغ و ترویج و تهییج در راستای «پیوند جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگری در عرصه جنبش افقی با جنبش‌های مدنی و سیاسی و صنفی گروه‌های مختلف اجتماعی، در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، جهت مادیت یافتن جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته تکوین یافته از پائین.»

هفتم - بنابراین در تحلیل نهائی وظایف حداقلی پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این شرایط عبارت است از «مبارزه و کوشش سازمان‌یافته برای بسترسازی گسترش اعتصاب‌ها و کوشش‌های سنجیده به منظور تحقق خواست‌های کارگران و همچنین برای احیای حقوق تشکل‌های مستقل می‌باشد.»

۸ - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که با «تشدید مبارزه برابری خواهانه و عدالت طلبانه و آزادی خواهانه در این شرایط و بالا رفتن سطح سازماندهی و سطح مطالبات در عرصه جنبش مطالباتی شرایط برای سازماندهی اعتراض های پراکنده و همبستگی و اتحاد عمل فراگیر بین جریان های مختلف جنبش صنفی و جنبش مدنی و جنبش سیاسی فراهم شده است». یادمان باشد که «سازماندهی و سازمان یابی گروه های مختلف اجتماعی کارگری، تنها برای دست یافتن به خواست های صنفی و رفاهی نیست، بلکه برای رسیدن به هدف های عام سیاسی نیز می باشد.»

۹ - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که عواملی که منجر به ظهور شرایط نوین و ارتقاء اعتراضات و مبارزات اقتصادی و اجتماعی در فرایند جدید شده است، عبارتند از:

الف - «خروج تدریجی جنبش کارگری از یک دوره فرسایشی و رکود که با فراگیری بحران کرونا، این بحران تشدید یافته بود» به علت بحران حاد اقتصادی و معیشتی و ناتوانی رژیم در کنترل آن و غیر قابل تحمل بودن وضعیت حاکم که مولود سقوط آزاد ارزش پول ملی و سقوط آزاد رشد اقتصادی و جهش تورم و کاهش قدرت خرید و افزایش شدید هزینه های زندگی و استانداردهای زیر خط فقر می باشد.

ب - «بحران افول قدرت مستقر و ناتوانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در بازتولید آن.»

ج - «تغییرات نسبی در موازنه قوا» به علت اعتلای فراگیر جنبش های صنفی و مدنی و سیاسی مولود رشد نارضایتی های همگانی.

د - «عملکرد فاجعه بار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مقابله با همه گیر شدن کرونا» و محک خوردنش در مواجهه با آن که چیزی جز پنهان کاری در عمل و تن سپردن به نوعی کشتار جمعی و داروینیسیم اجتماعی یا تنازع بقاء خشن نبوده است.

ه - همه‌گیری «فساد ساختاری رژیم مطلقه فقهاتی و طرح ارقام نجومی» آنچنانکه تا بالاترین مقامات و کارگزاران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ریشه دوانده است و هر روز گوشه‌های تازه‌ای از آن در برابر انظار عمومی افشاء می‌شود. قابل ذکر است که «همه‌گیری فساد چندین برابر همه‌گیری کرونا، موجب ریزش مشروعیت کامل نظام و برهنه و بی‌آینده کردن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است.»

و - سقوط شتابناک نفوذ رژیم مطلقه فقهاتی و نیروهای نیابتی در منطقه به عنوان یکی دیگر از مولفه‌های اقتدار رژیم که خود ناشی از گسترش اعتراضات شهروندان آن کشورها به دولت‌های فاسد و ناکارآمد و نیز کاهش امکانات و توانایی‌های مالی و غیر مالی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در حمایت لازم از حامیان خود می‌باشد. اضافه کنیم که سقوط شتابناک نفوذ رژیم مطلقه فقهاتی و نیروهای نیابتی در منطقه باعث «کمانه کردن آن به داخل و فروپاشی اقتدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در داخل شده است.»

ز - از کار افتادن «افسون اصلاح‌طلبان در تأمین پوشش حفاظتی لازم برای هسته سخت رژیم و آشفته ساختن صفوف مردم در مبارزه علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» به طوری که در شرایط فعلی «هسته سخت رژیم مستقیماً در تیررس نقد عملی و نظری توده‌های جامعه بزرگ ایران قرار گرفته است.»

ح - «بن‌بست و انزوای روزافزون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در عرصه بین‌المللی» که منجر به تضعیف شدید توان سازش با جهان و قدرت چانه‌زنی‌اش در عرصه‌های مختلف شده است.

ط - «نامتوازن بودن سیاست‌های ماجراجویانه منطقه‌ای و جهانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، با توان اقتصادی و سیاسی و نظامی واقعی‌اش» که در جریان ترور قاسم سلیمانی و پاسخ در هم ریخته سیاسی و نظامی و اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی در بستر انتقام خون قاسم سلیمانی از آمریکا به شدت مشهود بود. به طوری که در این رابطه می‌توانیم در تحلیل نهائی داوری کنیم که با «سقوط هواپیمای اوکراینی توسط موشک‌های سپاه، باز این مردم نگون‌بخت ایران بودند که هزینه انتقام کودکان رژیم مطلقه فقهاتی از آمریکا را پرداخت کردند.»

۱۰ - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که تا زمانیکه ما واژه و اصطلاح «کارگر» از حصار دیسکورس کارل مارکس و مارکسیسم نیمه دوم قرن نوزدهم و مارکسیسم - لنینیسم و دیگر رویکردهای مارکسیستی قرن بیستم تا به امروز خارج نکنیم و در چارچوب تحلیل مشخص و کنکرت و واقعی و عینی امروز سرمایه‌داری در عرصه جهانی و در جامعه ایران «واژه و اصطلاح کارگر مشمول تمامی افرادی که در مناسبات سرمایه‌داری جهت تأمین معیشت خود نیروی کار فکری و یدی خود را در بازار سرمایه‌داری به فروش می‌رسانند» نکنیم، نمی‌توانیم «هم‌پیمانان طبیعی و خود جنبش کارگری در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران امروز را تعریف بکنیم.»

پر واضح است که در این صورت دیگر آنچنانکه کارل مارکس و مارکسیسم در اشکال مختلف آن معتقدند «طبقه کارگر ایران دیگر محدود به پرولتاریای صنعتی و تولیدی نمی‌شوند و تمامی نیروی‌های کار در بخش‌های مختلف خدماتی و توزیعی و بخش‌های مختلف تولیدی از کشاورزی تا صنعتی نیروی کار در چارچوب اصطلاح و واژه کارگر قابل تعریف می‌شوند». طبیعی است که با «باز تعریف واژه کارگر» بخش صنعتی کارگران مثل کارگران مجتمع صنعتی نیشکر هفت تپه از حصار سکتاریسم نجات پیدا می‌کنند و حرکت آنها به صورت طبیعی می‌تواند در «پیوند با اردوگاه کارگری پیوند پیدا کند، نه با طبقه صرف کارگر تولیدی صنعتی» و از همه مهمتر اینکه، با «جایگزین شدن کارگر اردوگاهی به جای کارگر طبقه‌ای، امکان توده‌ای شدن جنبش کارگر صنعتی در این شرایط وجود پیدا می‌کند.»

باری، در این رابطه است که باید بگوئیم که در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «مفهوم کارگر آن قدر بسط پیدا می‌کند که شامل جنبش توده‌ای و مردمی و اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌گردد»، بنابراین بدین ترتیب است که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین، «اصطلاح مستضعف، مرادف با اصطلاح کارگر است» و در این رویکرد آنچنانکه «کارگر صنعتی و تولیدی مجتمع نیشکر هفت تپه کارگر می‌باشد، پرستار و معلمی که برای تأمین معیشت خود در بازار سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران نیروی کار فکری و یدی خود را هم به فروش می‌رسانند، کارگر هستند» و

بدین ترتیب است که در فرایند جدید جنبش اعتصابی کارگری، «این جنبش می‌تواند از فرایند جنبش کارگری وارد فرایند جنبش عمومی و توده‌ای بشود.»

یادمان باشد که در خصوص «خطر لایه‌ای شدن اردوگاه کارگری با تعریف جدید از کارگر، در شرایط موجود این لایه‌بندی به شدت در میان طبقه کارگر صنعتی ایران وجود دارد». به طوری که در «شرایط فعلی بین کارگران صنعت نفت و گاز و پتروشیمی از کارگران رسمی تا کارگران روزمزد فاصله طبقاتی بیشتر از فاصله کارگر روزمزد صنعت نفت تا نیروی کار قشر متوسط شهری می‌باشد» و به علت همین «فاصله بین لایه‌های مختلف کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی است که در جنبش اعتصابی موجود کارگران رسمی و قراردادی دائم صنایع نفت و گاز و پتروشیمی شرکت نکردند و کارگران روزمزد را تنها گذاشتند». البته این لایه‌بندی در طبقه کارگر فقط مختص جامعه ایران نمی‌باشد، بلکه در تمامی جوامع و در رأس آنها کشورهای متروپل هم وجود دارد. بطوریکه در حال حاضر در کشور آمریکا «بزرگ‌ترین گروه اجتماعی که از ترامپ فاشیست و نژادپرست و انسان‌ستیز حمایت می‌کند، طبقه پرولتاریای صنعتی آمریکا می‌باشد». آنچه‌آنکه دیدیم که حتی در جریان «جنبش ضد نژادپرستی حاضر رنگین‌پوستان بر علیه دولت ترامپ طبقه پرولتاریای صنعتی آمریکا کوچک‌ترین حمایتی از این جنبش ضد نژادپرستی نکردند». بر این مطلب بیافزاییم که اصلی‌ترین عاملی که باعث گردید تا در طول ۴۱ سال گذشته دیگر مانند سال ۵۷ جنبش کارگری ایران نتواند به صورت سراسری و فراگیر وارد مبارزه حتی صنفی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود، همین «لایه‌ای شدن طبقه کارگر صنعتی ایران است» که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۱ سال گذشته به صورت مرموزانه از این شکاف طبقاتی بین لایه‌های طبقه کارگر صنعتی ایران استفاده کرده است، بنابراین، در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که «به علت این لایه‌بندی طبقاتی بین لایه‌های مختلف طبقه کارگر صنعتی ایران حتی این فرایند جدید جنبش کارگری ایران، هم مانند فرایندهای قبلی آن شکست بخورد و جنبش فعلی کارگری هم به بن‌بست برسد و یا توسط برخوردهای مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به انحراف کشیده شود.»

در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران معتقد است که برای برخورد

زیرساختی در عرصه آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران باید ابتدا به لحاظ «نظری تئوری‌های زیربنائی جنبش کارگری را مورد بازسازی همه جانبه قرار بگیرد» چرا که تاریخ بیش از یک قرن گذشته جنبش کارگری ایران نشان داده است که این «جنبش در چارچوب تئوری‌های انطباقی وارداتی مارکسیستی قرن نوزدهم و بیستم، هرگز و هرگز نمی‌تواند به دستاوردهای طبقاتی در جامعه ایران دست پیدا کند» و لذا به همین دلیل بوده است که در طول بیش از یک قرن گذشته عمر جنبش کارگری ایران، «این جنبش در چارچوب رویکرد انطباقی به اندیشه‌های مارکسیستی قرن نوزدهم و قرن بیستم تنها ابزار جریان‌ها و احزاب سیاسی مارکسیستی بوده‌اند» و تا زمانیکه «به لحاظ نظری، جنبش کارگری ایران از رویکرد انطباقی وارد رویکرد تطبیقی نشوند، این جنبش نمی‌تواند به دستاوردی در این رابطه دست پیدا کند.»

برای مثال در همین فرایند جدید جنبش کارگری که از نیمه دوم خرداد ماه سال ۹۹ شروع شده است، «مبارزه برابری طلبانه و عدالت‌خواهانه طبقه کارگر ایران در جنبش اعتصابی کارگران صنعت نفت و پتروشیمی و گاز به صورت یک مبارزه بین لایه‌های مختلف طبقه کارگر در آمده است» و مبارزه جنبش کارگری در این «قطب‌های صنعتی کشور ایران صورت همگانی و طبقاتی ندارد» و هریک از لایه‌های طبقه کارگر صنعتی «به خاطر منافع مختلف با اهداف متفاوت و با شیوه‌های خاص خود در این مبارزه شرکت می‌کنند و قصد هر کدام از این لایه‌ها از مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تأمین منافع خاص خودشان می‌باشد» و به همین دلیل است که در جنبش کارگری این قطب‌های صنعتی سرمایه‌داری ایران، این لایه‌های مختلف کارگری با یکدیگر ناهمسانی‌های زیادی دارند که باعث بروز کشاکش‌ها و اختلاف‌ها میان خود آنها شده است. نباید فراموش کرد که رویکرد مارکسیست‌های خارج‌نشین در طول ۴۱ سال گذشته به جنبش‌های داخلی اعم از جنبش کارگری و جنبش‌های دموکراتیک بر این امر قرار داشته است، بدین ترتیب که در رویکرد آنها انگار این «جنبش‌های داخلی نیازمند به سر و خردی بیرون از خود می‌باشند که گویا این سر و خرد در وجود جریان‌های مارکسیستی خارج‌نشین به ودیعه نهاده شده است و غیر از این‌ها هیچ جریانی صلاحیت این امر را ندارند.»

پر واضح است که این رویکرد جریان‌های مارکسیستی داخل و خارج از کشور حداقل

در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم «مولود و سنتز همان رویکرد نظری انطباقی آنها به مارکسیسم قرن نوزده و قرن بیستم می‌باشد» و به خاطر همین «رویکرد انطباقی آنها است که شاهدیم در طول ۴۱ سال گذشته جز سکتاریسم و تشتت و پراکندگی هیچ دستاورد دیگری نصیب جریان‌های مارکسیستی داخل و خارج از کشور نشده است» و طبعاً تا زمانی که به لحاظ «نظری رویکرد آنها از موضع انطباقی وارد فرایند تطبیقی (حتی به خود تئوری‌های مارکسیستی) نشود، آس همین آس است و کاسه همین کاسه».

باری، بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که طیف جریان‌های مارکسیستی خارج‌نشین و داخل‌نشین به دلیل فرقه‌گرایی و سکتاریسم و تشتت هرگز نمی‌توانند در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران به این اصل واقف شوند که «قفل بسته بحران بازتولید آنها تنها می‌تواند از طریق استحاله رویکرد انطباقی آنها به رویکرد تطبیقی چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی باز بشود» و تنها در چارچوب «رویکرد تطبیقی، حتی به تئوری‌های مارکسیستی برای مبارزه جنبش کارگری ایران است که آنها می‌توانند از طریق همکاری گسترده همه گرایش‌ها حول مطالبات مشخص و مشترک معطوف به جنبش‌های واقعاً موجود داخل کشور چه جنبش‌های کارگری و چه جنبش‌های دموکراتیک بدون هژمونی‌طلبی این گرایش یا آن گرایش حرکتی رو به جلو و در خدمت این جنبش‌ها داشته باشند».

۱۱ - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که «ناموزونی انگیزشی و ریتم حرکتی بین شاخه‌های مختلف جنبش‌های مدنی و صنفی و سیاسی در این شرایط خودویژه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، معرف عمق بحران و معضلات بزرگی است که جامعه امروز ایران از آن رنج می‌برد». یادمان باشد که علت و دلیل توان رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در سرکوب جنبش‌ها و خیزش‌ها (چه جنبش‌ها و خیزش‌های برابری‌خواهانه و عدالت‌طلبانه و چه خیزش‌ها و جنبش‌ها آزادی‌خواهانه مدنی و اجتماعی) همین ناموزونی انگیزشی و نقصان در هم زمانی و ریتم حرکتی بخش‌های مختلف جامعه ایران است. بدون تردید «بازتولید هم زمانی و موزونی انگیزش در میان جنبش‌های مختلف دموکراتیک و برابری‌طلبانه اعم از صنفی

و مدنی و سیاسی در گرو سازمان‌یابی همگانی به صورت افقی و عمودی و عبور حرکت سراسری این جنبش‌ها از بستر گسترش جنبش‌های مطالباتی می‌باشد.»

۱۲ - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که در این شرایط «تغییر رادیکال در وضعیت، چه از سوی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و چه از سوی جنبش‌های اعتراضی اجتناب‌ناپذیر می‌باشد». چرا که در خصوص مؤلفه رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط این رژیم (به علت بحران حاد اقتصادی و بحران کرونا و همه‌گیری فساد ساختاری و سقوط شتاب‌ناک اقتدار سیاسی نظامی‌اش در منطقه و کمانه کردن آن به داخل و فروپاشی اقتدار رژیم و همراه با آن سترون شدن موجودیت و مشروعیت و مقبولیت رژیم در داخل و از کار افتادن افسون اصلاح‌طلبان در تأمین پوشش حفاظتی برای هسته سخت رژیم همه و همه موجب آن شده است که این رژیم در این شرایط) «امکان بازتولید قدرت نداشته باشد» و به همین دلیل «رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط خود را آماده برخورد سرکوب فراگیر جنبش‌ها و خیزش‌ها در آینده می‌کند» که البته خود مقامات رژیم در این فرایند بارها بر این امر تأکید داشته‌اند و اما در خصوص «تغییر رادیکال در وضعیت جنبش‌ها و خیزش‌های اعتراضی» در این شرایط باید عنایت داشته باشیم که گسترش سریع دامنه کمی و مطلق جنبش‌ها و خیزش‌ها اعتراضی در بستر ابعاد بحران اقتصادی و تورم عنان گسیخته و مطالبات رو به گسترش و شتاب ابربحران‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط خودویژه و تندپیچ و سقوط آزاد سطح زندگی مردم ایران به زیر خط فقر و خط بقاء که امیدی دیگر به بهبود وضعیت معیشتی ندارند، باعث گردیده که در این شرایط «موضوع هم‌گرایی اعتراضات حتی به بخش‌های استراتژیک جنبش کارگری (هم چون بخش کارگران پیمانکار صنعت نفت و پتروشیمی و گاز و پالایشگاه‌های کشور به علت رنج مشترک و بی‌ثباتی و امنیت شغلی) با سایر بخش‌ها مرتبط و مؤسسات بزرگی چون هفت تپه و هیکو و فولاد و بخش‌های حمل و نقل و جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان و جنبش پرستاران و سایر بخش‌های خدماتی مثل کارگران شهرداری‌ها، هم رسیده است»؛ و در این رابطه اگر چه در فرایند جدید به صورت بالفعل (نه بالقوه) «جنبش کارگری عمدتاً تحت لوای خواست‌های مطالباتی

صنفاى حرکت مى‌کنند» (که البته خود این امر باعث شده است تا شرایط برای توده‌هاى شدن این جنبش‌ها و خیزش‌ها فراهم بشود و هم در این شرایط چتر حفاظتى برای این جنبش‌ها در برابر سرکوب خشن و گسترده رژیم مطلقه فقاھتى حاکم بشود) اما از آنجائیکه داغى بحران و گسترش دائمى دامنه آن به سرعت هر دستاوردى را ذوب و بى‌معنا مى‌کند، این امر باعث شده است که به «موازات رشد جنبش مطالباتى گروه‌هاى مختلف اجتماعى جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران شرایط برای اعتلاى جنبش مطالباتى با خواست‌هاى کلان سیاسى و اجتماعى و اقتصادى هم فراهم بشود» که خود این اعتلا معطوف به «تغییرات بزرگ و ساختارى و رادیکال در آینده مى‌باشد.»

یادآورى مى‌کنیم که جنبش کارگرى هم در شرایط فعلى به موازات تداوم و گسترش کمى و کیفى مبارزات صنفى و افزایش توان مبارزاتى خود برای خروج از بن‌بست فرایند بحران کرونائى (که از اسفندماه سال ۹۸ تکوین پیدا کرده بود) از خردادماه ۹۹ الی الان، بطور محسوسى در حال سمت‌گیرى به سوى طرح خواست‌هاى کلان اقتصادى و سیاسى و ساختارشکنانه مى‌باشد؛ که مى‌تواند «منجر به حضور مستقل و فعال و نقش‌آفرین این جنبش در عرصه جنبش‌هاى برابرى طلبانه و آزادى خواهانه و سراسرى و رادیکالیزه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود»، بنابراین، ترکیب هم زمان چندین روند تو در تو، با شدت و ضعف متفاوت که شامل «افزایش چشمگیرى در کمیت جنبش‌هاى اعتراضى و اعتصابى و صنفى و مدنى و سیاسى و تقویت هم‌گرائى عمودى و افقى این جنبش‌ها به همراه میل به سراسرى شدن و ارتقاء کمى و کیفى مطالبات آنها و بالاخره تغییر حداقلى توازن قوا به سود این جنبش‌ها مى‌باشند، در مجموع شرایط برای پیدایش کیفیت تازه‌اى به سوى رادیکالیزه شدن این جنبش‌ها فراهم شده است» که البته در تحلیل نهائى خود این امر بیانگر «ظرفیت‌هاى جدید این جنبش‌ها و در رأس آنها جنبش کارگرى مى‌باشد.»

۱۳ - جنبش اعتصابى کارگرى در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که «روند هم‌گرائى و پیوند بخش‌هاى استراتژیک جنبش کارگرى ایران چه در عرصه عمودى و چه در عرصه افقى سکونى و زیرساخت مستحکمى برای سراسرى کردن شاخه‌هاى مختلف و بخش‌هاى مختلف جنبش‌هاى برابرى طلبانه و آزادى خواهانه

می‌باشد» که خود این موضوع نقش مهمی در آرایش دادن به جنبش‌های مدنی و صنفی و سیاسی از جنبش زنان گرفته تا جنبش معلمان و بازنشستگان و پرستاران و غیره اردو گاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه دارد». برای فهم این مهم باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً در تحلیل نهائی در طوفان ابربحران‌های موجود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در بستر فرایند جدید اعتلای جنبش کارگری و حمایت دیگر جنبش‌های دموکراتیک از این جنبش بدون تردید «قدرت چانه‌زنی جنبش‌ها اعم از جنبش کارگری و جنبش معلمان و جنبش زنان و جنبش بازنشستگان و جنبش دانشجویی و غیره افزایش پیدا می‌کند.»

ثانیاً بحران سقوط درآمد ارز نفتی و فشارهای تحریمی روزافزون سرمایه‌داری جهانی بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و بن‌بستی که رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط در آن گرفتار شده است، همه و همه در تحلیل نهائی «موجب کوچک شدن و آب رفتن توان اقتصادی و توان اداره امور و بالاخره کاهش مانور رژیم مطلقه فقهاتی شده است که همین امر به طور اجتناب‌ناپذیر سبب افزایش اهمیت نسبی نیروی کار فکری و یدی شاغل به ویژه در موسسات بزرگ اقتصادی و استراتژیک و در نهایت باعث افزایش قدرت چانه‌زنی آنها و حتی کاهش نسبی قدرت سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گردد.»

ثالثاً از آنجائیکه در شرایط کنونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در گراداب انواع ابربحران‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی گرفتار شده است و محاصره اقتصادی و تنگنای تأمین هزینه‌های ارزی و تنظیم دخل و خرج نامتوازن دستگاه دولت بسیار بیش از گذشته به تداوم تولید این بخش‌ها و صادرات غیر نفتی مثل پتروشیمی‌ها و غیره به کشورهای دیگر به ویژه همسایگان برای تأمین کالاهای وارداتی و سایر هزینه ارزی وابسته کرده است به طوری که تداوم تولید نفت و سایر سوخت‌های مورد نیاز برای چرخاندن چرخ‌های کشور و جلوگیری از فروپاشی آن برای رژیم امر حیاتی‌تر شده است آنچنانکه هر گونه خلل جدی در صادرات غیر نفتی و یا تولید سوخت می‌تواند کل تعادل شکننده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به هم بریزد و برعکس گذشته که رژیم مطلقه فقهاتی با قدرت متکی به ارزهای نفتی و صندوق ذخائر ارزی و ثبات و اقتدار حاصل از آن امکان مانور گسترده‌ای داشت در این شرایط دیگر از آنچنان قدرتی

مانند گذشته جهت بازتولید اقتدار اقتصادی و سیاسی خود ندارد در نتیجه همین امر باعث «سبک‌تر شدن کفه توان نسبی رژیم در مقابله با ابربحران‌های موجود می‌گردد» که در تحلیل نهائی خود این موضوع باعث «افزایش نسبی توان چانه‌زنی جنبش‌های مختلف از جنبش کارگری تا جنبش معلمان و جنبش زنان و جنبش بازنشستگان و جنبش پرستاران و غیره با رژیم مطلقه فقهاتی می‌شود» و دلیل این امر همان است که «افزایش نسبی توان چانه‌زنی جنبش‌های مختلف، ریشه در افزایش مطلق توان آنها ندارد، بلکه برعکس مولود افزایش نسبی بر آمده از سبک‌تر شدن کفه توان نسبی طرف مقابل با رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد.»

من حیث المجموع اینکه در شرایط فعلی «خروجی نهائی افزایش قدرت چانه‌زنی جنبش کارگری موجب سنگین‌تر شدن نسبی کفه کارگران و لاجرم تقویت قدرت چانه‌زنی و تحرک بیشتر جنبش‌های مدنی و صنفی و سیاسی و در رأس همه اینها جنبش کارگری شده است» که خود این امر مولود همان بازتابی از فرایند فروپاشی مؤلفه‌های بحران و ناتوانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در «بازتولید قدرت» در این شرایط تندپیچ و خوددویژه جامعه ایران می‌باشد.

۱۴ - جنبش اعتصابی کارگران در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد سال ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که در شرایط امروز جامعه ایران که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با فرار به جلو با شعار مبارزه علیه فساد از طریق ابراهیم رئیسی (رئیس قوه قضاییه) به جای نشان دادن عزم رژیم به مبارزه واقعی علیه فساد (ساختاری و سیستمی) چهل و یک ساله گذشته از مشمولیت فساد ساختاری و ریشه دوانده در تمامی نسوج حاکمیت از بالا تا پائین پرده‌برداری می‌کنند و هسته سخت رژیم، جهت ایجاد امیدهای واهی در توده‌های نگون‌بخت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (در این شرایط خوددویژه و تندپیچ تاریخ ایران) تلاش می‌کند به جای برخورد ساختاری با فساد سیستمی و فراگیر و ابربحران‌های حاد اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و زیست محیطی، با تکیه بر منطقه کور و روزمرگی و پراگماتیستی از این ستون تا آن ستون فرج است و یک‌دست کردن حاکمیت و تسویه حساب با جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی (که برای مدت بیش از دو دهه اقشار میانی جامعه ایران را بدنبال امیدهای واهی جهت بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود

در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان سرگردان کرده بودند) و حفظ حالت تهاجمی دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر خود (جهت سرکوب هر گونه خیزش و جنبش که در آینده نزدیک ممکن است با تغییر پر شتاب شرایط موجود مواجه بشود) به خیال خود به بازتولید قدرت خود به صورت صوری بپردازد؛ که البته این رویکرد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت بازتولید قدرت خود برای سرکوب جنبش‌ها و خیزش‌های آنی و آتی جامعه بزرگ ایران شیپور از دهان گشادش نواختن می‌باشد. چرا که «مؤلفه‌های دخیل در بحران بازتولید رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط حساس و خودویژه عبارتند از ابربحران حاد اقتصادی حاصل سقوط شتابان اقتصادی و قدرت خرید و افزایش شدید هزینه زندگی و نرخ منفی و سقوط آزاد رشد اقتصادی و جهش تورم در سالی که خامنه‌ای جهش تولید تعریف کرده است و افزایش استانداردهای زیر خط فقر کنونی با وخامت باز هم به مراتب بیشتری مواجه ساخته است که تحمل آن را برای بیش از ۸۰ درصد جمعیت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی) ناممکن ساخته است، آن هم در شرایطی است که به موازات آن دولت دوازدهم شیخ حسین روحانی با پیش فروش کردن آینده برای حال از طریق فروش سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران در بازار بورس تهران و تلاش برای فروش بشکته‌های نفت آینده برای پر کردن کسر بودجه نجومی خود و پر کردن جیب اقلیتی (که طبق گفته محمد باقر قالیباف بیش از ۴ درصد جمعیت ایران نمی‌باشند و هر لحظه در این مملکت پول پارو می‌کنند و هیچ قلمروئی از زمین و جنگل و دریا و کوه و حتی ستیغ دماوند از غارت آنها مصون نمی‌باشد) در راستای حادث‌تر شدن ابربحران‌های فوق‌گام برمی‌دارد و البته این در شرایطی است که «بحران کرونا لطمات مهمی بر توان سیاسی و تتمه اتوریته سیاسی و اجتماعی و اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و زیارتی و ولایتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وارد ساخته است.»

در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا خندق عظیم در بستر دو قطبی شدن جامعه امروز ایران به وجود بیاید همان خندقی که یک طرف آن جامعه رسمی اصحاب قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر حاکم قرار دارد و یک طرف دیگر این خندق «جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران قرار

دارد» که این جامعه مدنی جنبشی (خودانگیخته و خودبنیاد و مستقل تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین که طبق گفته محمد باقر قالیباف بیش از ۹۶ درصد جمعیت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می باشند) همان «جامعه واقعی» می باشند که تمامی جنبش ها و خیزش های مدنی و صنفی و سیاسی از جنبش زنان تا جنبش معلمان و جنبش دانشجویان و جنبش بازنشستگان و جنبش پرستاران و در رأس همه آنها جنبش کارگری قرار دارد «این جنبش واقعی را نمایندگی می کنند.»

بدین ترتیب است که می توان مشخصه امروز جامعه بزرگ ایران را به صورت دو قطبی شدن جامعه ایران به دو «جامعه رسمی» یا «جامعه حکومتی» و «جامعه واقعی» یا «جامعه مدنی جنبشی» (خودبنیاد و خودانگیخته مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) تعریف کرد؛ و از اینجا است که می توان نتیجه گیری کرد که در فرایند جدید اعتلای «جنبش های جامعه واقعی یا جامعه مدنی جنبشی ایران» انباشت ابربحران های حاد اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و زیست محیطی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و غیر قابل تحمل شدن این وضعیت برای بیش از ۹۶ درصد مردم ایران (طبق آمار محمد باقر قالیباف) و ناتوانی رژیم مطلقه فقهاتی در کنترل آن «موجب ظهور فرایند جنبش های دموکراتیک و برابری طلب و عدالت خواه و در رأس آنها جنبش کارگری ایران شده است.»

۱۵ - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که در فرایند جدید که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در آستانه فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و موجودیتی و مشروعیتی و هویتی قرار گرفته است» و هسته سخت رژیم تنها با تکیه بر سرنیزه تلاش می کند تا از موجودیت در حال فروپاشی خودش دفاع کند و همچنین در چنین شرایطی که «هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی تحت هژمونی حزب پادگانی خامنه ای در عرصه بازتولید قدرت گذشته خود سترون و ناتوان شده است» وظیفه حداقلی پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) «استحاله این ناتوانی (رژیم مطلقه فقهاتی در باز تولید قدرت) به یک خودآگاهی عمومی می باشد که باید در

سطح جنبش‌های مدنی و صنفی و سیاسی یا جنبش‌های عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه، از جنبش کارگری تا جنبش معلمان و جنبش زنان و جنبش بازنشستگان و جنبش پرستاران و غیره، این خودآگاهی عمومی توسط تبلیغ و ترویج و تهییج پیشگامان مادیت پیدا کند» که حاصل آن می‌تواند در «تنظیم تاکتیک‌های متناسب با گذار از حالت تدافعی به حالت تهاجمی و نقشه‌مند کردن و شتاب بخشیدن به روند و شکل‌گیری اقدامات سراسری جنبش‌های دموکراتیک و برابری‌طلبانه سراسری مؤثر واقع شود و باعث تقویت پیوند عمودی و افقی بین جنبش‌های اجتماعی و در رأس آنها جنبش کارگری بشود.»

۱۶ - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که از نیمه خرداد ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که هر چند که «هنوز توازن قوای بین جامعه مدنی جنبشی یا جامعه واقعی با جامعه رسمی یا جامعه حکومتی، در عرصه میدانی به سود حاکمیت و حزب پادگانی خامنه‌ای و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» و هنوز در این شرایط «موقعیت انقلابی در جامعه ایران حاصل نشده است» و هنوز دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی «قدرت سرکوب فراگیر جامعه مدنی جنبشی یا جامعه واقعی را دارند» با همه این احوال «اعتلای خیزش‌های حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران (مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) امری محتمل و ممکن می‌باشد». چرا که در این شرایط منهای ریزش بخش‌های وسیعی از اقشار میانی و طبقه کار و زحمت به بخش حاشیه‌نشینان، بخش مهمی از ارتش وسیع بیکاری جامعه بزرگ ایران در راستای پیوند با حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران (که در شرایط فعلی طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جمعیت آنها به بیش از ۲۰ میلیون نفر رسیده است) سیر می‌کنند. لذا به همین دلیل است که هر لحظه «بخش‌های تازه‌ای در معرض پرت شدن به دره حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران می‌باشند» که البته اوج نجومی هزینه اجاره مسکن در سال جاری همراه با سونامی گرانی و بیکاری و پیامدهای فروپاشی اقتصادی، آماج رشد حاشیه‌نشینان را بیشتر و بیشتر کرده است.»

بدین ترتیب است که در این شرایط خودویژه «گسل‌های اجتماعی میلیون‌ها نفر حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران در حال به حرکت در آمدن می‌باشند» که خود این

امر به معنای «فراهم شدن بسترهای اعتلای خیزش‌های اتمیزه و بی‌سر تکوین یافته از پائین در اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد» بنابراین، بدین ترتیب است که در این شرایط «احتمال وقوع خیزش‌های خیابانی زیاد می‌باشد» به طوری که حتی خود رسانه‌ها و صاحب‌نظران اجتماعی و حتی بعضاً خود مقامات امنیتی و غیر امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی به کرات نسبت به وقوع آن هشدار داده‌اند. یادمان باشد که «خیزش‌های قریب الوقوع اگر چه پتانسیل سراسری شدن را دارند، اما مانند خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ منهای اینکه بدون سازماندهی و بدون سر و رهبر خودانگیخته می‌باشند، در این شرایط از قدرت توده‌ای شدن اعماق جامعه بزرگ ایران برخوردار نمی‌باشند» و لذا همین امر باعث می‌شود که در عرصه آسیب‌شناسی «اینگونه خیزش‌ها به صورت آفتی برای جنبش‌های خودبنیاد و خودانگیخته جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران درآیند.»

بر این مطلب اضافه کنیم که پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این شرایط می‌توانند «توسط آگاهی خوبی که از وضعیت داخلی و وضعیت جنبش‌ها و خیزش‌های معیشتی دارند، در راستای هدایت‌گری و راهبری (نه رهبری) خیزش‌های قریب الوقوع معیشتی بدون سازماندهی و بدون سر و رهبری بسترسازی هدایت‌گرایانه بکنند». پر پیداست که این راهبری (نه رهبری) پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید در کادر «بسترسازی جهت پیوند جنبش مطالباتی و جنبش خیابانی و جنبش اعتصابی کارخانه‌ای صورت بگیرد». بی‌شک این رویکرد پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) می‌تواند «بسترساز توده‌ای شدن جنبش‌های برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نیز بشود». به عبارت دیگر، پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) تنها توسط آموزش «رویکرد ترکیبی خیابانی و کارخانه‌ای می‌توانند با بسترسازی جهت پیوند عمودی و افقی بین جنبش‌های عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، شرایط برای تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه فراهم کنند.»

اضافه کنیم که «جامعه واقعی جنبشی تنها توسط جنبش ترکیبی خیابانی - کارخانه‌ای

است که با تکوین پیوند عمودی و افقی بین شاخه‌های مختلف جنبش‌های دموکراتیک و برابری طلبانه و یا عدالت‌خواهانه جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین دیگر به دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اجازه نمی‌دهند که بتوانند به سادگی هر کدام از این جنبش‌ها (از جنبش کارگری تا جنبش زنان و جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان و جنبش پرستاران و حتی خیزش حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران) را به صورت جدا جدا سرکوب نمایند» و دلیل این امر همان است که «تقویت و تعمیق پیوند دو شاخه بزرگ جنبش‌های خیابانی با جنبش‌های اعتصابی کارخانه‌ای می‌تواند در سرنوشت خیزش‌های معیشتی بدون سر و بدون سازماندهی تکوین یافته از پائین مؤثر بشوند.»

۱۷ - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که از نیمه خرداد ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که در این شرایط خودویژه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران پیوند بین «جامعه مجازی» و «جامعه واقعی» امری دیالکتیکی و متقابل می‌باشد؛ و هرگز پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) نمی‌توانند تنها با تکیه بر یکی از این دو مؤلفه «جامعه مجازی» و یا «جامعه واقعی» به موفقیتی حتی حداقلی دست پیدا کنند. بدین خاطر در این رابطه است که «ایجاد پیوند دیالکتیکی بین دو جامعه مجازی و جامعه واقعی، در این شرایط خودویژه و تندپیچ جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران از اهم وظایف حداقلی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد» که در این رابطه تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که در فرایند جدید اعتلای جنبش‌های اجتماعی و در رأس آنها جنبش کارگری، به موازات گسترش اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها در «جامعه اولیه یا جامعه واقعی» شاهد نقطه عطفی در عرض اندام «جامعه ثانویه یا جامعه مجازی» نیز خواهیم بود؛ که حضور جامعه جهانی در ابعاد نجومی و میلیونی و کمپین گسترده علیه اعدام، مشتی نمونه خروار در این رابطه می‌باشد که این امر نه تنها رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را غافلگیر کرد، بلکه مهمتر از آن اینکه برای اپوزیسیون و کنش‌گران اصلی جنبش‌های دموکراتیک و عدالت‌خواهانه وجود چنین ظرفیتی در شبکه مجازی قابل تصور نبود، بنابراین، بدین ترتیب است که در رابطه با «پیوند جامعه مجازی با جامعه واقعی» و یا «پیوند جامعه اولیه با جامعه ثانویه» است که باید عنایت داشته

باشیم که دیگر «بین جامعه مجازی و جامعه واقعی در شرایط کنونی دیوار چین وجود ندارد» و به هر حال «جامعه مجازی بخشی از جامعه واقعی می‌باشد» و نکته مهمی که در این رابطه پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید به آن عنایت ویژه‌ای بکنند اینکه در «عصر کنونی در عرصه شکل دادن به ذهنیت عمومی و هم افزایی و تقویت رابطه بین جنبش‌های مختلف در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه متفاوت آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه و سراسری و توده‌ای کردن و مسلط کردن گفتمان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن قدرت سیاسی و اجتماعی کردن قدرت اقتصادی و اجتماعی کردن قدرت معرفتی) و نیز افشا کردن چهره واقعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در حین انجام جنایت در نزدیک‌ترین زمان ممکن با توجه به حضور رو به گسترش کنش‌گران در شبکه‌های اجتماعی، جامعه مجازی می‌تواند نقش مؤثر و تکمیل‌کننده در کنار جامعه واقعی داشته باشد.»

۱۸ - جنبش اعتصابی کارگران در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که شکل‌گیری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به عنوان یک «تشکل میانجی جهت راهبری (نه رهبری) و هماهنگ کننده سراسری بین شاخه‌های بزرگ جنبش‌های دموکراتیک و برابری‌طلبانه یا عدالت‌خواهانه و یا بین دو مؤلفه جنبش خیابانی و کارخانه‌ای به عنوان یک ضرورت مهم برای کنش‌گران سراسری می‌باشد». پر واضح است که پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید از «متن خود جنبش‌های افقی برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران برخیزند» نه اینکه از «بیرون این جنبش‌ها به صورت هرمی و عمودی بر این جنبش‌ها تزریق بشوند». به بیان دیگر، در فرایند فعلی «شرایط عمومی و توازن قوا برای شکل‌گیری پیشگامان در دل این جنبش‌های افقی فراهم شده است» طبیعی است که «شکل‌گیری پیشگامان از دل جنبش‌های رو به اعتلای فرایند جدید باعث شکل‌گیری زیرساخت و توان بر پا ایستادن جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط تندپیچ تاریخ جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نیز می‌شود.»

باری، سر بر آوردن جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از دل جنبش‌های افقی در فرایند جدید اعتلا (جهت هماهنگ کردن شاخه‌های بزرگ جامعه مدنی جنبشی تکوین

یافته از پائین) با عنایت به «شرایط پلیسی حاکم، از آسیب‌پذیری و حساسیت فراگیر برخوردار می‌باشد». پر پیداست که وقتی که خود جنبش‌ها بتوانند در دل طوفان و فضای سرکوب به پا خیزند و بتوانند در صفوف مستقل خود توان خودسازماندهی و خودرهبری به نمایش بگذارند و همچنین بتوانند مطالبات و خواست‌های خود را با صدای بلند مطرح کنند و بتوانند پژواک آن را به گوش همگانی برسانند، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران جهت راهبری و هدایت‌گری راهی چندان پر سنگلاخ نخواهند داشت. یادمان باشد که خودسازمانده و خودرهبر بودن جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین به معنای بی‌نیازی این جامعه جنبشی از نظریه‌پردازی و کنش‌گری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نیست.»

نکته مهمی که در این رابطه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید به آن عنایت ویژه‌ای در این شرایط و در این فرایند جدید بکند اینکه «راهبری (نه رهبری) آنها در عرصه جنبش‌های جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، باید از جادوی رهبری و سلسله مراتب عمودی و هرمی و رویکرد نخبه‌گرایانه (مانند رویکرد نخبه‌گرایانه و هرمی سال‌های ۵۸ تا ۶۰ آرمان مستضعفین که باعث بحران فراگیر در آن سازمان از نیمه دوم سال ۵۹ شد) دوری کند»، بلکه برعکس باید در شکل تطبیقی (نه انطباقی و دگماتیستی) و یا به صورت دیالکتیکی و طبیعی و درون‌جوش و در هم‌سازی حرکت خود با نوع سازمانیابی و نقش‌آفرینی جنبش‌های نوین اجتماعی و مجامع عمومی آن طور که مثلاً در هفت تپه شاهد هستیم و یا به صورت دموکراسی مستقیم و یا به صورت نظام شورائی (نه نهاد شورائی تزریق شده از بالا آنچنانکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با کمک بسیج به دنبال آن می‌باشد) حرکت کند.

۱۹ - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، نشان داده است که از مهمترین وظایف امروز جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تدوین «گفتمان و تلاش برای مسلط کردن این گفتمان است» و در این رابطه است که پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید عنایت داشته باشند که «تدوین و مسلط کردن گفتمان در جامعه امروز ایران برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به همان اندازه بغرنجی تکوین یک جنبش و انباشت تحولات و تجربیات یک دوره تاریخی پیچیده

می‌باشد» و البته تدوین گفتمان و مسلط کردن گفتمان باید ضمن «پیوند عمیق و افقی (نه عمودی) پیشگامان با جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین صورت بگیرد، نه به صورت مجرد و ذهنی» و از اینجا است که تدوین و مسلط کردن گفتمان توسط پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) می‌تواند به «پراتیک و اقدامات جنبشی، چشم انداز، شتاب و عزم تازه‌ای ببخشد» و در پروسه تدوین و مسلط کردن گفتمان است که پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) بر این باور هستند که «هر گفتمانی اگر بخواهد عاریتی و انطباقی و وارداتی نباشد، نباید نسبت به تجربه‌ها و تحولات و شرایط انضمامی جامعه بزرگ و رنگین کمان امروز ایران بی‌اعتنا باشد.»

همچنین پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) بر این باور هستند که در عرصه مسلط کردن گفتمان خود هرگز نمی‌توانند «بدون رویکرد تطبیقی (نه رویکرد انطباقی و نه رویکرد دگماتیستی) توسط ورود به ذهنیت و خرد عمومی و تجربه زیسته مستضعفین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه با سلاح آگاهی و خودآگاهی طبقاتی و اجتماعی و سیاسی و انسانی و تاریخی آن هم در شکل عینی و کنکرت، به این مهم دست پیدا کنند» پیشگامان در این رابطه بر این باور هستند که در فرایند مسلط کردن گفتمان خود، باید توجه داشته باشند که در شرایط فعلی جنگ گفتمان‌ها به شدت در داخل و خارج از کشور در اشکال گفتمان‌های انطباقی و دگماتیست و تطبیقی بر فضای سیاسی جامعه بزرگ ایران حاکم می‌باشد که همه طرفداران این گفتمان‌ها گاه و بعضاً متضاد و متفاوت و گوناگون در تلاش گسترده جهت حضور و نفوذ خود در جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشند؛ و از اینجا است که «پیشگامان برای دستیابی به گفتمان تطبیقی در این شرایط باید به شرایط مشخص و کنکرت و عینی و انضمامی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران تکیه دیالکتیکی و متقابل بکنند» و به درجات مختلفی در تناسب با بلوغ جنبش‌های دموکراتیک و عدالت‌خواهانه تکوین یافته از پائین که با آنها مواجهند و درآمیخته‌اند با پس زمینه تجارب تاریخی کشور ایران برخورد کنند.

۲۰ - جنبش اعتصابی کارگری در فرایند جدید با محوریت جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه که از نیمه دوم خرداد ماه ۹۹ شروع شده است، به ما آموزش می‌دهد

که «رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در این فرایند جدید در همه عرصه‌های و مؤلفه‌های اقتدار خود اعم از اقتدار سیاسی و اقتدار نظامی و اقتدار مذهبی و فرهنگی و اقتدار اجتماعی دچار بحران بازتولید قدرت می‌باشد» و در این راستا برای «ایجاد مازاد قدرت از طریق یکدست‌سازی قدرت توسط هسته سخت رژیم مطلقه فقاهتی شکست خورده است» بنابراین، از آنجائیکه در فرایند جدید «بن‌بست ابربحران‌های موجود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم به شاهراه بحران بازتولید قدرت در حاکمیت آن رژیم باز می‌گردد» بنابراین «تکیه رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بر عنصر قهر و سرکوب جنبش‌ها و خیزش‌های در حال اعتلای آنی و آتی تکیه بر عصای پوسیده‌ای می‌باشد که برای بازتولید اقتدار سیاسی و نظامی و فرهنگی رژیم گارانتی و تضمین کننده نمی‌باشد» و از اینجا است که در فرایند جدید که حزب پادگانی خامنه‌ای (از مرحله انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۹۸ و در فرایند پسا سرکوب خونین خیزش معیشتی آبان‌ماه ۹۸ و سقوط هواپیمای اوکراینی توسط موشک‌های سپاه در بالماسکه انتقام‌گیری خامنه‌ای از آمریکا در خصوص ترور قاسم سلیمانی) با «حذف جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی، به دنبال دو قطبی کردن جامعه ایران بین جامعه رسمی بالائی‌های قدرت و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد». پر واضح است که حزب پادگانی خامنه‌ای «با اصرار بر دو قطبی‌سازی جامعه امروز ایران تلاش می‌کند تا شرایط برای حذف بزرگترین دشمن خود یعنی جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین در این فرایند فراهم نماید». باری، از اینجا است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که:

اولاً در فرایند جدید جامعه ایران در شرایطی «جامعه مدنی جنبشی خودانگیخته و خودبنیاد و مستقل و دینامیک و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ برابری‌طلبانه یا عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌توانند وضعیت جدید را به نفع خود دگرگون کنند که مهمترین عامل دگرگون کننده، یعنی تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به نفع خود تغییر دهند» و بدون تردید تغییر توازن قوا در عرصه میدانی در این شرایط تندپیچ جامعه ایران تنها و تنها توسط خود جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و دینامیک و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین امکان‌پذیر می‌باشد» و در این رابطه است که می‌توان دآوری کرد که تا زمانیکه جامعه مدنی جنبشی در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و

بر ابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت فراگیر و سراسری «وارد پراکسیس سیاسی - اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نشود، امکان تغییر قوا در عرصه میدانی به سود اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران وجود ندارد.»

ثانیاً هر چند احزاب و جریان‌ها و فرقه‌ها و گروه‌بندی‌های خارج‌نشین از چپ چپ تا راست راست در فرایند جدید اعتلای جنبش‌های برابری طلبانه و آزادی خواهانه «می‌خواهند جنبش‌های عدالت خواهانه و برابری طلبانه و آزادی خواهانه امروز اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را به سیاهی لشکر خود برای کسب قدرت سیاسی مبدل کنند» و تلاش می‌کنند تا «جنبش‌های جامعه مدنی ایران را در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه به ابزار و پیچ مهره‌های فرقه و جریان خود بدل کنند» اما و هزار اما جنبش‌های اجتماعی ایران در سالیان اخیر نشان داده‌اند که «در سخت‌ترین شرایط با فداکاری‌های شایسته خود توانسته‌اند از همه این دام‌ها عبور کنند.»

ثالثاً در شرایطی که پس از همه‌گیری کرونا و سپری شدن یک دوره از افت موقت جنبش‌های اجتماعی (برابری طلبانه یا عدالت خواهانه و آزادی خواهانه در جامعه بزرگ ایران) از پرستاران تا پاکبانان و معلمین و کارگران حمل و نقل و بازنشستگان و زنان و غیره، از آنجائیکه در فرایند جدید «شرایط برای گسترش و تعمیق مبارزات جنبش‌های دموکراتیک و کارگری فراهم شده است»، بدون تردید فراهم ساختن «ملزومات تجدید آرایش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، برای شکل دادن آلترناتیو دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان گفتمان جنبش‌های اجتماعی در این فرایند نیز عامل مهمی است که می‌تواند به توانمندی و قدرت جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودانگیخته و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران یاری برساند». چراکه در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که «در عرصه مبارزه عدالت طلبانه و آزادی خواهانه باید توسط گفتمان، مردم و جنبش‌های اجتماعی به سمتی سوق بدهیم که روندگرا باشند نه رویدادگرا» به بیان دیگر تنها در عرصه «روندگرایی است که مردم می‌توانند مبارزه درازمدت، نقشه‌مند و خودرهبر و خودسازمانده دست پیدا کنند.»

اهمیت «آسیب‌شناسی جنبش
کارگری» در شرایط تندپیچ امروز
جامعه ایران

از مرداد ماه سال جاری که جنبش کارگری ایران (در عرصه فرابحران کرونایی کشور) پس از یک «رکود مقطعی کوتاه‌مدت، وارد فاز اعتلائی خود شده است» منهای ادامه جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه و ادامه مبارزه کارگران هپکو، آنچه به عنوان یک پدیده جنبشی کارگری در این فرایند قابل توجه بوده است، اعتصاب‌های گسترده کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنایع نفتی و گازی و پتروشیمی در مناطق نفتی جنوب کشور می‌باشد؛ که در برخی پالایشگاه‌های نفت، گاز و مجتمع‌های پتروشیمی شکل گرفتند. بدین خاطر از آنجائیکه در فرایند جدید اعتلای جنبش کارگری ایران، «استراتژی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نسبت به این جنبش‌های کارگاهی - کارگری در این شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران، فرسایشی کردن و ایجاد شکاف درونی آنها می‌باشد» با عنایت به اینکه «تنها با سازمان‌یابی مستقل تکوین یافته از پائین و همبستگی با توده‌ها است که این جنبش‌ها در این شرایط ابر بحرانی حاکم، می‌توانند (در برابر استراتژی فرسایشی کردن و ایجاد شکاف از درون این جنبش‌ها، به خصوص توسط جناح راست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) مقاومت نمایند. بدین خاطر آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران در این شرایط به عنوان یک ضرورت برای

پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح می‌باشد.»

باری، در رابطه با آسیب‌شناسی جنبش کارگری (در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران) متد ما (در عرصه این آسیب‌شناسی کنکرت و مشخص) «صورت دو مؤلفه‌ای دارد». به این ترتیب که از یکطرف با رویکرد «آنی» جنبش کارگری را از «پائین به صورت کارگاهی و کنکرت و مشخص آسیب‌شناسی کنیم» و در مرحله دوم با رویکرد «لمّی» جنبش کارگری ایران را در چارچوب جنبش طبقه‌ای (نه کارگاهی) و اردوگاهی یعنی در شکل کلی و عام مورد آسیب‌شناسی قرار می‌دهیم، به بیان دیگر لازمه برخورد دیالکتیکی در آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران آن است که این آسیب‌شناسی در دو صورت:

۱ - در شکل کارگاهی.

۲ - در شکل طبقه‌ای و اردوگاهی آن، انجام گیرد، بنابراین نخست این آسیب‌شناسی به صورت کنکرت و مشخص یعنی از جزء به کل انجام می‌دهیم و در فرایند دیگر آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران را به صورت کل به جزء و یا از صورت عام به مشخص انجام می‌دهیم تا در آخر بر پایه دو مؤلفه آسیب‌شناسی (آنی و لمّی) جنبش کارگری ایران، پیشگامان (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) بتوانند (در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران) به «تبیین وظیفه کوتاه‌مدت و میان‌مدت و حتی درازمدت خود نسبت به جنبش کارگری ایران دست پیدا کنند.»

بدین خاطر بر پایه آسیب‌شناسی آنی یا آسیب‌شناسی از پائین به بالای جنبش کارگری در این شرایط است که ابتدا (در میان جنبش‌های مختلف کارگری - کارگاهی رو به اعتلا از مرداد ماه ۹۹) در اینجا بر جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران پروژه‌ای، قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی تکیه می‌کنیم که در مرداد ماه ۹۹ (همزمان با جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی فراگیر کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه و نیروگاه برق سبلان و شرکت نصب نیرو در اردبیل و کنترساز قزوین و اعتراض‌های مداوم پرستاران و غیره) مدت یک ماه در اعتصاب به سر می‌بردند و در این شرایط اگر چه اعتصاب آنها تمام شده است، اما از آنجائیکه جنبش کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنعت نفت و گاز و پتروشیمی نتوانسته‌اند «حتی به خواسته‌های حداقلی

خودشان دست پیدا کنند» بدین خاطر «هنوز جنبش اعتراضی آنها ادامه دارد» بنابراین، آسیب‌شناسی جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنعت نفت و گاز و پتروشیمی در شرایط امروز ایران می‌تواند تنها مشتی برای نمونه خروار باشد، نه بیشتر از آن.

آنچه در عرصه آسیب‌شناسی جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی ایران باید در این شرایط به آن توجه بکنیم، عبارتند از اینکه:

الف - اعتصاب گسترده مرداد ماه ۹۹ در مناطق نفتی جنوب و برخی پالایشگاه‌های نفتی و مجتمع پتروشیمی خود نمایش یک فرایند جدید در عرصه پروسه حرکت جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی (کارگری و مدنی و سیاسی و صنفی) می‌باشد، زیرا آنچنانکه در تحلیل‌های جنبشی شماره‌های قبل نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی، سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کرده‌ایم، «حفره عمیق تمامی جنبش‌های مدنی و سیاسی و صنفی (اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) خلاء جنبش کارگری ایران (به صورت طبقه‌ای نه به صورت کارگاهی) و در رأس آنها خلاء فراگیر جنبش کارگران صنعت نفت ایران می‌باشد». (همچنین آنچنانکه قبلاً هم در این رابطه مطرح کرده‌ایم) تجربه سال ۵۷ جنبش ضد استبدادی مردم ایران نشان داده است که در عرصه جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی تا زمانیکه «جنبش کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی ایران به صورت فراگیر وارد عرصه جنبش اعتصابی و اعتراضی جامعه ایران نشوند، امکان موفقیت و پیروزی حداقلی و حداکثری نه برای جنبش‌ها و خیزش‌های تکوین یافته از پائین آزادی‌خواهانه و یا برابری‌طلبانه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران وجود دارد و نه جامعه مدنی جنبشی خودانگیخته و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از اعماق جامعه بزرگ ایران می‌توانند به تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود دست پیدا کنند». به همین دلیل است که ورود کارگران (پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی از مرداد ماه ۹۹) به صورت فراگیر در عرصه جنبش اعتصابی و اعتراضی کشور «می‌تواند طلوعه‌دار فرایند نوینی در عرصه جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران بشود».

همچنین بر این مطلب بیافزائیم که در آسیب‌شناسی نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی، سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) از جنبش دانشجویی (۱۸ تیرماه ۷۸) و جنبش سبز (سال ۸۸) و خیزش دی‌ماه ۹۶ و خیزش آبان‌ماه ۹۸ «عامل اصلی شکست تمامی این جنبش‌ها و خیزش‌ها (در برابر حزب پادگانی خامنه‌ای و دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) خلاء جنبش طبقه‌ای و فراگیر کارگری ایران (چه در عرصه جنبش آکسیونی و اعتراضی و خیابانی و چه در عرصه جنبش اعتصابی و اعتراضی فراگیر مدنی و سیاسی و صنفی) بوده است». چراکه آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، اولین فونکسیون که این خلاء در عرصه جنبش‌های مطالباتی و سیاسی جامعه ایران در ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم داشته است «وجود توازن قوا» در عرصه میدانی به سود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای بوده است؛ که همین توازن قوا در عرصه میدانی (نه در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی) به سود حاکمیت در طول ۴۱ سال گذشته را می‌توان علت اصلی شکست تمامی جنبش‌ها و خیزش‌های مطالباتی و سیاسی دانست، بنابراین، بدون تردید تا زمانیکه این توازن قوا در عرصه میدانی (نه در عرصه فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی) به سود کنش‌گران سیاسی - اجتماعی (جنبش‌های مدنی و صنفی و سیاسی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) تغییر نکند، هرگز و هرگز «امکان عقب‌نشینی حزب پادگانی خامنه‌ای و یا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر آن وجود ندارد.»

برای فهم این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که در فرایند پسا ۳۰ خرداد سال ۶۰ با اینکه اکثریت قریب به اتفاق جریان‌های جامعه سیاسی ایران و اکثریت قریب به اتفاق جنبش‌های اقلیت‌های قومی به صورت مستقیم و غیر مستقیم و در اشکال مختلف مبارزاتی وارد مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شدند، ولی به علت اینکه «نتوانستند توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود تغییر بدهند، همین امر باعث گردید تا همه جنبش‌های فوق شکست فاحش بخورند» و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر پایه شکست آن جنبش‌ها در دهه ۶۰ بتواند «تمامی نهادهای حقوقی خودش را در جامعه نگون‌بخت ایران نهادینه نماید» و این شکست و سرکوب جنبش‌های فوق در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰ در دهه ۶۰ توسط خمینی تا آنجا پیش رفت که در تابستان



سال ۶۷ (چند ماه قبل از فوتش و پس از خوردن جام زهر حاصل شکست در جبهه جنگ با صدام حسین) با «دو خط فتوا آخرین بازمانده‌های جریان‌های سیاسی در زندان‌های رژیم مطلقه فقهتی را هم نابود بکند» بنابراین، آنچه شکست جنبش‌های پسا ۳۰ خرداد ۶۰ و یا در دهه ۶۰ به ما می‌آموزد اینکه تا زمانیکه «توازن قوا در عرصه میدانی به سود رژیم مطلقه فقهتی حاکم باشد و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهتی حاکم توان سرکوب قهرآمیز و سرنیزه‌ای داشته باشند، امکان عقب‌نشینی این رژیم در برابر مطالبات مدنی و صنفی و سیاسی جامعه ایران وجود ندارد»؛ و بدین دلیل در این رابطه است که «جایگاه جنبش طبقه‌ای (نه جنبش کارگاهی) کارگری ایران و در رأس آنها جنبش کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی ایران مشخص می‌شود». چراکه آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، تجربه جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران (در فرایند پاسا سرکوب قهرآمیز ۱۷ شهریور ۵۷ رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) نشان داده است که «تنها اهرمی که می‌تواند توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش‌های مطالباتی و سیاسی جامعه ایران تغییر بدهد، فقط و فقط جنبش اعتصابی طبقه‌ای (نه کارگاهی) کارگران ایران تحت هژمونی جنبش کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی ایران می‌باشد.»

ب - جنبش کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی (که در تابستان سال جاری به مدت یکماه جوهر فراگیر اعتصابی و اعتراضی پیدا کرد) گرچه در «ظاهر در ادامه کارزار مخالفت نفت‌گران با حضور دلال‌های نیروی کار در روابط سازماندهی حاکم بر آنها می‌باشد» اما در جوهر و باطن آن صرفاً محدود به مبارزه با نقش سوداگرایانه شرکت‌های پیمانکاری نیروی کار نمی‌باشد، چراکه در تحلیل نهائی «نوک پیکان جنبش اعتصابی نفت‌گران به ویژه کارگران قرارداد موقت و پروژه‌ای بر علیه برنامه خصوصی‌سازی یا رویکرد غارت‌گرایانه نئولیبرالیستی در کشور ایران می‌باشد» که از دوران دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی در کشور ایران شروع شده است و علی‌الدوام این رویکرد غارت‌گرایانه نئولیبرالیستی رژیم مطلقه فقهتی نسبت به سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران ادامه دارد و در دولت یازدهم و به خصوص دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی (به خاطر تحریم‌های اقتصادی امپریالیسم آمریکا و قطع درآمدهای نفتی و اوج‌گیری نجومی کسر بودجه) این رویکرد خصوصی‌سازی و یا

خصوصی‌سازی و فروش سرمایه‌های مردم ایران به ثمن بخش با سرعت فوق‌العاده‌ای ادامه پیدا کرده است.

باری، در این رابطه است که در این فرایند در راستای مبارزه با رویکرد نئولیبرالیستی و یا خصوصی‌سازی و مبارزه با ستون راهبرد اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جنبش کارگری پروژه‌های و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی از حمایت جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و در ادامه آن جنبش کارگران فولاد اهواز و جنبش کارگران هپکو و جنبش کارگران معادن ذغال سنگ کرمان و کارگران نیروگاه برق سبلان و شرکت نصب نیرو در اردبیل و کنتورسازی قزوین و اعتراض مداوم پرستاران (که یکی از گسترده‌ترین حرکت‌های اعتصابی جنبش کارگری در چند سال اخیر می‌باشد) و حمایت کانون‌های صنفی معلمان و جنبش دانشجویی و تشکل‌های بازنشستگان و غیره برخوردار می‌باشند. یادمان باشد که «در شرایط امروز جنبش کارگری ایران در مبارزه با رویکرد نئولیبرالیستی غارت‌گرایانه خصوصی‌سازی یا خصوصی‌سازی، جنبش کارگری نیشکر هفت تپه در رأس قرار دارند». چراکه محور اصلی خواسته‌های جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه، همین مبارزه با خصوصی‌سازی می‌باشد، هر چند که در این شرایط تندپیچ جامعه ایران، رژیم مطلقه فقهاتی تلاش می‌کند تا «جنبش ضد نئولیبرالیستی یا ضد خصوصی‌سازی کارگران هفت تپه را به انحراف بکشاند و آن را بدل به مبارزه با اسد بیگی در هفت تپه بکند و با جایگزین کردن نهادهای حکومتی وابسته به سپاه و دفتر رهبری به جای اسد بیگی، پروسه خصوصی‌سازی یا ستون راهبردی اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در راستای فرامین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را ادامه بدهد.»

بدین خاطر در این رابطه داوری ما بر این امر قرار دارد که جنبش اعتصابی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در این مدت در عرصه مبارزه با رویکرد غارت‌گرانه نئولیبرالیستی (خصوصی‌سازی‌های تجویزی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) «تنها گام‌هایی برداشته‌اند (نه اینکه همه راه را رفته باشند) که امروز می‌تواند الگویی برای جنبش کارگری صنایع نفتی و هپکو و فولاد اهواز و ماشین‌سازی تبریز (کارخانه‌هایی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با ثمن بخش می‌فروشد) بشود». فراموش نکنیم که رویکرد نئولیبرالیستی و یا خصوصی‌سازی که امروز در جهان در حال اجرا می‌باشد «در کشور



ایران به شکل وحشی و غارت‌گرایانه‌ای در آمده است که قابل مقایسه با هیچ‌کدام از کشورهای دیگر جهان در این رابطه نمی‌باشد» بنابراین در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که «جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه یک جنبش مطالباتی است که در نوک پیکان آن مبارزه با خصوصی‌سازی نئولیبرالیستی قرار دارد.»

ج - اعتصاب یک ماهه (مرداد ماه ۹۹) جنبش کارگران پروژه‌ای و قرارداد موقت و پیمانی صنایع نفت، گاز و پتروشیمی در مناطق جنوب کشور از چند ویژگی برخوردار بودند که باید به آن عنایت ویژه‌ای بشود.

نخست آنک اعتصاب به لحاظ گستردگی جغرافیایی، سطح هماهنگی، درجه همبستگی و کمیت شرکت کننده در اعتصاب، در مقایسه با اعتصاب‌های سال‌های اخیر «پیشروی و رشدی بسیار امیدوار کننده داشته است.»

دومین نکته اینکه اعتصاب‌های فوق ثابت کرد که در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران «دامنه جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگران صنایع بزرگ و کلیدی را در بر گرفته است.» چراکه اعتصاب کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی در حال حاضر «نخستین حرکت اعتصابی در مجموع هماهنگ و متشکل کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی (پسا جنبش ضد استبدادی سال ۵۷) می‌باشد.»

نکته سوم اینکه اعتصاب کارگران پروژه‌ای و قرارداد موقت و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی خود نشان دهنده «دامنه رشد آگاهی طبقاتی و آگاهی سیاسی و آماجگی جامعه کارگری ایران جهت مشارکت فراگیر در اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها می‌باشد.»

نکته چهارم اینکه کارگران پروژه‌ای و قرارداد موقت و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی در حرکت اعتراضی خود در این مرحله در «تعریف مطالبات و خواست‌های خود بر فصل مشترک شعارها و خواست‌های جنبش کارگری ایران تکیه کردند.»

د - در عرصه آسیب‌شناسی جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگران پروژه‌ای و قرارداد موقت و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی باید عنایت داشته باشیم که با وجود آنکه این «جنبش اعتراضی و اعتصابی از دامنه گسترده جغرافیایی برخوردار می‌باشند، اما حمایت نکردن کارگران رسمی و کارگران قرارداد دائم در صنایع نفت و گاز و

پتروشیمی از آنها و خودداری آنها از مشارکت در اعتصاب‌ها به عنوان پاشنه آشیل و چشم اسفندیار این جنبش اعتصابی و اعتراضی می‌باشند» بنابراین، همین امر باعث گردید تا در اعتصاب مرداد ماه ۹۹ بخشی از پیمانکاران نیروی کار صنایع نفت و گاز و پتروشیمی (پس از یکماه اعتصاب کارگران پروژه‌ای و قرارداد موقت و پیمانی) «عقب‌نشینی کنند و به صورت صوری خواسته‌های کارگران را بپذیرند» در نتیجه خیلی از کارگرهای اعتصابی که به خانه رفته بودند به سرکار برگردند اما پس از بازگشت کارگران فوق به سر کارشان آن «وعده‌های داده شده پیمانکاران نیروی کار انجام نگرفت». فراموش نکنیم که وضعیت کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی در این شرایط طاقت‌فرسا می‌باشد چراکه هم «دستمزدشان پائین است و هم ساعت کارشان زیاد است و هم آلودگی هوا بر آنها حاکم می‌باشد و هم وضعیت کرونا آن‌ها را زمین‌گیر کرده است و هم ایمنی کار برای آنها وجود ندارد و هم تضمین شغلی ندارند و هم تأخیر در دریافت همین حقوق بخور و نمیر دارند» بنابراین، با مقایسه با وضعیت «کارگران رسمی و قرارداد دائم باید بگوئیم که کارگران رسمی و قرارداد دائم هم حقوق بالا دارند و هم تضمین شغلی دارند و هم از تسهیلات دولتی برخوردار می‌باشند، اما کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی فاقد همه این امور هستند.»

در این رابطه بود که در اعتصاب مرداد ماه ۹۹ کارگران پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی خواهان اضافه حقوق بودند و در این رابطه به دنبال اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل هستند، اضافه کنیم که در جریان این اعتصاب و اعتراض پس از آنکه پیمانکاران نیروی کار در برابر خواسته افزایش حقوق کارگران ماهر پیمانی و قراردادی (که خواسته آنها ده میلیون تومان ماهانه است) تا مرز هشت میلیون تومان ماهانه عقب‌نشینی کردند، وزیر نفت دولت روحانی با بالا رفتن حقوق کارگران مخالفت کرد.

ه - یادآوری می‌کنیم که کارگران پروژه‌ای و قرارداد موقت (نه قرارداد دائم) و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی بر پایه سنت «جنبش مطالباتی طبقه کارگر ایران در طول سه دهه گذشته همراه با طرح خواسته‌های صنفی مانند افزایش حقوق و تضمین شغلی و امنیت کار و لغو قراردادهای سفید و پرداخت حقوق معوقه‌شان به دنبال توقف خصوصی‌سازی ستون راهبرد اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نیز می‌باشند»

بنابراین همین امر باعث می‌گردد تا «جنبش مطالباتی کارگران ایرانی همزمان از جوهر سیاسی نیز برخوردار باشد.»

و - تلاش حزب پادگانی خامنه‌ای در برخورد با جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگران پروژه‌ای و قرارداد موقت و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی (مانند برخورد با دیگر جنبش‌های مطالباتی مدنی و سیاسی و صنفی گروه‌های اجتماعی مختلف جامعه بزرگ ایران) «فرسایشی کردن اعتصاب‌ها و ناکارآمدی و غیر مؤثر نشان دادن روی آوردن کارگران به اعتصاب و اعتراض آکسیونی برای دستیابی به خواست‌هایشان (مانند آنچه که حزب پادگانی خامنه‌ای در مقابله با اعتصاب‌ها و اعتراض‌های به حق کارگران هیکو و آذراب و نیشکر هفت تپه توسط فرسایشی کردن و سیاست تهدید و وعده‌های دروغین انجام داده‌اند) می‌باشد» بطوریکه در این رابطه امروز شاهد مانورهای مجلس و قوه قضائیه و دولت و دفتر رهبری و امام جمعه‌ها و دانشجویان به اصطلاح عدالت‌خواه دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای و صدا و سیما رژیم و صدها شبکه رسانه‌ای وابسته به حکومت در فضای مجازی (به منظور به انحراف کشاندن و فرسایشی کردن و زیر نظارت درآوردن اعتراض‌ها و اعتصاب‌های کارگران نیشکر هفت تپه و غیره) هستیم.

ز - «عدم حمایت کارگران رسمی و کارگران قرارداد دائم و کارگران ماهر» از اعتصاب کارگران پروژه‌ای و قرارداد موقت و پیمانی در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی (در مرداد ماه ۹۹) «مولود و سنتز شکاف حقوق و دستمزد و درآمد کارگران هست» که رژیم مطلقه فقه‌ای برای ایجاد شکاف و سترون کردن جنبش کارگران صنعت نفت و پتروشیمی و گاز به دنبال آن می‌باشد. آنچنانکه در این رابطه در جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگران با قرارداد موقت شاهد هستیم که همین شکاف باعث گردیده تا با «عدم مشارکت کارگران رسمی و ماهر و قرارداد دائم حتی همان عقب‌نشینی حداقلی پیمانکاران نیروی کار در افزایش دستمزد کارگران هم عملیاتی نشود.»

باری در عرصه آسیب‌شناسی جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران با قرارداد موقت صنایع نفت و گاز و پتروشیمی می‌توانیم داوری کنیم که «عامل اصلی شکاف بین کنش‌گران در عرصه جنبش اعتصابی و اعتراضی، طیفی بودن کارگران در دریافت حقوق می‌باشد؛ که به صورت خودآگاهانه در طول ۴۱ سال گذشته توسط رژیم مطلقه فقه‌ای برای سترون کردن جنبش کارگری ایران و در رأس آنها جنبش کارگران

صنایع نفت و گاز و پتروشیمی دنبال شده است.»

ح - یکی از شکاف‌های موجود در جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی «شکاف بین کارگران ماهر و کارگران غیر ماهر است». چراکه کارگران ماهر در عرصه جنبش اعتصابی می‌توانند با «ترک کردن کارگاه‌ها به خانه‌های خودشان بروند و منتظر تسلیم شدن کارفرما و یا پیمانکاران در برابر خواسته‌های خود و دعوت برای بازگشت آنها به سر کار بشوند». عنایت داشته باشیم که «کارفرمایان و یا پیمانکاران برای پیشبرد کارهای پروژه‌ای خود به کارگران ماهر احتیاج دارند و جایگزین کردن فوری برای آنها کار ساده‌ای نیست، اما برعکس کارگران ماهر در جنبش اعتصابی کارگران نفت و گاز و پتروشیمی، کارگران غیر ماهر وضعی فلاکت بار دارند، چراکه به مجرد ترک کارگاه و رفتن به خانه کارفرما و پیمانکاران با جایگزین کردن نیروی کار جدید توسط ارتش بیکاری کارگران با قرارداد موقت همان کار با حقوق ناچیز خود را هم از دست می‌دهند» در صورتی که اصلاً و ابداً کارگران ماهر در عرصه جنبش اعتصابی خود چنین دغدغه‌ای ندارند.

پر پیداست که در برابر چنین شکافی تنها زمانی کارگران غیر ماهر مانند کارگران ماهر می‌توانند «خواسته‌های خودشان را (به کارفرما و یا پیمانکاران حاکم بر خود) تحمیل کنند که در عرصه میدانی جنبش اعتصابی و اعتراضی پیوند همه جانبه بین کارگران ماهر و غیر ماهر به وجود بیاید تا کارفرما و پیمانکاران نتوانند از این شکاف در رابطه با به زانو درآوردن کارگران غیر ماهر استفاده نمایند». قابل ذکر است که در شرایط فعلی «کارگران ماهر در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی همان کارگران پیمانی هستند که با حقوق‌های خوب کار می‌کنند و در هر اعتصابی برای عرضه خواسته‌های خود به کارفرما تنها کافی است که آنها کار خود را ترک کنند و به خانه‌هایشان بروند». چراکه در ادامه آن این کارفرما و پیمانکاران هستند که برای بازگشت آنها به سر کار به دنبال آنها می‌روند و سعی می‌کنند به خواسته‌های آنها جواب مثبت بدهند. اضافه کنیم که بدون تردید در عرصه جنبش اعتصابی و اعتراضی (کارگران ماهر و کارگران غیر ماهر پروژه‌ای و قراردادی و پیمانی) کارفرمایان و پیمانکاران جهت سترون کردن جنبش اعتصابی و اعتراضی آنها در «مرحله نخست تلاش می‌کنند تا بین این دو دسته کارگران ماهر و غیر ماهر شکاف ایجاد کنند و مانع هر گونه بسترسازی جهت پیوند



میدانی بین آنها بشوند.»

پر واضح است که یکی از عواملی که باعث می‌گردد تا در عرصه جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران پروژه‌های و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی پیوستگی عملی ایجاد بشود «عدم عقب‌نشینی کارفرمایان نسبت به خواسته‌های کارگران ماهر و افزایش حقوق آنها می‌باشد». برای مثال در شرایط فعلی کارگران ماهر تقاضای افزایش حقوق ماهانه ده میلیون تومانی کرده‌اند که با مخالفت وزیر نفت دولت روحانی نسبت به این افزایش حقوق «شرایط برای پیوند میدانی در عرصه جنبش کارگری میان کارگران ماهر و غیر ماهر در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی فراهم شده است». بدون شک با «عقب‌نشینی کارگران ماهر و عدم عقب‌نشینی کارگران غیر ماهر، شرایط برای اخراج کارگران غیر ماهر توسط کارفرما و پیمانکاران نیروی کار فراهم می‌شود». باری، در چارچوب آسیب‌شناسی جنبش کارگری در تندپیچ امروز جامعه ایران است که می‌توانیم در ادامه این آسیب‌شناسی جنبش کارگران پروژه‌های و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی به آسیب‌شناسی جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه بپردازیم. آنچه که در این رابطه به صورت فرموله شده می‌توانیم مطرح کنیم عبارتند از اینک:

الف - دو ماه قبل پس از دو هفته حرکت اعتراضی کارگران هفت تپه مطابق درخواست این کارگران، «کارگران اخراجی هفت تپه هم به جمع این کارگران اعتراضی پیوستند». در نتیجه همین امر باعث گردید تا در ادامه جنبش اعتصابی قبلی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه، «جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگران هفت تپه به عنوان لکوموتیو جنبش کارگری ایران در این شرایط کرونائی، روندی جدید از حرکت خستگی‌ناپذیر خود را به نمایش بگذارند.»

ب - باید توجه داشته باشیم که در خصوص «آسیب‌شناسی جنبش کارگری در شرایط تند پیچ امروز جامعه ایران باید بین جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه، با جنبش کارگران اعتصابی و اعتراضی کارگران پروژه‌های و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی تمایز قائل بشویم» زیرا «بحران درونی در این دو جنبش صورتی متفاوت دارند» و دلیل این امر همان است که «جایگاه جنبش‌های کارگاهی - کارگری در بستر جنبش فراگیر طبقه‌ای و اردوگاهی بستگی به سازمان‌یابی

خودانگیخته و آگاهی طبقاتی آنها دارد». طبیعی است که «هر دو مؤلفه فوق در بستر پروسه جنبش مطالباتی و جنبش سیاسی است که برای کارگران حاصل می‌شود». بدین خاطر در این رابطه است که در شرایط امروز جامعه ایران که «هنوز طبقه کارگر ایرانی نتوانسته است صاحب سازمان‌یابی فراگیر و سراسری طبقه‌ای بشود» و جنبش کارگری به صورت جنبش‌های متعدد کارگاهی مادیت پیدا کرده‌اند، چگونگی سازمان‌یابی کارگران در عرصه جنبش‌های کارگاهی خود در یک نگاه کلی می‌تواند به دو دسته «سازمان‌یابی موقت» و «سازمان‌یابی دائم و غیر موقت» تقسیم بشوند.

پر پیدا است که از آنجائیکه کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه دارای سابقه سازمان‌یابی مستقل درازمدتی می‌باشند، البته موضوع «سندیکای مستقلی» که از قبل داشته‌اند، در بستر سازمان‌یابی (جنبش اعتصابی و اعتراضی خستگی ناپذیر) جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه، جایگاه یک هسته‌ای جهت سازمان‌یابی بعدی کارگران نیشکر هفت تپه حتی الی الان داشته است، مع الوصف، همین پتانسیل سازمان‌یابی کارگران نیشکر هفت تپه باعث گردیده تا جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه بر خلاف دیگر جنبش‌های کارگاهی - کارگری صورت درازمدت و فراگیر و هدفدار پیدا کند. طبیعی است که «عامل موفقیت نسبی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در این شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران مولود و سنتر همین خودویژگی سازمان‌یابی آنها می‌باشد»؛ و البته در همین رابطه است که باید در عرصه آسیب‌شناسی جنبش‌های کارگاهی طبقه کارگر ایران بین آنها بر پایه خودویژگی سازمان‌یابی تمایز قائل شد که البته داوری ما در آرایش پتانسیل جنبش‌های کارگاهی طبقه کارگر ایران بر این امر قرار دارد که در تحلیل نهائی می‌توان «جنبش کارگاهی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه را به عنوان لکوموتیو جنبش طبقه کارگر ایران تعریف کرد»؛ و شاید بهتر باشد که بگوئیم که در این شرایط تندپیچ جامعه ایران «جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه به عنوان نگین انگشتی جنبش طبقه کارگر ایران قابل تعریف می‌باشد».

ج - در عرصه آسیب‌شناسی جنبش کارگری مجتمع نیشکر هفت تپه یکی از آفت‌ها و آسیب‌های این جنبش (مانند جنبش کارگران پروژه‌های و قراردادی و پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی همان) شکاف بین لایه‌های کارگری (کارگران مجتمع نیشکر

هفت تپه) می‌باشد، بدون تردید همین «شکاف بین لایه‌های کارگری» (مجتمع نیشکر هفت تپه) باعث گردیده تا بسترها برای نفوذ جناح راست حزب پادگانی خامنه‌ای تحت هژمونی رئیسی و جناح راست حاکمیت و دانشجویان به اصطلاح عدالت‌خواه دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای در جهت به انحراف کشانیدن این جنبش از درون فراهم بشود. مانورهای مجلس، قوه قضاییه، دولت، دفتر ولی فقیه امام‌های جمعه و جماعات تبلیغات صدا و سیما و تاخت و تاز دانشجویان به اصطلاح عدالت‌خواه دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای در پیوند با جنبش کارگران نیشکر هفت تپه همه و همه در این رابطه قابل تعریف می‌باشد. مع ذلک تجربه مبارزه جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه از آغاز الی الان، نشان داده است که با «تشدید مبارزه حتی در شکل جنبش مطالباتی، می‌توان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش کشید».

د - گرچه هنوز کنش‌گران جنبش اعتصابی و اعتراضی و مطالباتی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه «نتوانسته‌اند حتی به خواسته‌های میان‌مدت خود دست پیدا کنند» ولی استمرار جنبش اعتصابی و اعتراضی و مطالباتی آنها باعث شده که «آینده روشنی به انتظار این جنبش نشسته باشد»؛ زیرا «تمام تاکتیک‌های رژیم در جهت مهار جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه شکست خورده است». لذا به همین دلیل «رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط تنها بر تاکتیک‌ها جهت به انحراف کشانیدن این جنبش تکیه محوری می‌کند»؛ و در این رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تا زمانی که بخواهد «پروژه مبارزه با خصوصی‌سازی جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه (که مبارزه با رویکرد نئولیبرالیسم غارت‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از زمان دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی الی الان می‌باشد) بدل به مبارزه با اسد بیگی و دولت روحانی بکند و با جایگزین کردن نهادهای وابسته به سپاه و دفتر رهبری به جای باند اسد بیگی در مجتمع نیشکر هفت تپه، سیاست خصوصی‌سازی حکومت را ادامه بدهند، هرگز و هرگز بیرون کردن اسد بیگی از مجتمع نیشکر هفت تپه باعث حل مشکلات محوری کارگران نیشکر هفت تپه نمی‌شود». بر این مطلب بیافزائیم که الی الان، کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه «هنوز موفق حتی به دریافت حقوق معوقه خود هم نشده‌اند» بنابراین، داوری ما بر این امر قرار دارد که به «میز محاکمه کشانیدن اسد بیگی توسط جناح راست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحت هژمونی رئیسی و حمایت

دانشجویان به اصطلاح عدالت‌خواه دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای اصلاً و ابداً به معنای مبارزه با خواسته لغو خصوصی‌سازی (و مبارزه با رویکرد نئولیبرالیسم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که خواسته محوری جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه می‌باشد) نیست.»

ه - نکته مهمی که در عرصه آسیب‌شناسی جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه (در این شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران) باید توسط جامعه سیاسی خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) به آن توجه ویژه همه جانبه بشود اینکه تمامی این جریان‌های خارج‌نشین باید عنایت داشته باشند که «جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه در این شرایط یک جنبش مطالباتی با جوهر سیاسی می‌باشد، بنابراین انتظار آنها از این جنبش نباید این باشد که این جنبش کارگاهی - مطالباتی در این شرایط که توازن قوا در عرصه میدانی به سود حزب پادگانی خامنه‌ای و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حاکمیت می‌باشد و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توان سرکوب جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی مطالباتی و سیاسی را دارد، می‌تواند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را از پای درآورد.» طرح «شعارهای استراتژیک مثل حکومت شورائی توسط جریان‌های خارج‌نشین تنها فونکسیون که می‌تواند در این شرایط برای جنبش مطالباتی کارگران نیشکر هفت تپه به همراه داشته باشد، بالا بردن هزینه مبارزه برای کنش‌گران و فراهم کردن بسترها برای سرکوب همه جانب می‌باشد» بنابراین، باور ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که «انتظار ما از جنبش کارگران نیشکر هفت تپه تنها باید در چارچوب یک جنبش مطالباتی حداکثر با جوهر سیاسی باشد، نه یک جنبش سیاسی»؛ به عبارت دیگر «جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه در این شرایط اصلاً و ابداً یک جنبش صرف سیاسی نیست.» طرح «شعارهای سیاسی در خلاء توازن قوای موجود میدانی، در این شرایط بسترساز سرکوب فراگیر جنبش نیشکر هفت تپه می‌باشد.»

یادمان باشد که عظمت و بزرگی جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران نیشکر هفت تپه در این شرایط «در مبارزه با سیاست نئولیبرالیستی و یا خصوصی‌سازی‌های غارت‌گرانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قابل تعریف است، نه طرح شعارهای استراتژیک حکومت شورائی و غیره» آنچنانکه بوق‌های تبلیغاتی خارج‌نشین بر طبل آن می‌کوبند، بنابراین



«جامعه سیاسی خارج‌نشین در این شرایط نباید جنبش کارگران نیشکر هفت را یدک کش استراتژی کسب قدرت سیاسی خود بکنند». همچنین «طرح شعارهای چپ‌روانه برای کسب حمایت جنبش کارگری نیشکر هفت تپه در راستای رویکرد کسب قدرت سیاسی خود باعث سکتاریسم این جریان‌ها می‌شود».

و - آسیب‌شناسی جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در این شرایط در کنار دیگر امور همچنین در چارچوب مبارزه این جنبش با خصوصی‌سازی و رویکرد نئولیبرالیستی رژیم مطلقه فقهاتی نیز باید صورت بگیرد. چرا که همین «مبارزه محوری این جنبش با خصوصی‌سازی و رویکرد غارت‌گرانه نئولیبرالیستی حاکمیت تنها شعار محوری است که در این شرایط تندپیچ جامعه ایران می‌تواند عامل پیوند و مفصل‌بندی جنبش کارگری نیشکر هفت تپه با دیگر جنبش‌ها بشود».

ز - به خاطر اینکه نیشکر هفت تپه «یک مجتمع می‌باشد و این مجتمع در یک جا متمرکز می‌باشد، همین امر باعث بالا رفتن پتانسیل جنبش مطالباتی در این مجتمع کشاورزی - صنعتی شده است». طبیعی است که با چنین ظرفیتی که مجتمع نیشکر هفت تپه از گروه‌های مختلف شغلی چه در عرصه افقی و چه در عرصه عمودی دارد، در تحلیل نهائی «مبارزه سیاسی باید از دل مبارزه مطالباتی حاصل بشود»، به عبارت دیگر در نیشکر هفت تپه «مبارزه با زندگی روزمره کارگران پیوند پیدا کرده است» و همین امر باعث گردیده که اولویت خواست‌های مطالباتی کارگران با خواست‌های حداقل مثل پرداخت حقوق معوقه یا افزایش حداقل حقوق و یا تسهیلات بیمه و درمان و غیره گره بخورد، حتی طرح «مبارزه با خصوصی‌سازی در نیشکر هفت تپه از دل مبارزه با ناتوانی و غارت‌گری باند اسد بیگی بیرون بیاید» به عبارت دیگر در مجتمع نیشکر هفت تپه «کارگران از مبارزه با مدیریت اسد بیگی، به مبارزه با خصوصی‌سازی رسیده‌اند، نه برعکس».

البته باید قبول کنیم که «تکیه مستمر جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در مبارزه با خصوصی‌سازی باعث گردیده است که در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران، مبارزه با سیاست نئولیبرالیستی و خصوصی‌سازی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت یک گفتمان برای جنبش کارگری ایران بشود» که از کارگران معادن ذغال سنگ کرمان تا کارگران هپکو و فولاد اهواز و غیره امروز از این گفتمان حمایت همه جانبه

می‌کنند. پر واضح است که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که یکی از دستاوردهای بزرگ مبارزه جنبش کارگران نیشکر هفت تپه همین «گفتمان‌سازی از پروژه مبارزه با خصوصی‌سازی و رویکرد غارت‌گرایانه نئولیبرالیستی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد»؛ و شاید در این رابطه بهتر باشد که بگوئیم که «جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه نخستین جنبش کارگاهی از طبقه کارگر ایران می‌باشد که توانسته است، سیاست نئولیبرالیستی و یا خصوصی‌سازی غارت‌گرایانه رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش بکشد.»

ح - اگرچه «گفتمان‌سازی ضد خصوصی‌سازی و ضد نئولیبرالیستی جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه یکی از دستاوردهای مهم جنبش اعتراضی و اعتصابی و مطالباتی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه می‌باشد» ولی بدون تردید در تبیین دستاوردهای جنبش کارگری نیشکر هفت تپه باید مهمترین و بزرگترین دستاورد این جنبش را «نوع تشکل و سازمان‌یابی جدید آنها تعریف بکنیم». چرا که اگرچه کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه «سازمان‌یابی مستقل خودشان از دهه ۸۰ توسط سندیکا و کمیته‌ها شروع کردند» اما پس از متلاشی کردن سندیکای مستقل کارگران نیشکر هفت تپه توسط رژیم مطلقه فقهاتی، «جنبش اعتصابی و اعتراضی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه در عرصه پراتیک روزمره خود شکل آلترناتیو سازمان‌یابی جدید خود را (برعکس گذشته که از بالا بود) برای اولین بار به صورت سازمان‌یابی از پائین درآوردند». قابل ذکر است که در «سازمان‌یابی سندیکائی (هر چند سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه صورت مستقل داشته است) شکل سازمان‌یابی از بالا می‌باشد» و بدین خاطر همین حرکت «سازمان‌یابی سندیکائی از بالا باعث ضربه‌پذیری این نوع سازمان‌یابی (چه در سندیکای مستقل شرکت اتوبوس واحد و چه در سندیکای مستقل مجتمع نیشکر هفت تپه) شده است» اما در شکل جدید سازمان‌یابی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه، به علت اینکه (برعکس سازمان‌یابی سندیکائی که از بالا می‌باشد) شکل سازمان‌یابی از پائین صورت گرفته است، در نتیجه همین امر باعث «دستاوردهای نوینی برای این جنبش شده است» که عبارتند از:

نخست اینکه «سازمان‌یابی از پائین باعث گردیده که امکان سرکوب آن برای رژیم مانند سازمان‌یابی سندیکائی ممکن نباشد.»



دومین نکته اینکه عدم توان سرکوب این نوع سازمان‌یابی توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث «استمرار جنبش اعتراضی و اعتصابی و مطالباتی کارگران نیشکر هفت تپه شده است.»

سومین نکته اینکه «سازمان‌یابی از پائین باعث می‌گردد که دیگر کنش‌گران جنبش اعتصابی و اعتراضی و مطالباتی در حرکت خود نگاه به بالا نداشته باشند» و در نتیجه «در عرصه پراتیک روزمره خود مبارزه را به عنوان یک ضرورت فهم نمایند و وظایف خود را در آن رابطه تعریف نمایند». پر پیداست که همین خودویژگی سازمان‌یابی از پائین کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه باعث گردیده تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از طریق «دستگیری رهبران این جنبش نتواند جنبش اعتراضی و اعتصابی و مطالباتی کارگران نیشکر را سرکوب نمایند». چراکه به مجرد دستگیری رهبران توسط رژیم، این‌ها «رهبر جدیدی جایگزین رهبر قبلی می‌کنند» و حرکت خود را ادامه می‌دهند.

چهارمین نکته اینکه «سازمان‌یابی از پائین باعث گردیده که در عرصه پراتیک مستمر اعتصابی و اعتراضی و مطالباتی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه به آنجا برسند که از خواسته‌های فردی خود عبور کنند و به خواسته‌های جمعی تکیه نمایند». شعار «آزادی زندانیان کارگر همکار خود» و شعار «بازگشت به کار کارگران اخراجی همکار خود» امروز نشان دهنده همین عبور از خواسته‌های فردی خود و تکیه بر خواسته جمعی کارگران همکار خود می‌باشد؛ که البته در درازمدت این رویکرد می‌تواند بستر ساز «جایگزین کردن خواسته‌های طبقاتی به جای خواسته کارگاهی فعلی هم بشود». بدون تردید در آن صورت «جنبش مطالباتی وارد فرایند جنبش سیاسی می‌گردد.»

پنجمین نکته اینکه در چارچوب «سازمان‌یابی از پائین، از آنجائیکه اینگونه سازمان‌یابی بستر ساز پیوند جنبش مطالباتی کارگاهی با جنبش طبقاتی می‌گردد، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که سازمان‌یابی از پائین خود بستر ساز استحاله جنبش مطالباتی - کارگاهی به جنبش سیاسی - طبقه‌ای نیز می‌باشد.»

ط - از آفت‌های مهمی که در این شرایط تندپیچ جامعه ایران جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه و دیگر جنبش‌های کارگری ایران را تهدید می‌کند، «عدم پیوند توده‌های اعماق جامعه ایران با این جنبش‌های کارگری است». یادمان باشد که در جریان جنبش اعتصابی کارگران فولاد اهواز یکی از کارگران با صدای بلند می‌پرسید

«چرا مردم ایران از جنبش اعتصابی کارگران حمایت نمی‌کنند؟» در پاسخ به این سؤال کلیدی باید بگوئیم که «علت و دلیل عدم حمایت توده‌های اعماق جامعه ایران، از جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی و مطالباتی کارگران ایران به خاطر کارگاهی بودن این جنبش‌ها است». بدون تردید آنچه‌آنکه در فرایند پسا ۱۷ شهریور سال ۵۷ شاهد بودیم در صورتی که «جنبش مطالباتی کارگران ایران از صورت پراکنده و کارگاهی فعلی شکل طبقه‌ای و فراگیر عمودی و افقی به خود بگیرد، در آن صورت صد در صد اعماق توده‌های جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به حمایت از جنبش اعتصابی و اعتراضی و طبقاتی کارگران ایران خواهند پرداخت.»

ضرورت دارد که کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه برای جلب حمایت توده‌های اعماق جامعه ایران به جای اینکه خانواده خود را به این تظاهرات بیاورند، باید تلاش کنند که «مبارزه خودشان از صورت کارگاهی به طرف مبارزه طبقه‌ای سوق دهند» و این محوری‌ترین آفتی است که امروز جنبش کارگاهی - کارگری ایران در تمام سطوح آن، من جمله جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه را تهدید می‌نماید. بدین جهت در این رابطه است که باید نتیجه‌گیری کنیم که تا زمانیکه «جنبش کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه گرفتار جنبش کارگاهی باشند و نتوانند جنبش کارگاهی خود را با پیوند افقی و عمودی از صورت کارگاهی به شکل طبقه‌ای درآورند، این جنبش ضربه‌پذیر می‌باشد.»

پایان

